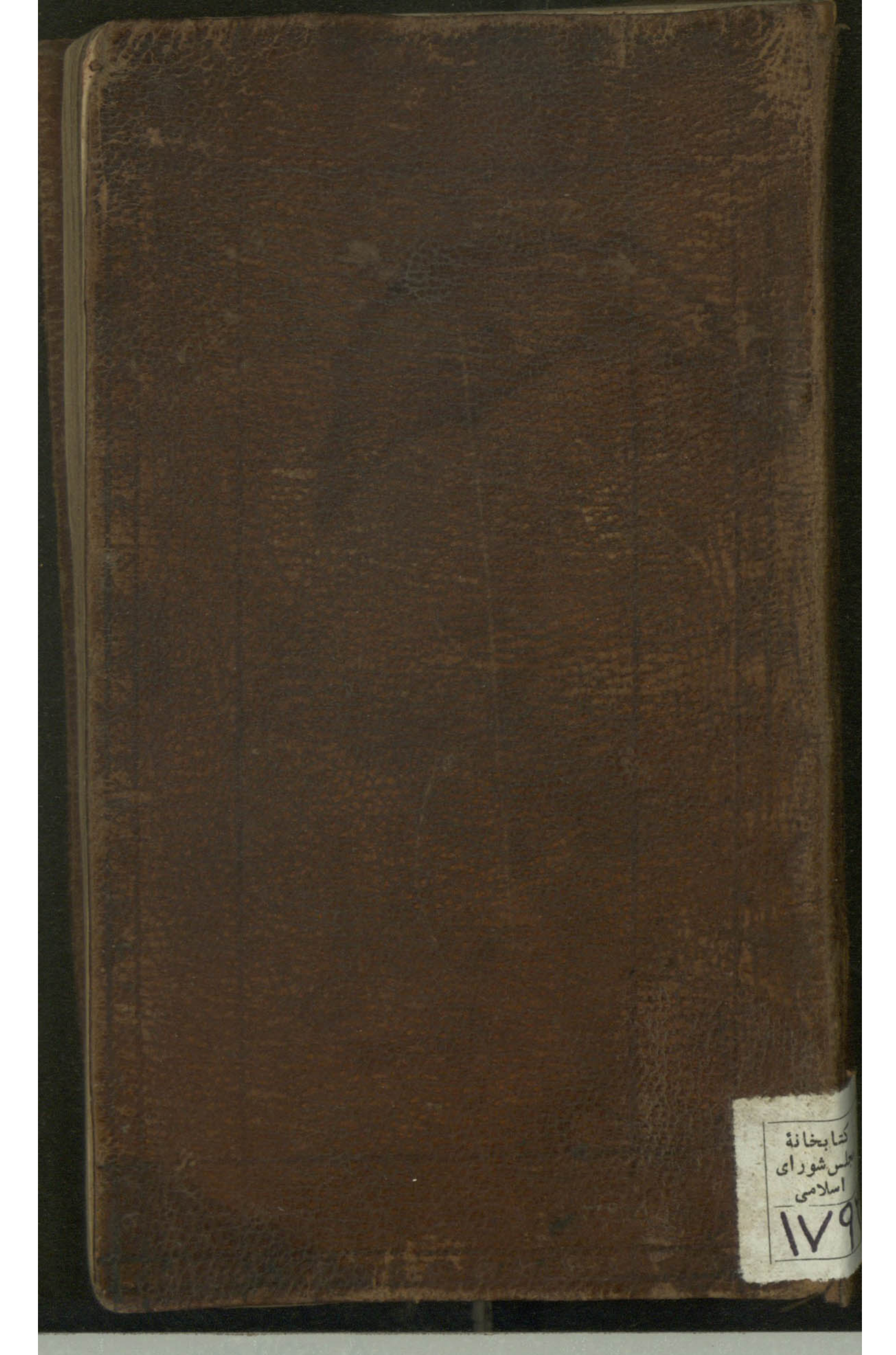
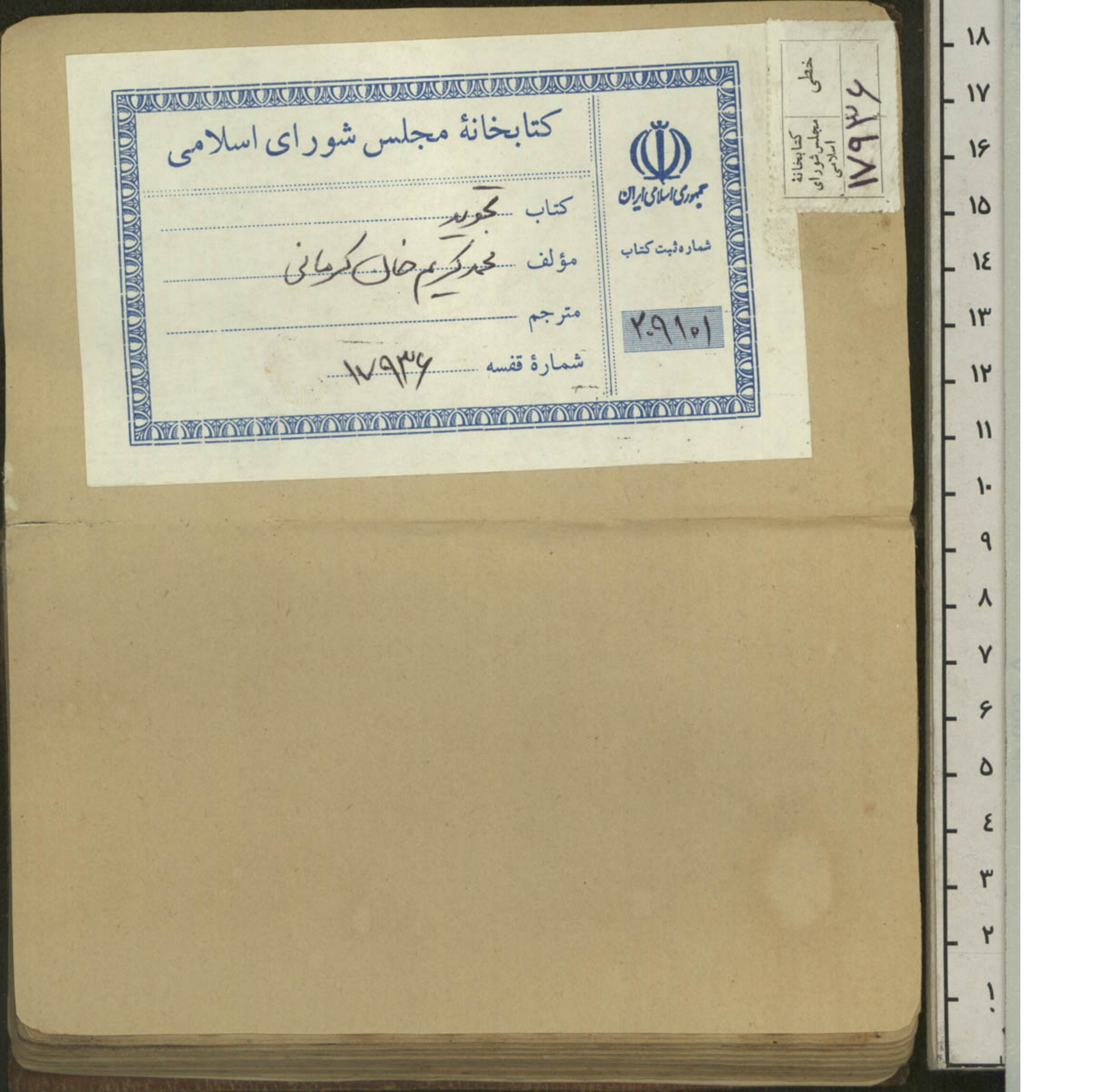
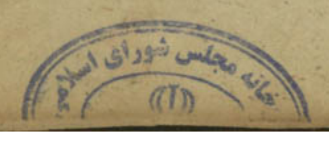

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۹


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تجوید
مؤلف محمد کریم خان کرمانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۹۳۶
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۹۱۰۱
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۷۹۳۶


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تجوید
مؤلف محمد کریم خان کرمانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۹۳۶
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۱۰۱
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۷۹۳۶

هردو در تنزیل و فی ما لا تعلمون در واقعه که در بعضی مصاحف
مقطوع و در بعضی موصول و باقی دیگر همه موصول است **هفتم**
حیث ما مقطوع است در جمیع مصاحف **هشتم** بئس ما موصول است
در سه موضع دو بخلاف یکی بئسما اشتروا در البقره و دیگری
بئسما خلفتمونی در اعراف و یکموضع با خلاف بئسما یأمرکم
به در البقره باقی همه مقطوع است **نهم** کلما مقطوع است در پنج
موضع چهار موضع با خلاف وان کلما ردوا الی الفتنة در نساء
کلما دخلت امة در اعراف و کلما جاء امة در قد افلح المؤمنون
و کلما القی فیها فوج در ملك و یکموضع در ابراهیم کلما سئلتموه
بی خلاف مقطوع است باقی همه موصول‌اند **دهم** عن ما یك
موضع مقطوع است و آن عن ما نهوا ثانی در اعراف **یازدهم**
ان لا بهمزهٔ مفتوحه و نون ساکنه مقطوع است در یازده
موضع در اعراف حقیق علی ان لا اقول وان لا یقولوا علی الله الا
الحق و در توبه ان لا ملجا من الله در هود ان لا اله الا هو وان لا
نعبدوا الا الله و در موضع دوم در حج ان لا تشرك بی شیئا



ودر یس ان لاتعبدوا الشیطان ودر دخان وان لاتعلوا علی الله
ودر ممتحنه ان لایشرکن ودر ن ان لایدخلنها الیوم ودر انبیا
ان لا اله الا انت که این مواضع با نون باشد اگرچه در انبیا
خلاف است اما در اکثر مصاحف با نون است دوازدهم لکیلا
در چهار موضع موصول است لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم در آل عمران
لکیلا یعلم بعد علم شیئا در حج لکیلا یکون علیک حرج در آخر
احزاب در موضع ثانی ولکیلا تاسوا علی ما فاتکم در حدید باقی
همه مقطوع است وخلاف در اولی که در آخر احزاب است واقع
شده وهمچنین در آل عمران سیزدهم ان لن در جمیع قران بنون
مکتوبست مگر الن نجعل موعدا در الکهف والن نجمع عظامه
در قیمة چهاردهم عن من مقطوع است در دو موضع عن من یشاء
در نور وعن من تولی در والنجم پانزدهم ام من در چهار موضع
مقطوع است ام من یکون علیهم در نسا وام من اسس در توبه
ام من خلقنا در والصافات وام من یاتی امنا در فصلت باقی
همه موصول اند شانزدهم ان لم بهمزه مکسوره ونون ساکن

همه

2

همه با نون باشد الا در هود یک موضع فالم یستجیبوا لکم که بی نون
نبشت بخلاف وفالم یستجیبوا در قصص بخلاف است هفدهم وان لم
بهمزه مفتوحه بنون مکتوبست مثل وان لم یکن وان لم یره احد
هیجدهم یوم هم در جمیع قران موصول است مگر در دو موضع یوم هم
بارزون در غافر ویوم هم علی النار در والذاریات نوزدهم ابن ام
قال ابن ام در اعراف مقطوع ودر طه موصول است یعنی متصل
بها اند وهمزه ام بصورت واو است بدین صورت یبنؤم بیستم
مال در چهار موضع مقطوع است فمال هؤلاء القوم در نسا ومال
هذا الکتاب در الکهف ومال هذا الرسول در فرقان فمال الذین
کفروا در معارج باقی همه موصول اند بیست یکم وبیست دوم واذا
کالوهم او وزنوهم در جمیع قران این دو لفظ را موصول نویسند
بدلیل حذف الف وبیست سیم ولات حین مناص در اکثر مصاحف
مقطوع است ودر بعضی موصول یعنی تای لات بجای حین
متصل است بدین صورت که ولاتحین مناص اما اصل آنست
که مقطوع باشد بیست چهارم ال یس واین لفظ در یک موضع است

در سورهٔ والصّافّات که مقطوع است در رسم اگرچه انانکه بکسر
همزه میخوانند نزد ایشان یك کلمه است وهمچنین موصولاست لام
تعریف وهاء تنبیه ویای ندا که در اینها فصل نباید کرد مثل الشّمس
والقمر وهذا وهذان ویا ابرهیم ویا موسی پس وقف بران نتوان
کرد وآنچه مذکور شد مقطوع را مقطوع وموصول را موصول
باید نوشت وآنچه مختلف فیه است هردو نوع صحیح است وفایدهٔ
دانستن مقطوع وموصول آنست که بر هریك از مقطوع وقف
توان کرد وبر موصول نتوان کرد مگر باخرین مثلا هرگاه که کیلا
موصول باشد در لا باید وقف نمود زیرا که در کی ممنوع است
وچون مقطوع باشد باین صورت کی لا در کی ولا در هردو میتوان
وقف نمود چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد فصل دوّم در تای
تانیث که بعضی مواضع بتا وبعضی مواضع بها مکتوب است
وازانجمله نعمت در یازده موضع بتا مکتوب است اوّل در سورهٔ
البقره نعمت الله علیکم وما انزل دوّم در آل عمران نعمت الله علیکم
اذ کنتم قوم ودو موضع در آخر سورهٔ ابرهیم بدّلوا نعمت الله هم کفرا

وان

صمت وخفی وهارا هفت صفت است همس ورخاوت وانفتاح و
استفال وسکون وصمت وخفی یارا ده صفت است همین صفات
که برای واو مذکور شد والف را ده صفت است جهر ورخوه و
انفتاح واستفال ومد واعتلال وهوا وسکون وصمت وخفی
والسّلم علی من اتبع الهدی **باب پنجم** در احکام نون ساکنه
وتنوین ومیم ساکنه مشتمل بر دو فصل **فصل اوّل** در بیان نون
ساکنه وتنوین بدانکه نون ساکن نونیست که در لفظ وخط
هردو موجود است ودر وسط کلمه وآخر کلمه هردو میباشد خواه
اسم وخواه فعل وخواه حرف مثل المنخنقة وانعمت ومن آمن و
تنوین عبارت است از نون ساکن ملفوظی مخصوص باخر
اسما بشرط انکه منصرف وبی لام تعریف باشند وباوجود شرطین
ثابت می باشد در لفظ نه در خط الّا در کأیّن هرجا واقع شود
که آنرا بنون کتابت کرده اند علامت وی دو ضمّه یا دو کسره
یا دو فتحه است ودر وقف بدل بالف شود اگر بعلامت ثالث
باشد مثل علیما حکیما وقدیرا ومحذوف میشود اگر بعلامت

اولی و ثانی باشد مثل یَوْمٌ عَسِیْرٌ اَوْ غَیْرُ یَسِیْرٍ امّا در وصل که ملاقی
شوند بحرفی از حروف هجا یکی از چهار عمل معمول خواهند شد
و آن اظهار و ادغام و قلب و اخفاست امّا اظهار نزدیکی حروف
حلقیّه است کما اشار الیه الشّاطبی و عند حروف الحلق للکلّ
اظهر و الا هاج حکم عم خا الیه غفلا حروف حلقیّه ستّه
مذکوره اند در ها و عین و حای مهملتین احتیاج بتعمد و تعمل
لسان نیست امّا در همزه و غین و خاء معجمتین تعمد و تعمل اللسان
نمایند حرکت همزه منقول شود مثل قراءت ورش که مذکور
خواهد شد و نزد غین و خا مخفی شود مثل قراءت ابی جعفر
بخلاف غنه و مسیّبی از نافع که نزد غین و خا اخفی نموده
استثنا نموده اند لفظ المنخنقة فسینغضون و ان یکن
غنیًّا و بجهت توضیح اظهار از برای هر یک سه مثال نموده
میشود نزد همزه چون ینئون و من آمن و عذاب الیم و هاء
چون انهار و من هاد و جرف هار و ع مثل انعمت و من عمل و حکیم
علیم ح چون وانحر و من حمید و علیم حلیم غ چون فسینغضو

همزه راست سبب آنکه همزه کلمه تعمد و تعمل اللسان

وَمِنْ غِلٍّ وَعَفُوٌّ غَفُورٌ خ چون وَالْمُنْخَنِقَةُ وَمِنْ خَیْرٍ وَعَلِیمٌ خَبِیرٌ
در امثله مذکوره و امثال اینها نون ساکن و تنوین را از سر زبان
و بیخ دندان ثنایا علیا باید گفت تا قاعده اظهار بعمل آید و وجه
اظهار بعد مخرج نون است از مخارج این حروف امّا ادغام
هنگامی که ملاقات نمایند بیکی از حروف یرملون و مراد از ادغام
درینمقام ابدال نون است بحرفی که ملاقات واقع میشود
چنانکه در تلفّظ تشدید ظاهر شود الّا نزد نون که اظهار
تشدید باید کرد بدون ابدال در لام و را ادغام بی غنّه و در یا
و میم و واو و نون ادغام با غنّه و غنّه آوازیست که از خیشوم
اخراج میشود چنانکه اگر کسی خیشوم را بگیرد باز کام باشد
اظهار غنّه نتواند نمود در لام و را از ابو جعفر غنّه و در واو
و یا از خلف که راوی حمزه است عدم غنّه منقول است و بعضی
عدم غنّه واو و یا را از ابی جعفر نیز نقل نموده اند و صاحب
تیسیر نون را از حروف یرملون اخراج نموده از مثلین شمرده
و فی الواقع چنین بهتر است و حفص که راوی عاصم است ذاهب

شده بكت نون من راق در سورة القيمة امّا از غير واو و از و
غير اين موضع موضع ديكر موزى نشده و باقى قرّا چنانكه
مذكور شد در ادغام بى غنّه و ديمون ادغام با غنّه
نموده اند كما قال الشّاطبى وكلّهم التّنوين والنّون ادغموا بلا
غنّةٍ فى اللّام والرّاء ليجملا و بجهت توضيح امثله هر يك بترتيب مذكور
ميشود يا مثل من يشاء و برقٍ يجعلون و را مثل من ربّهم و
غفورٌ رحيمٌ و ميم مثل من ماءٍ مهينٍ لام مثل من لدنه و
هدىً للمتّقين و واو مثل من وائهم و رعدٌ و برق نون مثل
ان نحن و عاملةٌ ناصبةٌ و بايد دانست كه نون ساكن با حروف
يرملون در يك كلمه جمع نشد الّا در واو و يا و آن منحصر است
در صنوان و قنوان و بنيان و دنيا و درين چهار كلمه نون را
اظهار بايد كرد تا مشتبه بمضاعف نشود چنانكه شاطبى فرموده
وَعِندَهُمَا لِلكُلِّ اَظهِر بِكِلمَةٍ مَخَافَةَ اِشتِبَاهِ المُضَاعَفِ اَثقَلَا
و وجه ادغام نون ساكن نزد اين حروف از جهت قرب مخرج است
و وجه عدم غنّه نزد لام و را شدّت قرب امّا قلب كا هى

كما

كه ملاقى با شود بجهت سهولت تلفّظ مثل أَنبِئهُم وَمِن بَعدِ
وَزَوجٍ بَهِيجٍ كه درين هنكام نون و تنوين منقلب بميم شوند
كما اشار اليه الشّاطبى وَقَلبُهُمَا مِيمًا لَدَى البَاءِ وَاَخفِيَا عَلَى غُنَّةٍ
عِندَ البَوَاقِى لِيَكمُلَا و چون قلب بميم نمايند بنا بر قواعدى كه
ميم ساكن را نزد حروف هجا ميباشد اخفا با غنّه بايد نمود چنانكه
مذكور خواهد شد و قلب بميم از جهت آنست كه ميم مواخى
نونست در صفات چنانكه كذشت امّا اخفا نزد باقى حروف
هجاست چنانكه شاطبى فرموده و شيخ جزرى نيز در طيبه كفته
كه فِى البَوَاقِى اُخفِيَا بِغُنَّةٍ و در باقى كتب قراءت نيز مسطور است
و آن باقى حروف شانزده است چون ملاقات بالف التقاى
ساكنين على غير حدّه لازم مى آيد بعد از اخراج الف پانزده حرف
ميماند كه آن ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ك است
براى هر يك سه مثال بترتيب مذكور ميكردد ت مثل كُنتُم وَ
مِن تَابَ وَجَنَّاتٍ تَجرِى ث مثل الاُنثَى وَمِن ثَمَرَةٍ وَقَولًا ثَقِيلًا
ج مثل اَنجَينَاهُ وَاِن جَعَلَ وَخَلقٍ جَدِيدٍ دال مثل اَندَادًا وَ

مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَكَأْسًا دِهَاقًا ذال مثل ءَأَنْذَرْتَهُمْ وَمَنْ ذَا الَّذِي
وَعَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ زا مثل اَنْزَلْنَاهُ وَمِنْ زَكوةٍ وَنَفْسًا زَكِيَّةً سين
مثل الْإِنْسَانُ وَمِنْ سُنْدُسٍ وَخَالِصًا سَائِغًا شين مثل مِنْ شَهِيدٍ
وَانْشُرْهُ غَفُورٌ شَكُورٌ صاد مثل الْأَنْصَارُ وَلِمَنْ صَبَرَ وَاعْمَلُوا صَالِحًا
ضاد مثل مَنْضُودٌ وَمَنْ ضَلَّ وَكُلًّا ضَرَبْنَا طا مثل انْطَلِقُوا طَبَقًا
عَنْ طَبَقٍ وَنَخْلٌ طَلْعُهَا ظا مثل يَنْظُرُونَ وَمِنْ ظَهِيرٍ وَظِلًّا ظَلِيلًا
فا مثل يُنْفِقُونَ فَإِنْ فَاءُوا وَخَالِدًا فِيهَا قاف مثل يَنْقَلِبُ وَمِنْ
قَالَ وَحم عسق وَعَلِيمٌ قَدِيرٌ ك مثل الْمُنْكَرِ وَمِنْ كِتَابٍ كَرِيمٍ
ووجه اخفا آنست که این حروف از مخرج نون چون حرف یرملون
قریب وچون حرف حلق بعید نیستند که نون ساکن ادغام
یا اظهار شود در قرب و بعد متوسط است پس باید که نوعی
ادا شود که متوسط باشد میان اظهار و ادغام وان اخفاست
ودرین صورت از خیشوم گفته میشود غنّه لازم باشد چنانکه
در ابیات مذکوره شاطبی و شیخ جزری فرموده اند و فرق میان
ادغام و اخفا آنست که در حالت ادغام تشدید ظاهر میشود و

در حالت اخفا نون مخفی میشود بدون تشدید و اخفا نزد این
حروف بتفاوت است باعتبار قرب و بعد مخرج پس هرچه
قریب تر اخفا بیشتر **فصل دوم** در میم ساکن بدانکه میم ساکن
نزد حروف هجا بمذهب اصح محکوم است بسه حکم اخفا و ادغام
واظهار اما اخفا در وقتیست که ملاقی با شود مثل أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
وغنّه لازمه ویست چه درین صورت میم از خیشوم گفته
میشود و نون ساکنی که قلب بمیم شود همین حکم دارد چنانکه
سابقا مذکور شد و ادغام هنگامیست که بمیم متحرک رسد مثل
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ واین را ادغام مثلین گویند و اظهار نزد باقی
حرف است اما میم را نزد واو و فا بیشتر مبالغه باید نمود تا بسبب
قربی که بمخرج دارند مخفی یا متحرک نشود مثل اموالكم واولادكم
وباید دانست که میم و نون هرگاه مشدد باشند البته اظهار
غنّه باید نمود مثل اِنَّ اللّٰهَ وَمِنَ النَّاسِ وَمِمَّا وَلَمَّا چنانکه
شیخ جزری در مقدمه تصریح بان نموده که اظهر و الغنّة
من نون ومیم اذا ما شددا او اخفین **باب ششم** در بیان

ادغام بدانکه ادغام در لغت بمعنی ادخال چیزیست در چیزی
و نزد عرب بر دو قسم است تام و ناقص ادغام تام چون ادغمت
الثیاب فی الوعاء و این برهمهٔ ادغام بی غنّه صادق است
مکر اَحَطتُ وَبَسَطتَ وَفَرَّطتُ وَفَرَّطتُم وَاَلَم نَخلُقکُم در مذهب
بعضی و ناقص چون ادغمت اللجام فی فم الفرس ای ادخلته
این برهمهٔ ادغام با غنّه و امثله مذکوره صادق است و
در اصطلاح قرا درج کردن حرفیست در حرف دیکر بنوعی
که زبان بیکدفعه بهر دو حرف مرتفع شود و در تلفظ تشدید
بهم رسد بشرط آنکه آن حرفین مثلین یا متجانسین یا متقاربین
باشند حرف اوّل را مدغم و ثانی را مدغم فیه کویند و حضرت
شیخ سلّمه الله فرمودند که باعتبار مدغم و مدغم فیه ادغام
منقسم به پنج قسم میشود و آن تماثل و تجانس و تقارب و تشارك
و تکافو است تماثل آنست که مدغم و مدغم فیه در مخرج و صفات
متّفق باشند مثل کانت تاتیهم و تجانس آنست که مدغم و
مدغم فیه متحد در مخرج و مختلف در صفات باشند خواه



در صفات باشند خواه اختلاف کثیر چون قالت طائفةٌ و خوام
قلیل چون قد تبیّن و تقارب آنست که مدغم و مدغم فیه
در مخرج مختلف باشند امّا موافقت در صفات داشته باشند
خواه قلیل و خواه کثیر مثل اتّخذتم و قل ربّکم و تشارك آنست که
مدغم و مدغم فیه در بعضی از مخارج و در بعضی از صفات
مشارکت و موافقت داشته باشند مثل ان تعجب فعجبٌ و تکافو
آنست که مدغم و مدغم فیه مختلف باشند در مخرج و متّفق
باشند در همهٔ صفات چون قد جعل و اذ زیّن و کاه باعتبار
اتّصال خواه در لفظ و خواه در خط مثل خَلَقَکُم وَحَصَدتُم
تلاصق نیز کویند و افراد اقسام مذکوره مبنی بر دو نوع اند
کبیر و صغیر امّا کبیر مخصوص بابی عمرو است و آن آنست که
حرف اوّل از انواع ثلثه متحرك باشد که ساکن نموده در دوّم ادغام
نمایند خواه در یك کلمه باشد و خواه در دو کلمه و مثلین مجتمع
در یك کلمه منحصر است در مناسِکَکُم در سورهٔ البقرة و ماسلککم
در مدّثر و لا تأمنّا در یوسف و ما مکنّی در کهف که متّفق علیه

جمیع قرّاست الّا ابن کثیر که بایشان موافقت ننموده و ادغام کبیر
ازبرای عاصم و قرّای دیکر غیر این دو موضع نقل ننموده اند
و چون در و لا تأمنّا مدغم مضموم بود بمذهب اصح بعد از اسکان
جمیع قرّا اشمام نموده یعنی ضمّ الشفتین بغیر ابی جعفر و همچنین
باختلاس حرکت نون اوّل مع فکّ الادغام پس بدین سبب
ادغام و لا تأمنّا ناقص خواهد بود امّا ادغام صغیر آنست
که حرف اوّل از انواع ثلثه ساکن باشد که در ثانی ادغام کنند
اعم از انکه در یك کلمه باشد یا در دو کلمه بشرط آنکه آن ساکن
حرف مد نباشد چون قالوا وهم و فی یوسف زیرا که درین
صورت مدّ طبیعی بسبب ادغام ساقط میشود امّا اگر حرف
لین باشد چون عصوا و کانوا ادغام کنند و این ادغام متّفق
علیه است و مختلف فیه و متّفق علیه مثلین است یا متجانسین
و در مثلین مدغم و مدغم فیه در کلمهٔ واحده می باشد چون
یوجّهه و یدرککم الموت و در دو کلمه نیز می باشد مثل رَبِحَتْ
تِجَارَتُهُمْ وَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَاضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ مثال واو

لینی مذکور شد و یای لینی بقرآن عظیم بیان رسیده و جمیع قرّا
در مالیه هلك در سورهٔ الحاقّه چون وصل خوانند ادغام و
اظهار هر دو دارند امّا بهتر وقف است و چون وصل کنند بهتر
آنست که سکت نمایند و همچنین متجانسین چون احطت و
بسطت و فرطت و فرطتم و حصدتم و کدت و عدتم و نا چار است
از بیان اطباق امثله مشتمله بر طا و دیگر از جمله است ادغام
قاف بر کاف در کلمهٔ الم نخلقکم اگرچه در ادغام خلاف نیست
امّا در ابقای صفت استعلای قاف و القای وی خلافست
حافظ ابو عمرو دانی و تابعان وی ذاهب بمذهب ثانی شده اند
ادغام محض بی ابقای صفت استعلا خوانده اند و جمعی ذاهب
بمذهب اوّل شده قیاس نموده اند بر احطت و بسطت این
قیاس صحیح نیست زیرا که طا اقوی حروف مفخّم و بسبب اطباق
زیادتی بر قاف دارد دیگر انکه در خلقکم و رزقکم که قاف
متحرك است ابو عمرو ادغام محض نموده بی ابقای صفت استعلا
درین موضع که قاف ساکن است بطریق اولی القا او کیست

ودیکر ادغام ذال اذ است در ذال و ظا مثل اذ ذهب و اذ ظلموا

و دال قد در تا و دال مثل قد تبین و قد دخلت و ادغام تاء

التانیث ساکنه در تا و دال و طا مثل ربحت تجارتهم و اثقلت

دعوا الله و قالت طائفة و لام قل و هل و بل در لام و را مثل

قل لهم و قل ربی و بل لا تکرمون و بل ربکم و هل لنا و لام

بل در قران برا نرسیده اما سکت لام بل ران بتواتر رسیده

از روایت حفص و دیکران نخله است چهارده حرف شمسیه که

لام تعریف در آنها ادغام کرده میشود و حروف شمسیه ت

ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن است که مثال هر یک بترتیب

مذکور خواهد شد و التراب و الثمرة و الدار و الذاکرین

و الرسول و الزرع و السبیل و الشاهدین و الصادقین و

الضالین و الطلاق و الظلام و اللات و الناصرین و غیر

این حروف چهارده حرف دیکر قمریست که لام تعریف را در آنها ظاهر

میکنند و چون امثله حروف شمسی مذکور شد مثال حروف

قمری محتاج ببیان نیست و سوای آنچه از ادغام بوضوح

رسید

رسید مختلف فیه است و عاصم از مختلف فیه ادغام نکرده مکر

ثا را در ذال یلهث ذلك در اعراف و با را در میم با بنی ارکب معنا

اکرچه اظهار نیز در غیر شاطبیه وارد است و ن طسم را در میم

بروایت بکر و ن یسین و ن والقلم را در واو والقران و والقلم

و ذال را در تا از باب اخذ و اتخاذ و در غیر این اظهار نمود

و در ادغام یلهث ذلك ابو عمرو و حمزه و کسائی و ابن ذکوان با

او موافقند و قالون را دو وجه است و ورش و ابن کثیر و

هشام باظهار میخوانند و در ارکب معنا ابو عمرو و کسائی با او

موافقند قالون و بزی و خلاد را دو وجه است و ورش و

ابن عامر و خلف اظهار میکنند و نون طسم در میم بکر

موافق نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و کسائی است که ادغام

میکنند و دیکران باظهار میخوانند و ن یسین و ن [illegible] واو

والقران بکر موافقت نموده با ابو عمرو و ابن عامر و کسائی و در

والقلم با ابن عامر و کسائی و ورش را در والقلم دو وجه است

و دیکران باظهار خوانده اند و دیکر ذال ساکنه را نزد تا

والقلم

در باب اخذ واتخاذ خواه مجرد وخواه مزید فیه وحفص با ابن
کثیر موافقت نموده در اظهار وبکر در ادغام با دیگران موافقت

چون تاخذ واتخذتم

باب هفتم در بیان قصر ومد مبنی بر سه مقصد **مقصد اول**
در حروف مد ولین مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در مد وسبب
آن ووجه تسمیهٔ مد ولین بدانکه مد باصطلاح قرا عبارتست
بامتداد صوت بتلفظ الف مطلقا و واو ویای ساکنتین
اعم از انکه حرکت ماقبل ایشان از اخت ایشان باشد مثل اوذینا
ویا نباشد چون شیء وسوء اول را حرف مد وثانی را حرف لین
نامند ووجه تسمیهٔ این حروف بمد ولین انکه اینها را چون
حروف دیگر مکانی وحیزی نیست که بآن منتهی شوند وصوت
منقطع گردد بلکه در طبیعت این حروف امتداد ولینی که در طبیعت
حروف دیگر نیست هست ودر ادای این حروف وصوت بهوا منتهی
میشود واین امتداد را بقدر یک الف تقدیر کرده اند یعنی
بقدر تلفظ بالف واین مد را باصطلاح قرا قصر ومد ذاتی وطبیعی
واصلی خوانند زیرا که مقتضی ذات این حروف است وجایز نیست

ازدیاد

ازدیاد این امتداد مگر بوجود سببی وسبب بر دو قسم است
لفظی ومعنوی ومعنوی قصد مبالغه در نفی است وآن سبب را
اهتمام تمام است نزد عرب اگرچه نزد قرا ضعیف است اما از برای
حمزه وارد شده چون لا ریب ولا جرم ولا مرد ولا مبدل ولا
معقب واز این جمله است مد تعظیم در الفاظ جلاله ودر کلمه
توحید چون لا اله الا هو ولا اله الا انت از برای قاصران
منفصل که مبنی بر اعتبار سبب معنوی شده اند لفظی وعاصم را
درین مدخلی نیست مگر در لفظ جلاله ودر کلمهٔ توحید که
از برای حفص در طریق نشر قصر منفصل وارد شده اگرچه در تیسیر وشاطبی

منفصل

و[illegible] مذکور نشده اما سبب هرگاه لفظی باشد یا همزه خواهد بود
یا ساکن وهمزه یا بر حرف مد مقدم است یا مؤخر وچون
مقدم باشد مثل آمن واوتی وایمانا در این صورت قصر متفق
علیه جمیع قراست الا ورش راوی نافع بطریق ازرق که بطول
وتوسط وقصر ذاهب شده وطول او سه الف است وچون
همزه مؤخر واجتماع سبب ومسبب در کلمهٔ واحده باشند مثل

جاءکم وعن سوء وجیٓء وآنرا مدّ متّصل و واجب خوانند و وجه
تسمیه بمتصل ظاهر و بواجب آنست که متفق علیه جمیع قراست
وقصر که عبارت از مد طبیعی بوده باشد وارد نشده چنانکه
شیخ شاطبی فرموده اذا الف او یاء ها بعد کسرة او الواو عن
ضمّ لقی الهمزة طوّلا اگرچه درینصورت جمیع قرا متفق اند
بر مد امّا بتفاوت زیراکه صاحب تیسیر وتبع وی چهار مرتبه
فرموده اند مرتبه برای حمزه و ورش که آن پنج الف است مرتبه
برای عاصم چهار الف وابن عامر وکسائی سه الف قالون وابن
کثیر وابو عمرو دو الف وصاحب شاطبی وتبعهٔ وی دو مرتبه
فرموده اند اطول از برای حمزه و ورش و وسطی از برای باقیان
وجمهور را عمل بر این برای انکه اضبط است پس مذهب شاطبی
مد عاصم موافق مدّ مکیست امّا اگر همزهٔ مؤخره واجتماع سبب
وسبب در کلمهٔ واحده نباشد یعنی در دو کلمه بهم متلاقی شده
باشند نحو بما انزل وقوا انفسکم وفی اموالهم قالون ودوری بخلاف
سوسی وابن کثیر بخلاف قصر نموده اند وخلاف دوری از زواید

شاطبیه است وازطریق نشر قصر برای حفص نیز روایت شده
وباقی قرا بطریقی که در مدّ متّصل مذکور شد ذاهب شده اند
کما اشار الیه الشّاطبی فان ینفصل فالقصر بادره طالبا بخلفهما
یرویک درّا مخضلا واین مد را منفصل وجایز سنّت نامند و
وجه تسمیه بمنفصل ظاهر است جایز وسنّت برای انکه مدّ
وقصر هر دو وارد شده چنانکه مذکور شد وچنین است مدّی
که از اشباع حرکت بهم رسد نحو به انشاء الله وله الّا هو ووجه
امتداد این حروف نزد ملاقات همزه آنست که چون همزه مجهوره
وشدیده است وبعید المخرج واین حروف متّصف اند بخفا و
رخاوت پس باید که این حروف را با متداد تقویت داد تا بسبب
خفا از لفظ ساقط نشوند امّا سبب هرگاه ساکن باشد میباشد
مگر بعد از حرف مد وحال خالی از آن نیست که آن لازمیست
یا عارضی وهریك از انهایا مدغم اند یا مظهر ولهذا منقسم
بچهار قسم میشوند اوّل مدّ ساکن لازم مدغم مثل ولا الضّالّین
واتحاجّونّی والله وآلذّاکرین وامثالهم وهمچنین است مد لام

الم که ادغام میشود در میم اول و مد میم ثانی ساکن لازم مظهرات
که مذکور خواهد شد و این هر دو مد که مدغم و مظهر باشند
متفق علیه جمیع قراست کما قال الشاطبی وعن کلهم بالمد ما قبل
ساکن عبد الله شریح و ابن مجاهد و جمعی قایل شده اند بزیادتی
مد ساکن لازم مدغم بر ساکن لازم مظهر بجهت اتصال صوت
در مدغم و انقطاع صوت در مظهر مثلا در الم مد لام را بر مد
میم زیاده میدانند و همچنین یس و والقلم نزد انکس که ادغام
میکند نظر بانکه اظهار میکند و همچنین دابة نسبت بجای نزد
انکه بسکون یا قراءت نموده و بعضی دیکر بعکس قایل شده
میکویند که در صورت ادغام مدغم قوت یافته بواسطه حرکت
مدغم فیه کویا که حرکت مدغم فیه حاصل است در مدغم و این
حال در لازم مظهر نیست پس مد لازم مظهر زیاده میباید تا او
نیز قوی شود و جمعی بر انند که تفصیل هر یک از اینها بر دیکری
وجهی ندارد زیرا که موجب مد التقای ساکنین است و التقای
ساکنین در هر دو موجود پس هر دو مد مساوی باید و آنچه

فقير

فقیر از استاد خود استماع نموده آنکه اکرچه ساکن لازم مدغم
اقوی است از ساکن لازم مظهر اما بهتر آنست که هر دو بی تفاوت
باشند بجهت حصول التقای ساکنین دوم مد ساکن لازم
مظهر مثل حروف مقطعه واقعه در اوایل سورهٔ قرآنی و آن
چهارده است مجتمع در کلمات صراط علی حق تمسکه و این حروف
بر دو قسم است اول آنکه مبنی بر دو حرف است چون طا و راء
و حا و ها و یا که درین قسم قصر باید نمود یعنی مد ذاتی و طبیعی
دوم انکه مبنی بر سه حرف است و این نیز بر دو قسم است اول
انکه متحرك الوسط است چون الف درین قسم مد نیست مطلقا
دوم انکه ساکن الوسط است چون سین و صاد و عین و قاف
و کاف و میم که متفق علیه جمیع قراست بر مد مشبع و تجویز توسط
و قصر نموده اند الا در عین که توسط را جایز داشته اند زیرا
که حرکت ما قبل از اخت وی نیست اکرچه مواخات در حروف
مد معتبر است اما طول افضل کما قال الشاطبی وَمُدَّ لَهُ عِنْدَ
الفَوَاتِحِ مُشْبِعًا وَفِي العَيْنِ الوَجْهَانِ وَالطُّولُ فُضِّلَا و ادین

جمله است مدّ فاتحه واعراف ومریم طسٓم وطس ویسٓ وحم ون و
القلم وقاف والقرآن وهمچنین از جملهٔ ساکن لازم مظهر است در کلمهٔ
آلئن در سورهٔ یونس ومیم فواتح آل عمران را هرگاه متصل بلفظ جلاله
نمایند در یای میم دو وجه است برای جمیع قرا قصر ومد اوّل
باعتبار عارض که حرکت است وثانی عدم اعتبار عارض ورعایت
اصل که سکون است وهمچنین فواتح عنکبوت از برای ورش
وباید دانست که مدّ صاد فاتحهٔ مریم وسین طسٓم ویسین و
واو ونون والقلم از قسم اوّلاست نزد مدغم واز قسم ثانیست نزد
مظهر سیم مدّ ساکن عارض مدغم مثل قال لّهم والصّید تّنا له ویقول
ربّنا که ابو عمرو باین قسم منفرد است چهارم مدّ ساکن عارض
مظهر مثل نستعین وفرهبون وکتاب وفیه وامثالهم که طول
وتوسّط وقصر جایز داشته اند اگر وقف باسکون نمایند یا باشمام
یعنی ضمّ الشّفتین بعد از اسکان واین در موقوف علیه مرفوع
ومضموم میباشد طول بنا بر اعتبار عارض وقصر باعتبار عدم
عارض وتوسّط رعایت جانبین امّا طول اولی وبعد ازان

وتوسّط

توسّط وبعد ازان قصر اگرچه ظاهر کلام شاطبی مشعر است بعدم
جواز قصر درین قسم کما قال وعند سکون الوقف وجهان اصّلا و
اگر وقف بروم شود جایز نباشد مگر بقصر زیرا که درین صورت
سبب مد که سکون وقفیست زایل میشود وسبب قصر که حرکتست
ظاهر و روم در مرفوع ومضموم ومجرور ومکسور میباشد پس
هرگاه که موقوف علیه مضموم باشد هفت قسم جایز است طول
وتوسّط وقصر باسکان واشمام وقصر باروم واگر مکسور باشد
چهار وجه واگر مفتوح باشد سه وجه **فصل دوّم** در حرف
لین بدانکه هرگاه که بعد از واو ویا ساکنین مسبوق بفتحهٔ
همزه واقع شود متصل بایشان مثل شیء وسوء جمیع قرا در حالت
وقف باسکون یا باشمام طول وتوسّط وقصر جایز داشته اند
امّا طول اولی است وبعد ازان توسّط وبعد ازان قصر ودر حالت
وصل قصر نموده اند الّا ورش که در حالین طول وتوسّط را
معمول داشته تجویز قصر ننمود زیرا که او همزه را اعتبار میکند
وجانب مد بواسطهٔ همزه قوی میشود وباقی قرا سکون را

که حروف لین اند

اعتبار میکنند واکر همزه در وسط کلمه واقع شود مثل سوءت و
استیاس وکهیئة کل قرا بقصر خوانده مکر ورش بطریق ازرق که
طول و توسط ذاهب شده تجویز قصر ننموده و در سو ءاتکم او را
دو وجه است مد و قصر جهت اجتماع مدین موئلا در سورة الکهف
واذا الموءدة در تکویر نخوانده مکر قصر واکر بعد از حروف لین
ساکن باشد غیر همزه یا لازم خواهد بود یا عارض وهریك ازینها
یا مدغم است یا غیر مدغم اما ساکن لازم غیر مدغم لفظ عین است
در شوری و مریم که حرف لین را جاری مجری حرف مد داشته
طول و توسط نموده اند وساکن لازم مدغم مثل هاتین وارنا
الذین در قصص و فصلت بقراءت عبد الله کثیر که این دو
لفظ را بطول و توسط قراءت نموده وساکن عارض مدغم مثل
واللیل لباسا وکیف فعل بقراءت ابی عمرو واو درین وجه تجویز
وجوه ثلاثه نموده وساکن عارض غیر مدغم مثل الخوف والخیر
والموت والحسنیین وامثال ذلك که نزد جمیع قرا وجوه ثلاثه
جایز است اکر وقف باسکان یا باشمام شود و قصر اکر وقف بروم

شود

شود و هر سه وجه در شاطبی مذکور است اما اولی قصر و بعد
ازان توسط و بعد ازان طول **مقصد دوم** در تنبیهات بدانکه
حروف مد را سبب و انچه باعث از دیاد مد میشود سبب کویند
پس سبب کاه لازم باشد مثل اولئك ودابة واتحاجونی وکاه
عارض مثل ماء ومجیاء وسواء در حالت وقفی که تنوین بدل
بالف میشود ویامرکم وتؤمنون وبئس بمذهب انانکه بجنس
حرکت ماقبل قراءت نموده اند یا بر غیر اصل باشد چون ءانتم
ءاسلمتم وءانذرتهم بقراءت ابی عمرو ونافع بروایت قالون
که ادخال میکنند بین الهمزتین را بالف وکاه ثابت باشد وکاه
متغیر چون قروء والسوء وجیء وشیء در وقف بمذهب حمزه
وهشام وکاه قوی باشد باینکه حرکت ماقبل از جنس وی
نیست وکاه ضعیف باینکه حرکت ماقبل از جنس وی نیست و
همچنین است سبب مد کاه لازم مدغم باشد مثل ولا الضالین
وکاه لازم غیر مدغم مثل صاد وکاه عارض مدغم باشد چون
الرحیم ملك یوم الدین کاه عارض مظهر چون نستعین و یوقنون

وگاه متغیّر باشد چون الف لم اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّاهُوَ برای جمیع قرّا در حالت

وصل و هٰؤُلَاءِ اِنْ كُنْتُمْ برای ابی عمرو وگاه قوی باشد چون مِنَ

السَّمَآءِ وگاه باشد چون آمَن و اوتِیَ و اِیمانًا بطریق ورش و اقوی

آنست که لفظی باشد نه معنوی و اقوی لفظی آنست که ساکن لازم

مظهر یا همزهٔ متّصل باشد و اقوی از ساکن لازم مظهر آنست که مدغم

باشد و ساکن لازم مظهر اقوی است از عارض و ساکن عارض

اقوی است از سببی که مقدم باشد بر حرف مد و اینکه لفظی

اقوی است از جهت آنکه مجمع علیه جمیع قرّاست و ساکن لازم

اقوا است از همزهٔ متّصله بنابر اینکه مد قایم مقام حرکت است

و تمکن از تلفظ بحقه حاصل نمیشود مگر بمد و همزهٔ متّصله برای

آن اقویست از منفصل که مجمع علیه است اگرچه متفاوت است

و از منفصل قصر نیز وارد شده و اضعف از منفصل همزه مقدّم

بر حرف مدّ است زیراکه غیر از ورش دیگری بران ذاهب نشده

و اکثر برین مدّ منفصل ذاهب شده اند پس هرگاه اجتماع سبب

و مسبّب شود یا قوت لزوم مدّ لازم و واجب باشد و اگر احدهما

مختلف یا هر دو ضعیف یا مسبّب متغیّر یا عارض شود و سبب قوی

نباشد مدّ ممتنع خواهد بود و هرگاه یکی ضعیف یا سبب عارض

یا متغیّر شود مدّ و قصر جایز باشد بنابرین قواعد فواید چند

مرتب شد و بیان آن در تقویم اللّسان بوضوح رسید امّا آنچه

مناسب این رساله است مذکور میشود فایدهٔ اوّل بدانکه مانند

وَلَوْ اَنَّهُمْ مد جایز نباشد از برای ضعف مسبب با ختلاف حرکت

سابق و ضعف سبب بانفصالی و جایز باشد در امثال شَیْءٍ و

سَوْءٍ در بعضی احوال الخاصّه از برای ورش در همه حال از برای

قوّت سبب باتصال و همچنین جایز است مدّ هاتین و ارنا اللذین

در حالین و مد الموت و اللّیل در وقف از برای قوت سبب بسکون

فایدهٔ دوّم هرگاه سبب از صفت خود متغیّر شود خواه همزه و

خواه ساکن مد و قصر جایز باشد بنابر القای عارض و عدم اعتبار

آن و این هر دو مذهب قویست و هر دو وجه خوانده ایم اگرچه

نزد صاحب شاطبی و عبد اللّه شریح مد ارجح است بنابر عدم

اعتبار عارض لمّا آنچه از استاد محقّق مدقّق شیخ محمّد الکاظمی

سلمه الله تعالی مسموع شد انکه اکر اثر سبب باقی نیست مثل جاء
احدکم واولیاء اولئک در قراءت ابی عمر که بعد از سقوط همزه
اول بمد و قصر قراءت نموده وهمچنین الم الله از برای جمیع قرا که
درحالت وصل بفتح میم ثانی با مد و قصر قراءت نموده اند
قصر اولی است واکر اثر سبب باقیست چون هؤلاء ان کنتم در قراءت
بزی و قالون که بتسهیل همزه اول ذاهب شده اند و بقصر
ومد قراءت نموده اند مد اولی تا موجود بر معدوم مرجح باشد
وهمچنین فرمود که بعضی از شراح شاطبیه که در امثله مذکوره
بجهت رعایت جانبین توسط را نیز اعتبار کرده تغییر سبب را
قیاس بر عروض آن نموده اند این قیاس صحیح نیست زیرا که فرق
میان عروض سبب و تغییر آن بسیار واضح ولایح است بجهت انکه
در عروض سبب چون یعلمون ومسلمین والاسباط وامثالهم
درحالت وقفی سبب قصر متغیر وسبب مد عارض میشود اکر
اعتبار بعارض نمایند مد باید نمود و در مد تفاوت هست پس
توسط نیز ممکن باشد اما در تغییر سبب چون الف لام میم آل عمران

درحالت

درحالت وصل بلفظ الله که سبب مد متغیر وسبب قصر عارض
میشود اکر بعدم اعتبار عارض مد میکنی مدی که پیش از تغییر
سبب بوده عمل باید نمود واکر باعتبار عارض قصر میمائی در قصر
تفاوت نیست پس توسطی که قیاس نموده اند وجهی ندارد و درست
نیست والله اعلم **فایده سیم** در عمل باقوی السببین واقوی
السببین یا همزه متصله است یا ساکن لازم مدغم وهریک ازین
از سه حالت بیرون نیست بنابر اعراب ثلث که در وقف ساقط
میشوند اول وقف بر همزه متصله چون موقوف علیه مضموم
باشد مثل السفهاء پنج وجه جایز باشد طول باسکان واشمام و
توسط باسکان واشمام وروم وچون مکسور باشد مثل السوء
سه وجه جایز است مد باسکان و توسط باسکان وروم و
چون مفتوح باشد مثل الدماء وجاء دو وجه جایز است
مد و توسط باسکان زیرا که قصر در امثله مذکوره مطلقا
جایز نیست اکرچه سکون وقفیست وهمچنین توسط برای کسی
که مذهب او اشباعست بلکه عکسش جایز بنابر اعمال سبب اصلی

مثل جاء

باتقویت سبب عارض پس در امثله مذکوره برای ورش بغیر اشباع
جایز نباشد زیرا که مذهب وی در مد اشباع است و تغییر در سبب
واقع نشده غیر سکون و سکون باعث زیادتی تقویت همزه میشود
بنابراین در موقوف علیه مضموم او را سه وجه باشد و از اسکان
واشمام و روم است در موقوف علیه مکسوره دو وجه اسکان
و روم باشباع و در مفتوح یکوجه و آن اسکان باشباع است
دوم ساکن لازم مدغم مثل جانٌّ در حالت رفعی و غیر مضارٍّ
در حالت کسری و حاجَّ در حالت فتح که جایز نباشد مگر مد مشبع
و حکم ساکن لازم مدغم در وجوه ثلاثه چون حکم همزهٔ متصله است
از برای ورش و این متفق علیه جمیع قراست **مقصد سیم** در صرف
والقاب مد بدانکه انواع مدات نزد قراشا نوزده است ده منقول
از قدما که درین رجز مندرج است ضروب المد فی القران عشر
ولیس سواه للقرّاء نقل مُبالِغَةٌ وَحَجْزٌ ثُمَّ رَوْمٌ وَفَرْقٌ ثُمَّ تَمْكِينٌ وَ
عَدْلٌ وَبَسْطٌ وَهُوَ مَشْهُورٌ بِفَصْلٍ وَبُنْيَانٌ وَمُبْدَلَةٌ وَأَصْلٌ مضمون
انکه عدد مدات در کلام حمید مجید ربانی ده نوع است زیاده

ازین

ازین از متقدمین نقل شده و آن مبالغه و حجز و روم و فرق
و تمکین و عدل و بسطی که مشهور است بفصل و بنیان و مبدل
و اصل و آن شش منقول از متاخرین و متفرع ازین عشره است
چنانکه بعد از بیان عشره بوضوح خواهد رسید اما عشرهٔ
متقدمین اول مد مبالغه که در کلمهٔ طیبه میباشد چون
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ که بجهت مبالغه در نفی آلهه باطله
و تعظیم و اثبات معبود بحق است دوم مد حجز که حاجز و فاصل است
بین الهمزتین مثل ءَأَنْتُمْ وَءَأَنْذَرْتَهُمْ بمذهب قالون و ابو عمرو
هشام که صاحبان ادخال اند سیم روم است بمذهب حمزه در کلمهٔ
هَاأَنْتُمْ که تسهیل همزه خوانده اند چهارم فرق است و این و
قتیست که همزهٔ استفهام بر سر لام تعریف در آمده باشد و چون لام
تعریف در وصل ساقط میشود اگر مد نکند معنی خبری از همزه
استفهام مفهوم میشود پس میان لام تعریف و همزهٔ استفهام
مدی در آورند تا فرق باشد میان استفهام و خبر چون
الذَّكَرَيْنِ وَآلْآنَ وَآللّٰهُ و پنجم را تمکین گویند که امتدادی باید جهت

تمکن و تحقق سبب که تا از مخرج خود کما هو حقه ادا شود و این
سبب در وسط کلمه باشد چون مدائن و قبائل و قرّاء و در مقدار
این مد خلاف کرده اند بنوعی که مذکور شد ششم عدل و این نیز در وسط
کلمه میباشد بجهت التقای ساکنین مثل و لا الضّالّین و اتحاجّونی
و بای مدّی در قران عظیم بساکن مدغم نرسیده مگر بقراءت
ابی عمرو هفتم بسط که مشهور به منفصل است و این در دو کلمه
میباشد مسبب در کلمهٔ و سبب در کلمهٔ دیگر چون انّا انزلنا و فی
انفسکم و قالوا آمنّا که حرف مد در آخر کلمهٔ اوّل میباشد و سبب
در اوّل کلمهٔ آخر و این مد را بسط جهت آن گویند که در میان دو
کلمهٔ گسترده است و فصل برای آن گویند که فاصل بین کلمتین است
و اختلاف مقدار این مد نیز مذکور شد هشتم بنیان و این در آخر
اسماء ممدوده میباشد چون دعاء و دماء و نداء و مانند آن
زیرا که واضع لغة عرب این اسما را ممدوده بنا کرده و مد وی
مقدار مد تمکین است نهم مبدل از همزه مثل آدم و آمن در قراءت
ورش که همزهٔ ثانی بدل بحرف مد میشود دهم مدّ اصل و این در آخر

افعال میباشد مثل جاء و شاء و امثال ذلك برای آنکه همزهٔ اصل
کلمه است و فرق میان اصل و بنیه آنکه اصل در آخر افعال میباشد
و بنیه در آخر اسماء امّا آن شش که تعداد متاخّرین است متفرّع
ازین عشره اند اوّل مد لا ریب و لا جرم و امثال ذلك را مد مبالغه
در نفی و مدّ کلمهٔ توحید را مبالغه در تعظیم شمرده اند در غیر
مذهب قاصران منفصل و بعضی گفته اند که مدّ تعظیم در کلمهٔ
الله میباشد و در غیر این کلمه نیست دوّم مد ساکن لازم مظهر
از حروف هجا که در فواتح سور قرانیست فرع بناست زیرا که بنای
این حروف بسکون لازمیست سیّم مدّ ساکن عارض مظهر فرع
اصل است زیرا که موقوف علیه اصل کلمه است چهارم مدّ شبه
مبدل است مثل یستهزؤن و متّکئین در قراءت ورش که فرع
مبدل است پنجم مدّ امعان مثل شیء و سوء که فرع بنیه است
این نیز از مفردات ورش است ششم مدّ عوض بمذهب ابی عمرو
چون الرّحیم ملك یوم الدّین که فرع عدل است زیرا که عوض
حرکت است **باب هشتم** در بیان هاء کنایه و مراد از هاء کنایه

های ضمیر مفرد مذکر است مثل فیه وله ومنه وعلیه وبه و
نصروه وهداه واجتباه واین ضمیر از چهار حالت خالی
نیست اوّل آنکه ما قبل وما بعد ها هر دو متحرّک باشد درین صورت
جمیع قرا بصله خوانند یعنی اشباع حرکت ها نموده اند بنوعی
که حرفی از اخت وی بظهور رسید مثل بِهِ اِنْشَآءَ اللّٰهُ وَلَهُ اِلَّا هُوَ
دوّم عکس آن که ما قبل وما بعد هر دو ساکن باشد مثل منه
اسمه وعلیه الله سیّم که ما قبل متحرّک وما بعد ساکن است مثل
بِهِ اللّٰهُ وَلَهُ الْحَمْدُ درین دو صورت هیچکس از قرا صله نکرده مگر بزی
راوی ابن کثیر که بعضی از الفاظ مخصوصه صورت اوّل را با مد
وتشدید خوانده که بیان آن مناسب این رساله نیست وچهارم
انکه ما قبل ساکن وما بعد متحرّک است مثل عقلوه وهم وفیه هدی
والیه راجعون ایضًا هیچکس از قرا صله ننموده مگر ابن کثیر وحفص
راوی عاصم موافقت نموده باوی در فیه مهانًا در سورة الشّعرا
وباید دانست که این احکام در بعضی از الفاظ مخصوصه جاری
نیست زیرا که در آن الفاظ اختلاف نموده اند مثل ارجه در اعراف

وشعوا

وشعراو یرضه وفؤاده ونوله ونصله هرجا باشد ویأته درطه
ویتقه در نور فالقه در نمل انشاء الله تعالی در فرش مذکور خواهد
شد باب هشتم در تفخیم وترقیق را و لام جلاله مشتمل بر دو
فصل فصل اوّل در بیان را بدانکه جمیع حروف مستعلیه را
تفخیم وحروف مستفله را ترقیق باید کفت مگر الف ولام وَرا
جلاله را و الف در تفخیم وترقیق تابع ما قبل خود است چنانکه
عنقریب با مستعلیه ومستفله مذکور خواهد شد وآن دو
حرف دیگر که را و لام جلاله است بسبب عارض گاه تفخیم وگاه
ترقیق میشوند اگرچه اصل در را تفخیم ودر لام ترقیق است
امّا تفخیم را در حالتیست که مفتوح یا مضموم باشد مثل
رَحْمَةً وَرُزِقُوا وهمچنین رای ساکن ما قبل مفتوح یا مضموم
اعم از انکه آن سکون لازمی باشد یا وقفی مثل وانحر وبقدر
ویرسل ونذر والانهار ومن النار وهمچنین رای ساکن ما قبل
مکسور بکسره منفصل مثل الذی ارتضی ویشاقق الرّسول
یا عارض مثل ارجعوا وهمچنین اگر کسره ما قبل را اصلی وبعد از

رای فاصله حرف استعلا باشد مثل قرطاس فلمسوه در انعام
وارصادا لمن حارب الله در توبه ومرصادا در عم ولبا لمرصاد
در والفجر ومن فرق در توبه وكان كل فرق در شعرا و كلمات
مشتمل بر رای ساكن ما قبل مكسور بكسرهٔ اصلی ومتصل بحرف
استعلا منحصر است در امثلهٔ مذكوره وقرا ادر كل فرق خلاف ست
بعضی ترقیق كفته اند بجهت كثرة حرف استعلا ووقوع الرا
بين الكسرتين وبعضی بتفخيم ذاهب شده اند بنا بر اصل قاعده
وضعف كسره بتقابل مانع كه حرف استعلا است وهمچنين تفخيم
بايد نمود هر رای ما قبل ساكن ما قبل مكسور بكسرهٔ ذاتی كه سكون
آن را عارضی وآن ساكن فاصل حرف استعلا باشد چون المصر
وعين القطر وشيخ جزری در مصر تفخيم اختيار نموده ودر عين
القطر ترقيق از برای انكه مصر در وصل مفتوح واصل در رای
مفتوح تفخيم است وقطر ودر وصل مكسور واصل در رای مكسور
ترقيق كما قال نظرا للوصل وعملا بالاصل وهمچنين تفخيم بايد نمود را
ساكن ما قبل ساكن ما قبل مفتوح يا مضموم بشرط انكه آن ساكن

غير يای ساكنه باشد مثل البحر والعصر در حالت وقفی وچون قواعد
تفخيمی مذكور شد مفهوم ميشود كه هر كاه را مكسور باشد مثل
رضوان وفرحون والی النور يا آن كسره بجهت التقای ساكنين باشد
مثل فليحذر الذين وفلينظر الانسان يا رای ساكن ما قبل مكسور
بكسرهٔ اصلی مثل فرعون ومريه يا ما قبل ساكن ما قبل مكسور
كه فاصل حرف استعلا نباشد مثل السحر وحجر يا ساكن ما قبل
ساكن ما قبل مفتوح كه فاصل يا باشد مثل خير ترقيق بايد نمود
واكر بر رای مكسور ما قبل مضموم يا مفتوح مثل علی سرر وترمی
بشرر وكتاب الابرار ومن انصار وقف باسكان كنند تفخيم و
اكر بروم كنند ترقيق اما از برای اصحاب اماله در همه حال ترقيق است
فصل دوم در لام جلاله بدانكه تفخيم لام جلاله يعنی اَللهُ و
اَللّٰهُمَّ در حاليست كه ما قبل وی مفتوح يا مضموم باشد مثل
اِنَّ اللهَ وَوَجهُ اللهِ واَللّٰهُمَّ وترقيق وقتيست كه ما قبل وی مكسور
باشد مثل بِسمِ اللهِ وَبِاللهِ وَقُلِ اللّٰهُمَّ ودر هر دو حالت سبب معنوی را
منظور داشته از برای تعظيم لفظ جلاله بقدر يك الف مد بر مد

ذاتی طبیعی باید افزود برای جمیع قرا **باب نهم** در اجتماع همزتین
در کلمه و کلمتین و تحقیق و تسهیل و ابدال همزات و نقل و سکت و
اماله مشتمل بر سه فصل **فصل اوّل** در بیان اجتماع همزتین
در کلمه و کلمتین و همزهٔ مفرده و تحقیق و تسهیل و ابدال در قراءت
عاصم بدانکه عاصم همه جا بتحقیق همزتین میخواند خواه در دو کلمه
باشد مثل هؤلاء ان کنتم و اذا جاء اجلهم و اولیاء اولئک و
خواه در یک کلمه مثل ءانذرتهم و ءانتم مکرر در لفظ ءاعجمی در سورهٔ
فصّلت که شعبه بتحقیق همزتین و حفص بتسهیل ثانیه کالالف
میخواند و در الفاظی که اختلاف نموده اند که شعبه بدو همزه و
حفص بهمزهٔ واحده میخواند هر یک در محلّ خود مذکور خواهد
شد و دیگر از جملهٔ تسهیلات عاصم جائیست که همزهٔ وصلی واقع
شود میان همزهٔ استفهام و لام تعریف و این در قرآن عظیم شش
لفظ است دو لفظ آلذّکرین در سورهٔ انعام و دو آلئن در سورهٔ
یونس و دو آللّه یکی در سورهٔ یونس و یکی در نمل که عاصم بهر دو
روایت همزهٔ ثانیه را قصر با تسهیل و مد با ابدال خوانده و در همزهٔ

مفرده

مفرده شعبه لفظ لؤلؤ هر جا که واقع شود معرفاً و منکراً همزهٔ
اوّل که ساکن است بدل بواو ساکنه نموده و حفص بتحقیق خوانده
و لفظ مؤصده را شعبه بواو و حفص بتحقیق خوانده و باقی
همزات مفرده از برای عاصم بتحقیق است **فصل دوّم** در نقل و
سکت بدانکه نقل در اصطلاح قرا آنست که حرکت همزهٔ قطع را
بساکن صحیح که در پلی ویست داده همزه را ساقط نمایند و این در قراءت
غیر عاصم بسیار است امّا عاصم یک موضع نقل نموده و آن بئس
الاسم الفسوق بعد الایمان است در سورهٔ حجرات یعنی حرکت
همزهٔ اسم را بلام داده و همزه را حذف نموده و حالت ابتداء الِسم
و لِسم هر دو جایز است و لفظ عاداً الاولی را در سورهٔ والنجم بکسر
تنوین و سکون لام میخواند و سکت در لغة ساکت شدن و
در اصطلاح قرا قطع صوت است دون قطع نفس و حفص
در چهار موضع از عاصم سکته لطیفه روایت نموده اوّل
بر الف عوجا در کهف دوّم بر الف مرقدنا در یس و سیّم بر نون
من راق در قیامه چهارم بر لام بل ران در مطففّین در غیر

این چهار لفظ از برای عاصم و روات وی سکت نقل نموده اند امّا
سکتها که شیخ سجاوندی در وقف نهاده بروایت ثابت نشده
نظر یعنی قیاسی نموده و شیخ محمد جزری شاگردان خود را از آن
منع مینمود و میفرمود که وقف قیاسیست امّا سکت بی روایت
جایز نیست **فصل سیم** در اماله بدانکه اماله در لغت میل کردن
و انحراف نمودن است و در اصطلاح قرّاء عبارت است از انحراف
لفظ یعنی میل نمودن است از الف بجانب یا و از فتحه بجانب کسره
و این دو قسم است صغری و کبری امّا کبرا را اضجاع و بطح و محض
خوانند و صغری را بین بین و بین اللّفظین و تقلیل در اماله
کبری انحراف تمام باید نمود و در تقلیل انحراف میانه فتح و اماله
محض و این اماله در اسما و در افعال هر دو میباشد خواه واوی
و خواه یائی و در تقویم اللّسان کما هو حقّه بوضوح رسید امّا
آنچه مخصوص قراءت عاصم است مثل رمی در سورهٔ انفال و همزه
و نا و دو لفظ اعمی در اسرائیل و مجریها در هود و جرف هارٍ در توبه
و سوی حالت وقف در طه و همچنین سدی در قیمه و دیگر بلادان

درتطفیف

در تطفیف و را و ادریک هر جا واقع شود این الفاظ با سایر الفاظ
که مماثل اند در هر سوره در محلّ خود بتفصیل مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی **باب دهم** در بیان رعایت نمودن هر یک از حروف
هجّی را در موضع دشواری آن بدانکه بعضی مردمان بلکه اکثر
ایشان مفردات را بسیار واضح و روشن بیان مینمایند امّا در مرکبات
عاجز اند زیرا که در ترکیب بسبب مجاورت از تماثل و تجانس و
تقارب و تفخیم و ترقیق و قوی و ضعیف چیزی چند ناشی میشود
که نطق بآن بسیار گرانست و ممکن نیست توفیه حقوق و بیان
آن مگر بریاضت بسیار و وفور تکرار بنا بران بعضی از امثله که در
ترکیب دشوار گفته میشود از تماثل و تجانس و تقارب و غیره بیان
نمودیم تا مشتاقان قانون خود نموده تصحیح الفاظ خود نمایند و
دیگر آنکه بعد از تقویم لسان بر حروف و حرکات بنوعی که
در فایدهٔ چهارم بوضوح رسید خللی که بر بعضی از قرای این
بلاد و توابع وارد است اطلاق تفخیمات و ترقیقات است و اکثر
از عرب بسبب مجانست عجم اکتساب این طریقه نموده که مستعلیه را

مرقق و مستفله را مفخم بیان مینمایند و حال آنکه عکس مطلوب است
و دیگر آنکه الف در تفخیم و ترقیق تابع ماقبل خود است و حضرات
این را بتلامذه میگویند و خود عمل بعکس مینمایند و عجیب تر
آنکه در الحمد بتلامذه میفرمایند که لفظ ماء مالك یوم الدین را
مثل صدای برّه ادا باید نمود و در اوّل البقره ممّا رزقناهم لفظ
ما را استادان خود متلفظ میشوند مثل صدای گاو ندانستیم
که ممّا این صفت را از برای مناسبت سورهٔ بقره بهم رسانید
یا موصوف بصفت سابق است و یاران چنین بیان مینمایند
و یا آنکه حرف بقری و غنمی بگوش ایشان رسید چنین اخذ
نموده اند که پس از سورهٔ بقره حروف مستفله غنمیست و چون
ببقره میرسند بقری میشوند بعد از ملاحظه معلوم شد
که این قاعده نیز در ایشان جاری نیست زیرا که بعضی حروفات
بقری را در بقره و غیره میشنویم که غنمی میگویند و بعضی غنمی را
بقری ازین معلوم شد که قاعدهٔ کلّیه ندارند و چون درین باب
دو کلمهٔ از استادان مسموع شد بخاطر رسید که درین ورقه

ثبت نمایم و آن آنست که حروفات تهجی بعضی غنمی و بعضی بقری اند
باید دانست که حروفات مستعلیه سبعه که آن خا و صاد
و ضاد و طا و ظا و غین و قاف باشند با رای مفخم و لام جلاله
بشرط آنکه ماقبلش مفتوح یا مضموم باشد چنانکه گذشت
از قسم ثانی اند یعنی بقری اینها را بتغلیظ و تفخیم بجا باید آورد
و سایر حروف مستفله که همزه و با و تا و ثا و جیم و حا و دال و
ذال و زا و سین و شین و عین و فا و کاف و لام و میم و نون
و ها و یا باشند با لام جلاله هرگاه ماقبلش مکسور باشد از قسم
اوّل اند یعنی غنمی اینها را نازک و رقیق باید گفت چون ترقیق
و تفخیم حروف تهجی و غنمی و بقری معلوم شد شروع نمودیم در بیان
امثله بترتیب حروف تهجی آنچه لازم است بدانکه همزه اسرع
الحروف و قوی و مجهوره و شدیده و بعید المخرج است و تلفّظ
باو مشکل از غایت سرعت و قوّت و شدّت همزه است که همزهٔ
مشدّده در قرآن مجید بقراءت سبعه نیامده است مگر از نشواظ
در سورهٔ الماعون که یرؤنّ بحذف الف و تشدید همزه خوانده اند

وغیر این موضع کسی بتشدید همزه نخوانده و همچنین از غایت قوت
وشدت همزه است که بعضی از قرا حذف و تسهیل و تبدیل را جایز
میدانند و انعام در تحقیق و ترقیق و بیان آن باید نمود تا خلل
در او راه نیابد و در مذهب اهل تحقیق بتسهیل خوانده نشود خواه
متحرك باشد مثل سئلهم قد سئل و یؤوسکم و خواه ساکن باشد
مثل یؤمنون و یاکلون و بئس و همچنین اگر ماقبل همزه واو و یا باشد
و ماقبل حرفین از اخت ایشان نباشد احتیاط باید نمود برای نقل
واو و یا مثل شیء و سوء و اگر ماقبل ایشان از اخت ایشان باشد
مثل جاء و سوء و جیء و فی انفسکم و قالوا آمنا در ین صورت
رعایت مد و همزه هر دو باید نمود و در موضعی که با همزهٔ دیگر
جمع شود در نهایت ثقل و تلفظ بران بسیار مشکل است و احتیاط
باید نمود تا حق هر دو کما هو حقهما ادا شود مثل ءانتم و اذا و انکم
و همچنین تعمد و تامل لسان نمایند از تغلیظ در تنطق بآن در
اول کلام مثل الحمد لله و انعمت خصوصا که بعد از واو الف باشد
مثل آمن و اوتینا یا پیش از وی حرف مغلظه واقع شود مثل الله

والّلهم

والّلهم و ارجعوا یا بعد او ی حروف مستعلیه مطبقه واقع شود
مثل اصطفی و اضل و اطلب و اظلم یا بعد از واو و فا واقع شود مثل
فاذا و واذا یا در وسط کلمه یا در نزد حروف حلق واقع شود مثل
فنبئهم و بنی عبادی و دع اذاهم و اهدنا و احق و احطت و اعوذ
و اعطی که بمخرج و ترقیق و تحقیق گفته شود در قراءت عاصم
که موهم تسهیل است و یا حرف مجهوره و شدیده است رعایت
صفتان مذکورتان باید نمود تا پای ناپسندیده پس و پیش نشود
و در تخلیص و در ترقیق وی باید کوشید خصوصا هرگاه حرف مفخم
لاحق وی شود چون بطل و بغی و بصر و برق و چون الفی فاصل
شود میان یا و حرف استعلا در ترقیق آن بیشتر سعی باید کرد
مثل باطل و غیر باغ و اهتمام تمام باید نمود از ذهاب شدت
وی خصوصا که بعد از وی حرف خفی باشد مثل بهم و به و بالغ
یا حرف ضعیف باشد مثل بثلثه و بذی القربی و بساحتهم
و روشن و واضح باید گفت چون بحرف واو رسد مثل فلیکتب
ولیملل الذی فانصب و الی ربك و ادغام کامل بشود هرگاه ساکن

باشد و بمثل خود رسد چون اذهب بسمعهم و ادغام ارکب معنا
در بحث ادغام گذشت واگر در حال سکون بغیر با و میم رسد
در قراءت عاصم اهتمام تمام در بیان قلقلهٔ او باید نمود بنوعی
که مذکور شد و تا حرف مهموسه شدیده است هرگاه ساکن
باشد و با حدی از متجانسین ملاقی شود ادغام باید نمود چنانکه
در بحث ادغام مذکور شد و در بیان شدت و تخلیص او باید
کوشید تا منقلب بر خوه نشود خاصه در حال سکون مثل فترة
ویتلون واتل علیهم و چون مکرر شود تحفظ آن بیشتر باید
نمود مثل تتلوا و کنت ترابا الراجفة تتبعها و چون با حرف
مطبقه در کلمهٔ واحده جمع شود انغام در بیان تخلیص آن باید
نمود که منقلب بطا نشود مثل فاختلط و لا تطرد الذین اقتطعو
مستطیرا و تصدیه واگر طا مقدم باشد مثل احاطت و کشطت
ملاحظه نمایند که بدل بطا نشود واگر در جوار قاف واقع شود
مثل یقتلون و لا تقربون در امتیاز هر دو سعی نمایند والا هر یک
منقلب بدیگری شوند و همچنین اگر تا سابق بر قاف ساکن باشد

مثل

مثل اتقا و اتقی در خالص گفتن تا سعی باید نمود که بسبب اشتراک
قاف و طا در جهر و استعلا تا منقلب بطا نشود و همچنین است حال
هرگاه پیش از تا سین و بعد از تا حرف مجهوره باشد مثل مستقیم
فان استطعت و نستعین و ثا حرف مهموسه ضعیفه است سعی
باید نمود در تخلیص او خاصه در وقت سکون که در جوار وی
تا باشد مثل لبثت و لبثتم یا سین مثل ورث سلیمان یا شین
مثل حیث شئتما و همچنین در جوار حرف استعلا مثل حدیث
ضیف ابراهیم واثخنتموهم وان یثقفوکم از جهت ضعف ثا و
قوت حرف استعلا و همچنین در قراءت مظهر نزد ذال مثل یلهث ذلک
و هرگاه مکرر شود انغام در تخلیص و بیان او باید نمود مثل ثالث
ثلاثة و همچنین هرچه مکرر شود از مثلین مثل حاججتم و لن ابرح
حتی و صددناکم و ذا الذکر و بشررو و فعززنا و شططا و یشفع
عنده و یبتغ غیر و یستعفف و تعرفه و حق قدره و مناسککم
وانک کنتم من نباء و وجوههم و جباههم یستحیی و قل یحیی
وانّ ولیی الله و جیم حرف مجهوره و شدیده است ملاحظه باید

نمود تا مشتبه بشین یا ژ ژولیده نشود تخصیص در وقت سکون
که در جوار تا یا دال یا ذال یا را یا زا یا سین یا نون یا ها باشد مثل
تجتنبوا واجتمعوا واجداد ومجذوذ وتجری وتجزی ورجس
وخرجنا وجهد وهمچنین هرگاه مشدد باشد انعام در تخلیص
وبیان آن باید نمود مثل اتحاجونی ویوجه خصوصا در وجهت
وجهی از جهت مجانست یا وخفی ها **وحا** حرف مهموسه ورخوه است
در اظهار و تخلیص آن سعی باید نمود خاصه هرگاه بعد از وی
مجانس چنانکه مذکور شد یا مقارب واقع شود مثل وان یستنکحها
فاصبح هشیما ویا نوح اهبط وزحزح عن النار ولن نبرح علیه
وچون ساکن باشد رعایت بیشتر باید نمود مثل فاصفح عنهم
وسبحه که مثال اول حا قلب بعین ومثال ثانی ها قلب بحا میشود
بجهت ضعف وخفی ها وقوت حا ورعایت ترقیق او باید نمود
وچون ملاقی مستعلیه شود چون احطت والحق وحصحص الحق
وخا حرف مهموسه ومستعلیه است هرگاه مجاور شین یا تا شود
محافظت باید نمود والا منقلب بعین شود مثل یخشون ویخشی

ویختلف

ویختلف ویختم و واجب است تفخیم وی چون باقی حروف استعلا و
هرگاه مفتوح باشد تفخیم ایشان ابلغ باشد مثل خلق وصلح و
ضرب وطلب وظلم وغلب وقتل واگر بعد از ایشان الف باشد
مثل الخالقین والصادقین والضالین والطالبین والظالمین
والغافرین والقادرین واز شیخ سلمه الله مسموع شد که مفخمات
بر سه نوع است متمکن واقصی تفخیم وقیست که حرف استعلا
مفتوح باشد ودر مضموم فرو ترک ودر مکسور از مضموم فرو
ترک **ودال** مجهوره شدیده ادغام باید نمود هرگاه ساکن باشد
ومجاور تا شود خواه در کلمه واحد وخواه در دو کلمه مثل حصدتم
وعبدتم و واودته و واودتن ومهدت وقد تعلمون وقد
ترکنا وقد تبین ولقد تاب چنانکه در بحث ادغام گذشت
واظهار باید نمود هرگاه ملاقی ثا یا لام یا را یا نون شود مثل
من یرد ثواب الدنیا ولقد لقینا ولهم راودته ولقد نری و
الا مدغم شود وهرگاه ملاقی حا و خا و را و فا و قاف و میم
شود اهتمام تمام در جهر آن باید نمود مثل کدحا ویدخلون ولا

تدری وادفع والودق والا با تاکرد و انعام در بیان تخلیص
آن باید نمود هرگاه بدال از تا باشد مثل مزدجر و تذدری و الا
تحقیق تبا شود و همچنین رعایت باید نمود نزد هشت حرف
که بعضی اظهار و بعضی ادغام خوانده اند و آن جیم و زال و ز
و س و ش و ص و ض و طا است مثل قد جاء و لقد ذرانا و لقد
زیّنّا و قد سمع الله و قد شغفها و لقد صرفنا و لقد ضلّ و
لقد ظلمك و الا مدغم شود و عاصم ادغام نکرده است **وذال**
حرف مجهوره و رخوه است و هرگاه بملاقی ظا شود مثل اذ ظلموا
و اذ ظلمتم ادغام باید نمود چنانکه در مذهب ادغام گذشت
و بغیر این دو لفظ در قران مجید نیامده است و سعی در بیان
اظهار وی باید نمود نزد باقی حروف خاصه وقت سکون که
بعد از وی نون باشد مثل فنبذناه و اد نتقناه و ترقیق باید
گفت هرگاه مجاور را شود مثل نذرت و نذر ما کان و انذرهم
و را بعد از وی تفخیم باید نمود و اگر ملاحظه ننمایند با ذال
منقلب بظا یا را مرقق خوانده میشود و هر دو لحن است تخصیص در

در منذرین

منذرین و محذورو ذللنا که مشتبه نشود بمنظرین و محظور
و ظللنا و همچنین است حال در باقی حروف منفخم مثل الی الاذقان
و انعام در بیان آن نمایند نزد شش حرف که بعضی با دغام و
بعضی باظهار خوانده اند که در مذهب مظهر مدغم نشود و
آن جیم و زا و سین و صاد و تا و دال است مثل اذ جعلنا و اذ زیّن
و اذ سمعوا و اذ صرفنا و اذ تبرّؤا و اذ دخلوا و عاصم از جمله مظهر
است **ورا** مجهوره و بین الشدّه و الرخوه است و منفرد است
بتکریر و غیر از را حروف دیگر موصوف باین صفت نیستند و
در حال تلفظ باو رعایت باید نمود تا تکریر نشود خصوصا وقتی
که مشدد باشد مثل خرّ راکعا و اشدّ حرّا و اهتمام باید نمود چون
ملاقی ضاد شود مثل قرضا و عرضة و ارضعنکم و در اظهار
آن سعی باید نمود چون مجاور نون شود مثل فاصبر نفسك و
غفرنا له و الا مدغم شود و همچنین نزد لام در مذهب غیر ابی عمرو
وزا حرف صفیر و مجهوره است و سعی در بیان صفیر و جهر
او لازم تخصیص در حالت سکون که مجاور تا یا جیم یا دال یا را

یا کاف یا لام باشد مثل ما کنزتم و عجزت و لیزدادوا و مزدجر
و تزدری و ذراك و ازکی و ازلفنا و الّا مشتبه بسین شود و
سین حروف صفیر و مهموسه است و اگر نزد حروف مستعلیه
مطبقه رعایت انفتاح و استفال او ننمایند قوت اطباق اورا
جذب کند مشتبه بصاد شود مثل بسطته و مسطور و یبسط ولو
بسط الله و همچنین هرگاه فاصل واقع شود مثل تستطیع و
سلّطهم و سلطانا و همچنین هرگاه در وسط قاف و طاء واقع
شود مثل اقسطوا و بالقسط و للمقسطین یا ماقبل وی قاف
باشد مثل فلا اقسم یا مابعد وی مثل فی سقر و تساقط و
همچنین هرگاه متّصل شود بر اخواه بی فاصله مثل سرمدًا و فی
السّرد و من اسرف و اسرّهم فاسرّها و اسرائیل و سراجًا و سراجا
و اسررت لهم اسرارًا و خواه بفاصله مثل سحر و سار خاصه در عسی
و قسمنا و یسجّون تا مشتبه نشود بعضی قصمنا و یصجّون و
اگر رعایت همس وی ننمایند نزد تا و جیم مثل مسجد و مستقیم
بزا و جیم مضار یا منقلب شود از برای اشتراك زا و جیم در همس

و همچنین نزد زا و شین مثل و اذا النّفوس زوّجت و الرّاس شیبًا
که ادغام میشود مثل قراءة ابی عمرو و شین حرف مهموسه و
تفشّی است نزد جمهور بیان تخلیص و تفشّی او لازم است خاصّه
در جوار تا و جیم و دال و واو سین و طا مثل المن اشتری و شجر بینهم
و و اشدد و یشربون و ذی العرش سبیلا و لا تشطط و فی مشیك
و همچنین هرگاه مشدد باشد انغام در تفشّی آن باید نمود مثل
یبشّرك و لیشروه و بشّرناه و صاد حرف صفیر و مهموسه و
مستعلیه و مطبقه است سعی در بیان آن باید نمود بتخصیص
نزد شش حرف که آن تا و حا و دال و طا و غ و لام است مثل
حرصت و حرصتم و اصحاب و تصدیه و یصدر و اصدق و
فاصطادوا و لتصغی و یوصل و در کلماتی که سین مذکور است
تخلیص آن اکد و الزم است مثل المحصنات و المحسنات نصبًا و نسیًا
صرحًا و سراجًا قصمنا و قسمنا ممّا تحصنون و انّهم یحسون یصرون
و یسرّون و لا وصیلة و الیه الوسیلة و للکافرین حصیرًا و هو
حسیرًا و امثال ذلك و ضاد حرف مستطیل و مجهوره و مطبقه

ومستعلیه و در میان حروف هیچ حروف بر زبان دشوارتر از ضاد
نیست و در باب صفات مذکور شد که بر السنه ناس مختلف است
سعی تمام در تخلیص آن باید نمود خصوصاً در جوار ده حرف که آن
تا و جیم و ذال و را و شین و طا و ظا و غین و لام و نون است
مثل افضتم واخفض جناحك والارض ذهباً ولیضربن لبعض
شانهم ثم اضطر وبعض الظالمین انقض ظهرك ومضغة و
فضل الله واخفض لهما ولم یحضن زیرا که اگر رعایت ننمایند
یا ادغام یا منقلب بظا شود و همچنین هرگاه بمثل خود رسد
یغضضن خاصه کلماتی که بظا مشتبه شود مثل الظالمین
الضالین ظل وجهه وضل من یدعون الکاظمین الغیظ ولا
یغیض الارحام وحظ الانثیین ولا یحض علی طعام وهو کظیم
طلعها هضیم ناضرة الی ربها ناظرة و در امثال ذلك رعایت
باید نمود تا هر یك مشتبه بدیگری نشود وطا حرف مجهوره
وشدیده ومستعلیه ومطبقه است واقوی حروف مفخم و اهتمام
تمام در بیان او لازم است زیرا که تلفظ بآن خالی از اشکال نیست

خصوصاً

خصوصاً در جوار تا و شین و فا و حروف ثلثه خواه مقدم باشند
وخواه مؤخر مثل افتطمعون واحاطت وشطر المسجد الحرام و
بطشتم ویلتقطه ومن نطفة زیرا که اگر رعایت نکنند طا منقلب
بتا شود از برای اشتراک طا و تا در مخرج واشتراک شین و فا با تا
در همس خاصه که مشدد یا در جوار حروف مستعلیه باشد
مثل یطوف بهما الطیر تا والخطفة وقطرا ولیطغی و همچنین
در جوار سایر حروف مستعلیه ومطبقه و نون مثل اصطلح
ونطمع واگر ساکن سابق بتا باشد مثل احطت وامثال ذلك
بمذهب جمیع قرا ادغام میشود چنانکه در باب ادغام گذشت
اما نه ادغام کامل بلکه چنان ادغام باید نمود که اطباق
وجهر طا و تسفل و همس تا باقی باشد بنا بر این ادغام کامل نخواهد
بود و حافظ ابو عمرو گفته که ادغام تام بی ابقای اطباق نیز
میتوان کرد اما نخوانده ایم وظا حرف مجهوره ومستعلیه و
ومطبقه است و رعایت باید نمود تا ضاد یا ذال یا زا نشود
خاصه که بعد از تا باشد مثل اوعظت مثل الظای ساکنه نزد

تا غیر این کلمه یافت نشده و جمیع قرا با ظهار خوانده غیر ابن
محیض که بادغام یا ابقای صفت تفخیم خوانده و همچنین خواه متحرک
باشد و خواه ساکن رعایت باید نمود امّا نزد فا و نون پیشتر
در تخلیص آن باید کوشید مثل اظفرکم و یحفظن و الّا نزد فا منقلب
بثا و نزد نون مدغم شود و ثالی که مشتبه بضاد میشود
مذکور شد و عین حرف مجهوره و مستفله است انعام در بیان
و تخلیص آن باید نمود خواه ساکن باشد و خواه متحرک مثل
یَعْلَمُونَ وَجَعَلَ وَمَعَكَ درین صورت که مفتوح و ما قبل
و ما بعد او متحرک باشد رعایت پیشتر باید نمود که ساکن نشود
و همچنین هرگاه چند حرف متحرک جمع شود مثل فَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى
الَّذِي و همچنین هرگاه عین ملاقی حرف حلق شود خواه مقدّم
و خواه موٴخّر مثل وارجع الیهم ودع اذاهم والم اعهد ولا تتّبع
اهوائهم ولا تطعهما و یشفع عنده و یتبع غیر و اسمع غیر
رعایت باید نمود که نیکو گفته شود و همچنین نزد تا و ثا و سین
و صاد و ضاد و فا مثل و اصطنعتك و فاعترفنا و یوم البعث

ویامعشر

ویا معشر الجن. والمعصرات ومن بعض والیعفوا خاصّه نزد حروف
مهموسه آنچه مذکور شد و آنچه مذکور نشد بجهت آنکه اگر
محافظت ننمایند منقلب بجا شود و هرگاه بمثل خود رسد ادغام
باید نمود مثل تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ و باید دانست که حروف حلق در غیر
مثل خود مدغم نشود و همچنین رعایت تسفّل و ترقیق او باید
نمود خاصه که بعد از وی الف باشد مثل العالمین و غین
حرف مجهوره و مستعلیه است انعام بیان و تخلیص وی باید
نمود نزد یازده حرف و حروف حلق که منقلب بجا نشود حروف
احدی عشر با و تا و ثا و را و سین و شین و طا و فا و قاف و لام
و نون است خواه مقدّم باشند و خواه موٴخّر مثل بغیا بینهم
وَلَا يَغْتَبْ وَضِغْثًا و فاغرینا فاغسلوه و یغشی فاغطش
و یغفر لکم و لا تزغ قلوبنا و اغلالا و فاغنی و حروف حلق
مثل افرغ علینا و ابلغه و همچنین سایر حروف حلقیّه و فا حرف
مهموسه و رخوه و منفوخه و بقول بعضی تفشی است هرگاه
ملاقات بمیم و واو و شین نماید رعایت زیاده باید نمود

از جهت تفشی که دارد مثل تلقف ما صنعوا و یستخلف من بعد
ولا تخف و بشروه ق والقران و نفس لنفس و خاصه چون
بباء رسد رعایت باید نمود که ادغام نشود مثل نخسف بهم
و ادغام این موضع از مفردات کسائی است و ثانی ندارد و قاف
حرف مستعلیه و مجهوره و شدیده است تعمل و تعمد لسان
در جهر و شدت و استعلای وی باید نمود تا منقلب بکاف
و غین نشود مثل خلقکم و لا تزغ قلوبنا و یقتلون و اقسموا
و لو انفقت و مقتوا اقصد و فاقصص خاصه در کلمهٔ که مشتبه
بکلمهٔ دیگر شود مثل فالموریات قدحا الی ربك کدحا و همچنین
کتاب مرقوم و سحاب مرکوم و من یقتل و اخانا نکتل و امثال
ذلك و بعضی از اعراب مغاربه صفت استعلا قاف را میبرند
مثل لفظ کاف فارسی که در کاو و کوسفند میباشد میکویند
و همچنین بعضی از عجم رعایت باید نمود که چنان کفته نشود
و ادغام الم نخلقکم کذشت و کاف حرف شدیده و مهموسه است
و حکمش در بیان و تخلیص حکم قاف است و رعایت باید نمود

کمشتبه

که مشتبه بقاف یا بکاف فارسی نشود مثل یکسبون و ما اکتسب
و تستکثر و یعجبك و هرکاه بمثل خود رسد ادغام باید نمود
بسهولت و یسر چنانکه کذشت و باید که حذر کنند از اجرای
صوت کاف چنانکه بعضی از اعراب و اعاجم میکنند خاصه که
مکرر باشد یا حرف مهموسه مجاور وی کردد مثل بشرککم
و یدرککم و نکتل و کشطت و لام حرف مجهوره و بین الشده
و الرخوه است نازك و رقیق باید کفت خاصه وقتی که مجاور
حرف استعلا شود مثل اختلط و سلطهم و غلظة و همچنین
هرکاه بعد از وی نون باشد مثل قلن و قلنا و من بدل نعمة الله
و اکفلنیها و در تخلیص و بیان لام و بل باید کوشید نزد هشت
حرف که بعضی ادغام نموده اند و عاصم از جمله مظهرین است
و آن هشت حرف ت ث ز س ض ط ظ ن مثل هل تعلم و
هل اتت هل ندلکم و هل ثوب الکفار و بل تؤثرون و بل زین و بل سولت
و بل ضلوا و بل طبع الله و بل ظننتم و بل نحن و همچنین لام قل
نزد صاد که هیچکس ادغام ننموده و توهم ادغام است مثل قل صدق الله

هل

ومیم اغن و مجهوره و بین الشدّه والرّخوه است تو فیه غنّهٔ
او باید نمود و ترقیق باید گفت خاصه وقتی که ملاقی حرف مفخم شود
مثل مخمصة و مرض و مریم و ما الله و هرگاه بعد از وی الف باشد
رعایت ترقیق بیشتر باید نمود مثل مالك و بما انزلنا و در حالت
سکون حکمش مذکور شد و نون در صفات با میم موافق و در غنّه
اصیل تر از میم است از جهت قرب خیشوم و احتراز باید نمود از
تفخیم آن خاصه وقتی که متحرك باشد مثل نستعین و انّ الله
و نصروه و میم و نون را در غیر اخفا و ادغام بخیشوم نباید
گفت و احتراز از خفای آن باید نمود و در حالت وقف مثل نستعین
و یؤمنون و مسلمین و مسلمون امّا نه چنان اظهار باید نمود
که بمرتبهٔ تطنین رسد زیرا که بعضی قرا بسبب اهمال اخفی
و بعضی بسبب اهتمام تطنین می نمایند و چون بخاطر رسید که
حروف حلقّه را بردیف هم ذکر نمایم ها را مقدّم نمودیم بدانکه ها
حرف مهموسه و رخوه و خفیه است خواه ساکن باشد و خواه
متحرك سعی در بیان آن باید نمود مثل یستهزؤن و لیهلك من هلك

وعلیهم

وعلیهم خاصه بعد از حروف حلق مثل بافواههم و جباههم
وفیه هدی فکلوه هنیئا و انزلناه حکما و یا نوح اهبط و سبّحه
و اتباعهم والم اعهد و ابلغه و عنه غافلون و انشأناه خلقا
و والله خیر الرّازقین و همچنین هرگاه میان دو الف واقع شود
مثل بناها و طحیها و ضحیها که درین سه مثال هر مثالی سه
حرف خفیفه جمع شده و تای تانیث که در وقف بدل بها
میشود مثل رحمة و مغفرة والحاقة والقارعة و آنچه بدان
ماند و همچنین های استراحت که های سکت گویند مثل
لم یتسنّه فبهدیهم اقتده و کتابیه و ماهیه و های ضمیر که
بعد از ساکن واقع شود مثل منه و عنه و علیه و لدیه و
یعلمه در حالت وقف کمال رعایت باید نمود تا اخفا در ها راه
نیابد و آنچه مذکور شد از مثلین و متجانسین و متقاربین
در قرآن مجید بسیار است در تخلیص و بیان هر یك باید کوشید
تا خلل پذیر نشود و لام الف همان لامیست که مذکور شد و چون
الف لینیّه منقلبه مثل الف قال و یاء مجاور وی شود در حروف

تهجی او را لام الف کویند و حکم لام مذکور شد و الف منقلبه در باب
تفخیم و ترقیق مذکور شد که تابع ما قبل خود است واو حرف مجهوره است
و هوائیه و صفیه است و اعتماد بر جزئی از اجزای دهان ندارد
و این صوتیست در هوا و ازین جهت او را جوفی و هوائی کویند
پس در هر کجا که یافت شود در توفیه و بیان او باید کوشید خواه
در حالت قصری مثل کان و تکذبان و لا و خیرا و بصیرا خواه
در حالت مدّی مثل جاء و جیء و سوء چنانکه در باب مدّ و
قصر کذشت و رعایت تفخیم و ترقیق او بنوعی که مذکور شد باید
نمود و واو حرف مجهوره و رخوه و خفیه است نیکو ادا باید نمود
و اکر مفتوح باشد فتحهٔ او را واضح باید کفت خصوصا نزد با و فا
و میم رعایت بیشتر باید نمود مثل و باؤ و بغضب و من اوفی و الموفون
و ما ملکت تا نیکو کفته شود و همچنین هر کاه بعد از وی کسره باشد
مثل واذا و اکر ساکن ما قبل مفتوح باشد مثل یوم بنرمی و سرعت
باید کفت که مدّ خوانده نشود و او مد پراغنّه ندهند یعنی مد
او را از دماغ نکویند و اکر واو مفتوح و ما قبل او مضموم باشد

مثل قل هو الله احد و هو الذی و در ضمه او افراط نباید کرد
بلکه بطریق اختلاس باید کفت بجهت آنکه در افراط ضمه واو
حاصل میشود و قرا منع نموده اند چنانکه محمد سمرقندی
در بعضی از نسخهای خود کفته و الواو اذا انفتحت و ما قبلها
مضمومة کقوله تعالی قل هو الله احد و هو الذی و هو خیر الرازقین
انه هو السمیع العلیم ینبغی ان یکون الضمة ما قبل هذا الواوات
و ما اشبها مختلسة غیر مشبعة و لا یزاد علی لفظها فیزول
من حد الاختلاس الی الاشباع فانهما اذا اشبعت الضمة ما قبلها
صارت فی اللفظ واوین الاولی ساکنة و الثانی مفتوحة و
چون چنین باشد لحن خواهد بود و عکس این واو مضموم ما قبل
مفتوح است مثل اشتروا الضلالة و لا تنسوا الفضل فتمنوا الموت
واجب است اشباع حرکت واو و تبیین او و واو ساکن ما قبل مفتوح
که بعد از وی حروف هنعا باشد مثل راوه و یرون و اوعی و
موئلا و امثال ذلک درک نتوان نمود مکر مشاهده از لفظ استاد
حاذق و همچنین رعایت باید نمود در اجتماع واوین مثل اوّاه و

عدوه وقوة واین بر چهار قسم است ودر تلفظ دشوار می آید
اول آنست که واو اول ساکن باشد وثانی متحرك وما قبل واو
ساکن از اخت او باشد مثل اصبروا وصابروا وهمچنین واوی که
بعد از های کنایه لاحق وی شود مثل فاستجبنا له ووهبنا له
درین موضع ادغام روا نیست اما هرگاه ما قبل واو از اخت
او نباشد باتفاق ادغام باشد چنانکه مذکور شد ودوم
آنست که اول متحرك باشد وثانی ساکن چون ماوو دروی و
یلوود [illegible] داوود بران قراءت که بدو واو میخوانند
ومواضع مذکوره در رسم مصحف عثمانی بیك واو نوشته شد
[illegible] که هر دو متحرك باشند چنانکه ووفیت ووجدك خذ
العفو وامر الاهو والملائکة مگر بقراءت انکه ادغام میکند
چهارم انکه اول [illegible] باشد ودوم متحرك چون بالغدو و
الاصال رعایت باید نمود که در تلفظ دشوار می آید و یا در جمیع
صفات با واو شریکست رعایت ترقیق او باید نمود در همه حال
واگر مشدد باشد شدت زیاده از حد نباید کرد ورعایت باید
نمود

نمود هرگاه یا مفتوح وما قبل او مکسور باشد مثل لاشیة وماهیة
ودانی ویهدیك وانی اعلم بمذهب نافع وابن کثیر وابو عمرو ویعقوب
که بفتح یا خوانده اند زیرا که اگر رعایت ننمایند بجهت کسرهٔ ما قبل
یای دیگر اضافه میشود بلکه از کسره چیزی کم باید نمود بطریق
اختلاس کما قال محمد السمرقندی الیاء اذا انفتحت وما قبلها
مکسورة مثل قوله عز وجل لاشیة فیها ودیة مسلمة والغاشیة
والایام الخالیة وما اشبهها ینبغی ان یختلس حرکت حرف الذی قبل
هذا الیاآت اختلاسا حفیفا ولا یشبع کسرها فتصیر فی اللفظ
یائین الاولی ساکنة والثانی مفتوحة وعکس این یای مکسور
ما قبل مفتوح است مثل یا صاحبی السجن فاما ترین طرفی النهار
وثلثی اللیل واجب است بیان حرکت اینها وهمچنین یای ساکنی که
بعد از وی همزه یا نون یا ها یا عین باشد بنی آدم وشیء وبینهما
والیه والبیع ومانند اینها وهمچنین در اجتماع یا این واین
نیز بر چهار قسم است اول انکه یای اول ساکن وثانی متحرك
واین بر دو نوع است یا کلمات که ادغام کرده اند مثل ایکم والعشی

وایّاك که درین صورت نیك احتیاط باید نمود تا مشتبه بجیم نشود
زیرا که یا از حروف رخوه است وجیم از حروف شدیده وهردو
از یك مخرج اند ولهذا اگر ملاحظه ننمایند یا مشتبه بجیم خواهد
شد وابو عمرو بن العلی در ادغام یا اشارمینمود در کسر یا آنست
که ادغام نکرده اند مثل فی یوسف والّذی یوسوس واز این قبل است
یای که از اشباع کسرهٔ های کنایه موجود میشود مثل القومه
یاقوم ودر امثال اینها که باتّفاق ادغام نیست دوّم انکه یای
اوّل متحرّك باشد وثانی ساکن مثل یَحْيىٰ واَحْيَيْنَاهُ وحُيِّيْتُمْ
سیّم انکه هردو متحرّك باشند مثل يُحْيِيَ الْمَوْتىٰ ومِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ
چهارم انکه یا مشدد باشد مثل ولِيِّيَ اللّٰهُ الْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ در جمیع حالات
رعایت سکون وحرکات ایشان باید نمود ودیگر در واو ویائی
که محلّ اشتباه است واکثر جهّال بهمزه میخوانند وحال انکه بهمزه نمی
باید خواند رعایت اعراب وبیان انها باید نمود که بهمزه خوانده
نشود مثل العفو بالعفو ونشاور وتفاوت ویسّوا الوجوه اشتروا
الضّلالة وعصوا الرّسول ولا تنسوا الفضل حتّی یروا العذاب

وتودّون

وتودّون ولتبلونّ فالموریات ومعایش وطرفی النّهار وصاحبی
السّجن وثلثی اللّیل وبین یدی الله لاشیة وفی مشیك که چنین
فرموده اند که ها مزها لاحن یعنی همزه خواندهٔ اینها خطا کننده است
وقال الخضؤا را بهمزه خوانند بواو خواننده خطا کننده است
باب یازدهم دربیان کیفیّت وقف ومتعلّق آن ورموزآیات
واخماس واعشار ولازم وغفران مشتمل بر سه فصل فصل اوّل
دربیان وقف وقف در لغت بمعنی قطع ودر اصطلاح قرا عبارتست
از جدا ساختن کلمه از ما بعد وقطع نفس بوجهی از وجوه ثلاثه
که اسکان وروم اشمام است زیرا که قادر بر اقراوت سورهٔ یا اتمام
قصهٔ بیك نفس ممکن نیست مگر بوقف از جهت استراحت و
تجدید نفس واز برای تعین حسن ابتداءی بعد از ان ولهذا
وقف را منقسم بچهار قسم نموده اند که آن تام وکافی وحسن
وقبیح است چنانکه مذکور خواهد شد واگرچه در کلام عرب
وجوه متعدد است امّا معمول به نزد قرّائه وجه است که آن
سکون وروم واشمام وحذف واثبات والحاق وابدال و

بدانکه وقف

وقف

نقل وادغام است وچون بعضی از وجوه مذکوره منظور نبود
باختصار انجامید زیراکه ماحصل کلام درین مقام اسکان و
روم واشمام است امّا اسکان اصل است زیرای انکه وقف
ضد ابتدا است پس چنانکه ابتدا مخصوص است بحرکت وقف
مخصوص است بسکون ودیگر انکه معنی وقف قطع وترک است
پس اسکان اصل است در وقف بر کلماتی که در وصل متحرک اند
وروم عبارتست از نطق به بعضی حرکت موقوف علیه وآنچه
فرموده اند اعطای ثلث وترک ثلثین واصم مدرک رام نمیتوانند
شد وهمچنین اعمی مدرک اشمام زیراکه اشمام عبارتست از اشارت
بحرکت موقوف علیه بعد از انکه اورا ساکن کرده باشد یعنی
ضمّ الشّفتین وفرقی نیست میان اسکان واشمام مکر بتحریک
عضو واز نیست که هر وجهی که در وقف باسکان جایز است از طول
وتوسّط وقصر در اشمام نیز جایز است ودر روم که بعضی حرکت
هست حکم وصل دارد یعنی بغیر قصر جایز نیست چون وصل پس
باین اعتبار وقف بر آخر کلمه منقسم میشود به قسم اوّل انکه

وقف



وقف برو جایز نباشد مکر باسکان واین بر پنج قسم است اوّل انکه در اصل
ساکن باشد مثل فلا تنهر الرّجز فاهجر ومن یعتصم ودوم آنچه متحرک
باشد بفتحه غیر منوّن خواه مشدد وخواه غیر مشدد وآن حرکت
غیر منقوله باشد مثل لا ریب ویؤمنون وآمن وضرب وعلیهنّ
ومنهنّ ومن صدّ وکانّ ویحقّ الحقّ اگرچه بقول ضعیف تجویز
روم نموده اند در مفتوحه مشدده امّا خلاف ذهاب علما قرّاءت
است وفعلهما فی الضمّ والرّفع وارد ورومك عند الکسر والجرّ
وصلا زیراکه صاحب تیسیر کفته ولا یستعملونه بالفتح والنّصب
وشیخ شاطبی فرموده که ولم یره فی الفتح والنّصب قاری وعند امام
النّحو فی الکلّ اعملا سیّم هاکه لاحق اسما میشود بدل از تای
تأنیث مثل الجنّة والملائکة چهارم میم جمع در مذهب صله کننده
پنجم حرکت عارضه خواه از برای نقل باشد مثل من استبرق وخواه
از برای التقای ساکنین باشد مثل لم یکن الّذین واشتروا الضّلالة
قسم دوّم انکه جایز باشد درو وقف باسکان وروم نه باشمام
وآن آنست که در حالت وصل متحرک باشد بکسره خواه اعرابی

وخواه تبائی مثل ومن النّاس وفارهون وهؤلاء وسبع سموات
وهمچنین کسره که منقوله باشد در نفس کلمه از حرفی بحرف دیگر
چنانکه در وقف حمزه میباشد مثل المرء وظنّ السّوء نه انکه
منقوله باشد از حرفی که در کلمهٔ دیگر باشد مثل ارجع الیهم
یا از برای التقای ساکنین که از کلمهٔ دیگر باشد مثل قالت اخرج
ورحبت الارض یا انکه ساکن ثانی عارض کلمهٔ اولی باشد مثل
تنوین در حینئذٍ ویومئذٍ که درین مجموع وقف باسکان باید
نمود وقسم سیّم انکه جایز باشد در وقف باسکان وروم واشمام
هر سه وآن آنستکه در وصل متحرّک باشد بضمّه مادام که آن
ضمه منقول نباشد از کلمهٔ دیگر مثل لام قل اوحی ونون من اوتی
یا از برای التقای ساکنین چون ضمه تا ومیم قالت اخرج علیهم القتال
روم واشمام جایز نیست بلکه باید که بسه حرکت شامل باشد
وآن سه حرکت اوّل حرکت اعرابست مثل الله الصّمد وعذابٌ
الیم دوّم حرکت بنا مثل من قبل ومن بعد ویا صالح سیّم حرکت
منقوله از نفس کلمه مثل دفء والمرء مذهب حمزه امّا های ضمیر

باعتبار

باعتبار ما قبل منقسم میشود به نه قسم زیراکه ما قبل وی یا
ساکن است یا متحرّک اگر ساکن باشد آن ساکن ما قبل یا صحیح است
یا غیر صحیح ما قبل صحیح مثل منه وعنه وغیر صحیح بر پنج قسم است
یا الف است مثل هداه واجتباه یا واو مدیست مثل عقلوه یا واو
لینیست مثل وشروه یا یای مدیست مثل فیه یا یای لینیست مثل
علیه ولدیه واگر متحرّک باشد خالی از حرکت ثلاث نخواهد بود
مثل اسمه وبه وله درین نه قسم سه مذهب است یکی تجویز روم
واشمام است مطلقا ویکی منع روم واشمام است مطلقا ویکی
تفصیل است باینکه هرگاه پیش از ها ضمّه باشد مثل اسمه یا کسره
مثل به یا واو مدی مثل عقلوه یا واو لینی مثل شروه روم و
اشمام ممنوع است ودر غیر اینها مجوّز فایده بدانکه علماء قراءت
اشمام را بر چهار چیز اطلاق میکنند اوّل بضمّ الشّفتین بنوعی
که مذکور شد دوّم خلط حرفی بحرف دیگر مثل صاد صراط که
مخلوط میکنند بزا واین در قراءت حمزه میباشد سیّم خلط سکون
بحرکت مثل ولا تامنّا در یوسف چهارم خلط حرکت بحرکت مثل

قیل وجیٔ وسیٔ واشال ذلك در قراءت کسائی ورویس و
هشام فصل دوم دانستن محل وقف بدانکه در قران حمید
وفرقان مجید موضعی نیست که شرعا بران وقف واجب باشد
یا حرام چنانکه شیخ جزری فرموده که لیس فی القران من وقفٍ
واجبٍ ولا حرامٍ غیر ماله سبب اما موضعی چند هست که اگر
قاری عمدا وقصدا بر آن وقف نموده بی اعاده موقوف علیه
ابتدا بما بعد آن نماید مثل وقف بر لم یکن وابتدا بر له کفوا
احد هر آینه آثم وگناه کار خواهد بود بلکه خوف کفر باشد و
این را باصطلاح قرا وقف حرام وکفران گویند زیرا که چنین
مفهوم میشود که برای حضرت یکانه بی مثل مثلی ونظیری باشد
وحال انکه او جل شانه بیمثل ونظیر است چنانکه خود در وصف
خود فرموده که لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر وهمچنین
در وصل که اگر الا شیطانا مریدا لعنه الله را وصل نمایند بر
وقال لاتخذن من عبادك نصیبا مفروضا ولاضلنهم معنی
مفسد شود زیرا که لازم آید که قائل لاتخذن حضرت هادی

مبین

مبین باشد وحال انکه خبر است از قول شیطان لعین واین وقف ط
وقف لازم نامند وامثال اینها در کلام الله بسیار است پس برقاری
لازم است که میان صله وموصول وصفت وموصوف ومبدل
ومبدل منه ومعطوف ومعطوف علیه ومضاف ومضاف الیه
ومؤکد وتاکید وامر وجواب امر ومبتداء وخبر وشرط وجزا وعامل
ومعمول وانچه فعل در وعمل کرده از فاعل ومفعول وظرف وحال
ومصدر وغیره رعایت نماید که فاصله ووقف نشود تا بر یود
امثال آیه لازم العطاعه ورتل القران ترتیلا محلی گردیده اجر
جمیل وثواب جزیل بر قراءت او مترتب گردد واین ممکن نباشد
مگر مشقت بسیار در عربیت وتتبع وتفحص در آن واین بر وجه
اتم واکمل متعذر بنا برین شیخ احمد بن طیفور سجاوندی رموزی
چند برخی در اول ووسط آیات نصب کرده تا قاری بملاحظه
آن بر مکان وقف واقف شود وآن اینست م ط ج ز ص لا بدانکه ایست
میم علامت وقف لازم است وعدم جواز وصل واین در موضع
که کلام بحسب لفظ ومعنی هر دو تمام باشد اما اگر وصل نمایند خلاف

مراد مفهوم شود مثل بر اِنَّكَ اِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ هرکاه وصل نمایند
بالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ موهم است که الَّذِينَ صفت ظالمین باشد
واین خلاف مراد است زیراکه الَّذِينَ صفت عبد الله اسلام واصحاب
اوست وط علامت وقف مطلق است یعنی مقید نیست بلزوم
وجواز وقاری مخیّر است میان وقف ووصل واین در موضعیست
که کلام از روی لفظ ومعنی هردو تمام باشد ووصل آن موهم
خلاف مراد نباشد مثل وقف بر وبالاخرة هم یوقنون که کلام
بحسب لفظ ومعنی هردو تمام است ووصل یوقنون باولئك علی
هدی موهم فساد معنی نیست واکرچه باصطلاح قرا این هردو را
وقف تام نامند امّا بحسب تفاوت یکی را لازم ودیکر را مطلق
خوانند واکثر این دو قسم در رؤس آیات میباشد وج علامت
جایز است یعنی وقف ووصل هردو خوبست لیکن وقف اولی است
واین در موضعیست که کلام لفظا متعلّق بما بعد نباشد امّا
معنی باشد مثل وما انزل من قبلك که موضع وقف جایز است
وبالاخرة هم یوقنون معنی متعلّق بما بعد است واین را وقف

کافی

کافی خوانند ودر کافی نیز تفاوت هست مثل فی قلوبهم مرض کافیست
وفزادهم الله مرضا اکفی از آن وبما کانوا یکذبون اکفی از هردو وایضا
اکثر این تفاوت در آخر آیات میباشد مثل الا انّهم هم السّفهاء
که کافیست ولکن اکثرهم لا یعلمون اکفی از آن وز علامت مجوّز است
یعنی وقف خوبست امّا وصل خوبتر است وص علامت وقف
مرخّص است یعنی بجهت طول کلام وقصر نفس وقف میتوان نمود
ولا علامت لا تقف است پس اکر بسبب ضیق نفس وقف نماید
اعادهٔ موقوف علیه باید نمود ومتاخّرین از قرّا هشت علامت
دیکر بر آن شش افزوده اند وآن اینست ق قلا قف س وقفه
صل صلی لے امّا ق عبارتست از قیل یعنی بعضی از قرا کفته که وقف
میتوان کرد وقلا عبارتست از قیل لا وقف یعنی کفته اند که وقف است
امّا جایز نیست وقف عبارتست از امر بوقف وحکم او چون حکم
طاست وس علامت سکته است واین عبارتست از قطع صوت
بدون قطع نفس ووقفه رمزیست بطریق سکته امّا بوقف اقربست
وصل رمزیست وصلی که وقف اولی است وصلی عبارتست از وصل

اولی وکاف بمعنی کذلك یعنی تابع وقف سابق وچند رمز دیگر
هست که متعلّق است بآیات واخماس واعشار وآن اینست هٓ عٓ
عبٓ خبٓ تبٓ لبٓ سبب آنکه میان کوفیان وبصریان خلافست
در عدد آیات پس اگر موافق باشد در هر پنج آیه ه نویسند و
در هر ده آیه ع واگر مخالف باشد جهت بصریان در خمس
خب ودر عشر عب نویسند وچون در آیه اختلاف واقع
شود جهت بصری تب وجهت کوفی لب که مجموع بیست رمز است
وسوای این در بعضی مصاحف رموزی دیگر نوشته‌اند وآن شآ
وملٓ ومدٓ ولدٓ وخكٓ وعكٓ است بدانکه شا علامت آیهٔ شامی
وملٓ علامت آیه مکی ومد علامت مدنی الاوّل ولد مدنی الثّانی
وخك وعك علامت خمس وعشر کوفی است وبیان اینها در تقویم
اللّسان مفصّلاً مذکور شد ودر بعضی مواضع سه نقطه سرخ
با این رموز نویسند مثل آنکه در لاریب جیم نویسند وسه نقطه
سرخ وهمچنین در فیه این رمز معانقه است ومعانقه در لغت
دست در کردن یکدیگر کردن وبغل گرفتن است ودر اصطلاح

قراد وموضع وقف را گویند که بحسب معنی ما قبل وما بعد بیکدیگر
متعلّق باشد چون ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ که
همچنین است پس اگر در لاریب وقف کنند باید که فیه را وصل بهدیً
للمتّقین نماید واگر در لاریب وقف نکنند البته باید که در فیه
وقف نمایند وهمین وقف را مراقبه نیز گویند یعنی محلّ اوّل مترصّد
ومترقّب آنکه در او وقف کنی واز ثانی بگذری وثانی نیز همچنین
وایضاً مبادله نیز گویند یعنی وقف اوّل را بدل بثانی کنی یا
بر عکس ووقف معانقه در جمیع قرآن سی وچهار موضع است
شانزده موضع از متقدّمین وهجده موضع از متأخّرین اگر
چه از متقدّمین موافق تفسیر نیست واما از متأخّرین موافق
تفسیر است فصل سیّم در وقف حرام وغیره بدانکه سابقا
مذکور شد که در اصطلاح قراء وقف حرام وکفران میباشد چنانکه
بعضی از قراد در رسالهای خود بیان نموده که واقف کافر میشود
ظاهر آنکه قبیح واز فصاحت بیرون باشد نه آنکه موجب کفر شود
مگر آنکه عمداً وقصدش چنانکه مذکور شد باشد وآن شصت و

شش موضع است بترتیب سوره مذکور میشود اوّل در فاتحة
الکتاب یکموضع وقف بصراط الّذین و ابتدا با نعمت علیهم ویج
موضع در البقره است اوّل وقف بر فلما اضاءت ما حوله و ابتدأ
بذهب الله بنورهم دوّم وقف بر علی ملك سلیمان وما و ابتدا بر کفر
سیم وقف بقالوا و ابتداء بر لن یدخل الجنّة چهارم وقف بر واسع
علیم وقالوا و ابتدا بر اتّخذ الله ولدًا سبحانه پنجم بر فقال لهم الله و
ابتداء بر موتوا ثم احیاهم وسه موضع در ال عمران اوّل وقف
بر واتّبعوا ملّة ابراهیم حنیفًا وما و ابتداء بر کان من المشرکین
دوّم وقف بر لقد سمع الله قول الّذین قالوا و ابتداء بر انّ الله
فقیر سیّم وقف بر ربّنا ما و ابتداء بر خلقت هذا باطلًا ویك
موضع در نسا وقف بر سبحانه ان یکون و ابتداء بر له ولد وشش
موضع در مائده اوّل وقف وقالت الیهود والنّصاری و ابتدأ
بر نحن ابناء الله دوم وقف بر فبعث الله و ابتداء بغرابًا سیّم و
قف بر وقالت الیهود و ابتداء بر ید الله چهارم وقف بر لقد
کفر الّذین قالوا و ابتداء بر انّ الله هو المسیح پنجم وقف بر لقد کفر

الذّین

الّذین قالوا و ابتداء بر انّ الله ثالث ثلاثة ششم وقف بر وما لنا
و ابتداء بر لا نؤمن بالله وسه موضع در انعام اوّل وقف بر انّی
یکون و ابتدا بر له ولد دوّم وقف بر ولم تکن و ابتدا بر له صاحبة
سیّم وقف بر حرم علیکم الّا و ابتداء بر ما اضطررتم الیه دو موضع
در توبه اوّل وقف بر وقالت الیهود و ابتداء بر عزیر بن الله و
دوّم وقف بر وقالت النّصاری و ابتداء بر المسیح بن الله ودو
موضع در یونس اوّل وقف بر انّ اولیاء الله لا و ابتداء بر خوف
علیهم دوّم وقف بر لقوم یسمعون قالوا و ابتداء بر اتّخذ الله
ولدًا وسه موضع در یك آیه هود اوّل وقف بر افلا تذکّرون
ولا و ابتداء بر اقول لکم عندی و همچنین وقف بر خزائن الله ولا و
ابتداء بر اعلم الغیب و همچنین وقف اعلم الغیب ولا و ابتداء بر اقول
انّی ویك موضع در یوسف وقف بر انّ ابانا لفی ضلال مبین و
ابتداء بر اقتلوا یوسف ودو موضع در رعد اوّل وقف بر ولا
ضرًّا قل هل و ابتدا بر یستوی الاعمی و ثانی وقف بر ام هل و ابتدأ
بر تستوی الظّلمات ویك موضع در ابراهیم وقف بر وما انتم بمصرخیّ

وابتداء بر انّی کفرت و یک موضع در حجر وقف بر نزّل علیه الذکر
وابتدا بر انّک لمجنون ویک موضع در نحل وقف بر قال الله لا
تتخذوا وابتداء بر الهین اثنین وسه موضع در بنی اسرائیل
اوّل وقف بر افاصفکم ربّکم بالبنین وابتداء بر واتخذ من الملائکة
اناثا و ثانی وقف بر ولم یکن وابتداء بر له شریک و ثالث وقف
بر ولم یکن وابتداء بر له ولیّ ویک موضع در کهف وقف بر
وینذر الذین قالوا وابتدا بر اتّخذ الله ولدا ویک موضع در طه
ویکی در انبیا در هر دو وقف بر لا اله الّا انا وابتداء بر فاعبدنی
در طه و فاعبدونی در انبیا ویک موضع در نور وقف
بر زیتونة لا وابتداء بر شرقیّة ویک موضع در فرقان وقف
بر اسجدوا للرّحمن قالوا وابتداء بر وما الرّحمن ویک موضع در
شعرا وقف بر قال فرعون وابتداء بر وما ربّ العالمین ویک
موضع در قصص وقف فاوقد لی یا هامان وابتدا بر علی الطّین
و در یس یک موضع وقف بر من مرقدنا هذا وابتدا بر ما وعد
الرّحمن ویک موضع در والصّافّات وقف الا انّهم من افکهم

یقولون

لیقولون وابتدا بر ولد الله ویک موضع در ص وقف بر وعجبوا
ان جاءهم منذر منهم وقال الکافرون وابتدا بر هذا ساحر کذّاب
ویک موضع در زمر وقف بر ما کان یدعوا الیه من قبل وابتداء
بر وجعل لله وسه موضع در مؤمن اوّل وقف بر الی فرعون و
هامان وقارون فقالوا وابتداء بر ساحر کذّاب دوّم وقف
بر وقال فرعون وابتداء بر ذرونی اقتل موسی سیّم وقف بر
تدعوننی الی النّار تدعوننی وابتداء بر لاکفر بالله ویک موضع
در سجده وقف بر ولکن ظننتم وابتداء بر انّ الله ویک موضع
در طور وقف بر یتنازعون فیها کاسا لا وابتدا بر لغو فیها
وسه موضع در واقعه اوّل وقف وکاس من ماء معین لا
وابتداء بر یصدّعون و همچنین وقف بر بما کانوا یعملون لا و
ابتداء بر یسمعون فیها وایضا وقف بر وظلّ من یحموم لا وابتدا
بر بارد ودو موضع در حشر اوّل وقف بر کمثل الشّیطان وابتدا
بر اذ قال للانسان اکفر دوّم وقف بر هم الفاسقون لا وابتداء
بر یستوی اصحاب ویک موضع در جمعه وقف بر واذکر الله

نوشته ... نه بعد از نا تا دلالت کند بر هردو قراءت وصورت
چنین است ولا یسئل در حم سجده ثمرات با تا و بی الف عادا الولی
بی الف زیرا که کوفی قراءت است وایات در همه قران با تا و بی الف
تا دلالت کند بقراءتین اما قل انما الایات در عنکبوت خلاف
نیست وسموات در همه قران بعد از واو الف است مکر سبع سموات
در حم سجده که بی الف است ودر همین سوره ولا یسام بی الف
باین صورت لا یسئم الانسان نوشته اند ودر یوسف فلما استیئسوا
منه ولا تیئسوا من روح الله بی الف ودو لفظ دیکر در همین سوره
ویک لفظ دیکر در رعد افلم ییاس الذین با الف است ولفظ مذکوره
زیاده از این پنج لفظ در قران نیست الان در جمیع قران بی الف
باین صورت الئن بی الف نوشته اند مکر در سوره جن فمن یستمع
الان با الف است ودو لفظ الئن در سوره یونس بی الف باین نوع
نوشته اند ودیکر بهاد الذین در رج وبهاد العمی در روم هردو
با الف وبی یا نوشته شده واسئلوا در ممتحنه بدو الف وبترک
هردو الف نوشته اند واین دو الف یکی پیش از سین ویکی بعد از سین

وابتداء بر کثیرا ویک موضع در نون وقف بر یقولون وابتداء
بر انه لمجنون ودر نازعات ویک موضع وقف وفحشر فنادی فقال
وابتداء بر انا ربکم الاعلی ویک موضع در غاشیة وقف بر مصیطر
وابتداء بر الا من تولی ویک موضع در ضحی وقف بر اذا سجی ما
وابتداء بر ودعک ودو موضع در ماعون اول وقف بر
للمصلین وابتداء بر الذین هم دوم وقف بر ویمنعون وابتداء
بر الماعون چهار موضع در کافرون اول وقف بر ایها الکافرون
لا وابتداء بر اعبد ودوم وقف بر ما تعبدون ولا وابتداء
بر انتم سیم وقف بر ما اعبد ولا وابتداء بر انا عابد چهارم
وقف بر ما عبدتم ولا وابتداء بر انتم عابدون ویک موضع
در اخلاص وقف ولم یکن وابتدا بر له کفوا اما وقف لازم که
شیخ سجاوندی در کلام حمید مجید ربانی علامت او میم نوشته است
هشتاد وچهار موضع است هشت موضع در البقره اول المؤمنین م
دوم بهذا مثلا م سیم لمن الظالمین م چهارم من الذین آمنوا م
پنجم من بعد موسی م ششم وفضلنا هم علی بعض م هفتم اتنه الله م

لیسئلك در بعضی مصاحف با الف و یدعا الی الاسلام در صف یدعا را
با الف نویسند و خلاف است در الف ایلافهم در قریش با الف و بی الف
ایلفهم نوشته اند و لؤلؤ در حج بی الف و در فاطر و انسان با الف
بعد از واو و در غیر این مواضع ثلثه خلاف است و خلاف نیست
در زیادتی الف بعد از لام لا انفصام لها در بقره و ولا اوضعوا
در توبه و لا امّة در نور و لا اذبحنّه در نمل و ملائه و ملائهم
و بعد از میم مائة و مائتین که درین مواضع الف زیاد نوشته اند
و همچنین زیاد کرده اند الف را بعد از واوی که صورت همزهٔ منطرفه است
و آن هشت کلمه است یبدؤا هر جا باشد الا یك جا در آخر سبا و
تبؤا هر جا باشد غیر براءت و تفتؤا در یوسف و یتفیّؤا در نحل
اتوکؤا و ولا تظمؤا هر دو در طه و یدرؤا در نور و یعبؤا در فرقان
و چهار کلمه الملؤا یکی در مؤمنون و سه در نمل و ینشّؤ در زخرف
امّا ینبّؤ الانسان خلاف است و خلاف نیست درین هشت
کلمه که همزهٔ مضمومه بصورت واو نوشته شده و آن فیکم شرکؤا
در انعام و ام لهم شرکؤا در شوری و ما نشؤا در هود الضّعفؤا

در ابراهیم

در ابراهیم و غافر و شفعؤا در روم البلؤا در صافّات و ما دعؤا
الکافرین در غافر و بلؤا مبین در دخان و برآؤا در ممتحنه و انّما
جزؤا الّذین و جزؤا الظّالمین در مائده و جزؤا سیّئة در شوری
و ذلك جزؤا الظّالمین در حشر و در چهار کلمه خلاف است
جزؤا الحسنی و جزؤا من تزکّی و جزؤا المحسنین در کهف و طه و زمر
و علمؤا در شعرا و العلمؤا در فاطر انبؤا در انعام و شعرا چهار کلمه
باعتبار معرفه و نکره علماست و در کلمات مذکوره الف پیش از واو (وی)
که صورت همزه است حذف و بعد از واو الفی زیاده نموده اند
چنانکه نموده شد و همزهٔ مضمومه را در چند کلمهٔ دیگر بصورت
واو نوشته اند و آن اؤنبّئکم در آل عمران اؤنزّل و اؤلی هر جا
واقع شوند بواو نوشته میشود و همچنین لفظ کفؤا و هزؤا بواو است
و جزء بی واو و الفاتی که در رسم بواو مکتوبست هشت کلمه است
الغدوة در انعام و کهف و کمشکوة در نور و النّجوة و مشوة هر جا
باشند و همچنین الرّبوا در همه جا الا در سورهٔ روم و الزّکوة
هر جا یافت شود الصّلوة و الحیوة هر گاه مضاف نباشند بضمیر زیرا

که چون مضاف شوند بضمیر بالف نویسند چون صلواتهم وصلاتی
وحیاتنا وحیاتی اما در نور صلاته وتسبیحه وادر بعضی مصاحف
بی واو والف نویسند وعلیهم صلوات وحافظوا علی الصلوات
وصلوة الرسول ان صلواتک تامرک وعلی صلواتهم یحافظون
تحقیق بواو است وهمچنین اگر بغیر ضمیر اضافه شود مثل صلوة
الفجر وصلوة العشاء والفاظی که جمع باشد همه را بعد از واو و
الف نویسند مثل امنوا وکفروا واسئلوا واشتروا واعتبروا و
همچنین هرگاه مضاف شوند مثل قالوا الآن وان تضلوا السبیل
فاستبقوا الخیرات ولا تسبوا الذین فیسبوا الله دعوا الله نسوا الله
ملاقوا الله وقالوا الحمد لله وعقروا الناقة واذ تسوروا المحراب
وصالوا النار وصالوا الجحیم وجابوا الصخرة وکاشفوا العذاب
وامثال ذلک که بعد از واو الف نویسند مگر آنچه بعد از واو جمع
در قران عثمان الف نیافته باشند واین از غرایب ونوادر هجای
قران است چون واتبعوا ما تتلوا در بقره وعتو عتوا در فرقان
وسعوا فی آیاتنا در سبا اگرچه خلاف قاعده نحویین است اما

در قرانی که خط عثمان است بعد از این کلمات الف نه نوشته بود
وهمچنین در کلماتی که ماقبل واو جمع صورت همزه مضمومه محذوف
وحروف علة موجود باشد چون تبوؤا الدار در حشر وجاؤ
وباؤ وفاؤ هرجا یافت شوند بعد از این واوها الف نه نویسند
وهمچنین هرگاه مفرد باشند بعد از واو الف نه نویسند چون
والله یدعوا الی دار السلام در یونس الیه ادعوا والیه ماب در رعد
یرجو لقاء در کهف ادعو ربی در مریم ویرجو الله در ممتحنه ولو
در هنا فقیس وهمچنین لفظ ذو هرجا واقع شود مثل لذو علم
ولذو مغفرة وذو عقاب وذو الفضل وذو العرش ویمحوا الله
در رعد بواو والف بخلاف عسق که بی واو است وهمچنین بی
واو است یدع الانسان در سبحان وادع الی ربک ولا تدع مع الله
هر دو در آخر قصص ویدع الداع در قمر وصالح المؤمنین در تحریم
وسندع الزبانیة در علق وآنچه بیک واو نویسند وبدو
واو خوانند چون داود ویلوون وتلوون والغاون وووری
ویستوون وتستوون لیستووا اما یستوون در سجده خلاف است

وخلاف نیست بزد یادتی واو بعد از همزه اولاء واولئك واولئكم
واولی واولو واولات ودر ساوریکم خلاف است ولا وصلبنکم
در طه و شعرا نه در اعراف که آن بتحقیق بی واو است و دیگر آنچه
بیا مرسوم اند حاضری المسجد الحرام فلا تخشوهم واخشونی و یؤتی
الحکمة در البقرة وما تغنی الایات در یونس ولدی الحناجر در یوسف
وننجی من نشاء در یوسف وننجی المؤمنین در انبیا هر دو بجهت
قراءتین بیك نون و یا نوشته شده و دیگر قل العبادی در ابرهیم
وانما یفتری در نحل وانما یخشی در فاطر ولدی الحناجر در غافر و
یوم یاتی در دخان ومن بعد اسمه احمد در صف و همچنین اوفی
الکیل هادی العمی وادخلی الصرح واتی الرحمن واولی الایدی و
اولی الالباب ومهلکی القری این جمله بیاست وآنچه بی یاست
یغن الله در همه قران اذا دعان در بقره وسوف یؤت الله المؤمنین
در نسا فلا تخشوا الناس واخشون در مائده وننج المؤمنین
در یونس بی یا و یك نون بجهت قراءتین و یوم یات در هود
ومن اتبعن در یوسف ما کنا نبغ در کهف ولهاد الذین در طه

ویخش الله

ویخش الله در نور ویخش الناس در احزاب وصال الجحیم در صافات
فبشر عباد الذین در زمر یا عباد در زخرف فما تغن النذر در قمر و
واستغن الله در تغابن وفارهبون وفاتقون وفلا تکفرون
وامثال ذلك که بکسر اکتفا نموده اند وآنچه همزه مکسوره بصورت
یا مکتوبست در چهار کلمه بخلاف وان تلقای نفسی وایتای
ذی القربی ومن اناء اللیل ومن وراء حجاب والفات پیش از همزه
ثابت اند وهمچنین بایاست نبای المرسلین در یونس وقری در
انشقاق افاین مات در آل عمران بعد از همزه صورت یا نوشته اند
وهمچنین بایاست ائنکم لتشهدون در انعام ائنکم لتاتون الرجال
وائنا لمخرجون هر دو در نمل وائن لنا در شعرا ائنکم لتاتون الرجال
در عنکبوت ائنا لتارکوا در صافات قل ائنکم لتکفرون در حم
سجده وفلا تسئلن بجهت قراءتین اما خلاف است صورت یا
بعد از همزه افائن مت در انبیا وهمچنین ائن ذکرتم در یس وائفکا
در صافات که در بعضی مصاحف بیا نوشته اند وائذا در جمیع
قران بیاست الا ء اذا متنا در سوره واقعه که بی یاست وافئدة

وسیئة واجتبه در اکثر مصاحف استادان چنین نوشته اند و
حذف کرده اند صورت همزه را در متکئین و مستهزئین و خاسئین
و انشأنا و رئیا در مریم و همزهٔ ساکنه مسبوق بکسر مثل مرئیا و ستهزئا
بها در نسا بالف بی واو مر قوم است و همچنین افئدة بی واو والخبء
بی الف فادرء تم فیها در بقره و وللدار الاخرة در انعام کاتب
چنین نوشته است و همچنین ابرهم در بقره بی یا و در باقی قران
بایا و اصحاب الیکة در شعرا و ص بی الف قرانا در جمیع قران باالف است
مکر در دو موضع یکی در یوسف انا انزلناه قرنا و دیکری در زخرف
انا جعلناه قرنا بی الف باین صورت که نموده شد نوشته اند
وکنت ترابا در عم بعد از را الف نوشته است و یابت در جمیع
قران بی الف باین صورت یابت نوشته است و واللذان و
للذین بدو لام و والذی و والذین بیک لام اکرچه اصل آنست
که بدو لام باشند اما در مصاحف این زمان لفظ والذی و
والذین و والتی که مفرد باشد حذف مطرد مانده در باقی
بدو لام مینویسند و هاالف که کاتب در آخر کلمه در الحاقة مثل

کتابیه و حسابیه و مالیه و سلطانیه و در القارعة ماهیه
آورده است باتفاق برای بیان حرکت است و لم یتسنه در البقرة
فبهدیهم اقتده خلاف است که برای بیان حرکت است یا غیر آن
و در قران عظیم هاآت برای بیان حرکت زیاده از این نیست و دیکر
اتفاق مصاحف است در حذف یکی از دو یا هرکاه ثانی علامت
جمع باشد مثل النبیین والامیین و ربانیین والحواریین مکر
کلمهٔ علیین که هر دو یا مسطور است و همچنین هرکاه که یا متصل
شود بضمیر چون افعیینا و یحییکم و حییتم که هر دو یا ثابت است
و بایید در جمیع قران بیک یاست بغیر سورهٔ والذاریات که بدو یا
باین شکل باییدٍ و انا لموسعون و همچنین بدو یا بایکم المفتون
در سورهٔ نسا و آنچه در این اوراق مذکور شد اکرچه در اکثر
مصاحف این زمان یافت نمیشود چنانچه یافت شود احتیاج
تغییر نیست زیراکه بر اصل رسم است و اکرچه قواعد رسمی بسیارست
اما قلیلی مذکور شد زیراکه زیاده برین کنجایش این رساله نبود
والسلام   در فرش حروف بقراءت عاصم بدان

وفقك الله تعالی فی الدارین که چون سواد مصاحف درین بلاد
بقراءت عاصم بروایت حفص است و راوی دیکر که شعبه است
بسرخی مینویسند و لهذا ذکر اختلاف میان حفص و شعبه باید
نمود پس شروع در آن نموده بترتیب سوره ذکر مینمائیم با عدد و
جوهی که عاصم را بین السورتین میباشد و چون در فاتحة الکتاب
اختلاف نبود بعضی از قواعد تجویدی مذکور میشود بدانکه
فاتحة الکتاب را بعضی مکی کفته اند و بعضی مدنی اما اصح آنست
که دو مرتبه نازل شده و هفت آیه است بخلاف اما در تعین آیه
میان مکی و کوفی خلاف است کوفیان بسم الله الرحمن الرحیم را یك آیه
میکویند و صراط الذین تا آخر سوره را یك آیه و مکی با بعضی
دیکر بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین را یك آیه میکویند
و صراط الذین انعمت علیهم را یك آیه و غیر المغضوب علیهم و لا الضالین را
یك آیه و بیست و نه کلمه است و صد و چهل و سه حرف هر حرفی را
بمخرج خود بجا آوردن واجب است و اکر نه چنین باشد آن
قراءت درست نخواهد بود و آن نماز باطل خواهد بود پس

برهر فردی

برهر فردی از افراد انسان واجبست که بقدر وسع سعی نموده
حمد و سوره را درست نماید اکرچه در میان عوام مشهور
که فاتحة الکتاب هفت موضع اسم دیو است مثل دو لل و هرب
و کیوم و کنع و کنس و نعل و بعل این خلاف واقع است زیرا که
از احادیث و اخبار معلوم نمیشود و علمای شیعه ذکر نموده اند
لیکن حرکات را درین موضع ضعیف ترك باید کفت و وقف
در موضع سبعه نباید نمود و اکر کسی سکت کفته باشند خلاف
ذهاب علمای قراءت است چنانکه محمد سمرقندی در کتاب
نهایه از قرای سبعه نقل نموده که در فاتحة الکتاب پنجاه و
هفت چیز ملاحظه نمایند تا درست خوانده شود و پنجاه و
هفت چیز بترتیب مذکور میشود از آنجمله آنکه با بسم الله را
پا نکویند و ضمهٔ دال الحمد را ضعیف تر کویند و کسرهٔ لام لله را
قوی تر و بر الحمد وقف و سکت نکنند و همچنین کسرهٔ های لله را
ضعیف و حرکت رای رب را قوی تر کویند تا هرب نشود و لام
جلاله را ترقیق کویند بواسطهٔ کسرهٔ لام و بر لفظ الله مد

زياده از دو الف و وقف و سكت نكنند و در تشديد الله و ربّ
اندكى مبالغه نمايند و در وقت حركت دادن عين العالمين
دهن را كشاده كنند و از ميان حلق كويند و در وقت حركت
ميم الرّحمن دهن را خوب كشاده كند تا غنّه حاصل نشود و
در تشديد راى الرّحمن الرّحيم اندك مبالغه نمايد امّا ملاحظه
نمايد كه تكرير نشود و در مالك يوم الدّين حركت كاف را ضعيف
تر كويد تا كيوم نشود و بر مالك وقف و سكت نكند و حركت
ياى يوم را كشاده تر و سكون واو يوم را زود تر كويد تا مد
حاصل نشود و حركت دال الدّين را كشاده تر كويد و بر نون الدّين
در حال وقف روم آورد و در وقت حركت دادن الف ايّاك
غنّه نياورد و زبان را سوى كام نبرد و همزه را روشن كويد كه
تسهيل نشود و در حركت دادن ياى ايّاك غنه نياورد و در
تشديد ايّاك مبالغه نكند بلكه نرم كويد و از اشباع كاف
ايّاك نعبد احتراز نمايد و وقف و سكت نكند در هر دو موضع
حركت كاف ايّاك را ضعيف تر كويد و حركت نون نعبد و نستعين را

كشاده

كشاده تر كويد تا كنعبد و كنستعين نشود و تاى نستعين را واضح
سازد و در حركت عين غنه نياورد و در اعراب دادن نون
نستعين اكر اشمام و روم كند جايز است و در حالت وقف با اسكان
و اشمام چنان نكند كه نون شنيده شود و همچنين در ميم و در
حركت دادن الف اهدنا دقت را لزوم دارد و چنان كويد كه ناف
او حركت كند و در حركت دادن نون اهدنا غنه نيارند و
دهان را بهتر باز كنند چنانكه شنونده را معلوم شود كه نون
با الف است و مثل اين در قران بسيار است چون ذاقا الشّجرة
و دعوا الله ربّهما و قالا الحمد لله زيرا كه اينها تثنيه اند بر
مستمع ظاهر كردد و در تشديد صاد صراط اندك مبالغه
كند و طاء صراط را مشتبه بتا و تاء مستقيم را مشتبه بطا نكويد
و حركت تاى مستقيم را روشن سازد و در صراط ثانى تشديد
نياورد و طا را مشتبه بتا نكويد و اهتمام تمام نمايد در بيان
استعلا و اطباق صاد و طا تا مشتبه نشود صاد بسين و طا
بتاء اكرچه صاد صراط را بسين خوانده اند امّا قراءت عاصم

نیست ودر تشدید ذال الذین اندك مبالغه کند وهمزه انعمت را
نیکو ادا نماید ونون را اظهار کند ومبالغه کند تا غنه ندهد
ودر وقت اخراج عین دهن را کشاده کند تا از وسط حلق کفته
شود وبر تای انعمت وقف وسکت نکند وحرکت تای انعمت را
ضعیف تر کوید وحرکت عین علیهم را قوی تر کوید تا تعلیهم
نشود وبر علیهم اکر وقف نکند بهتر باشد وحرکت غین غیر را
کشاده تر کوید تا بزمی کفته شود اما ملاحظه نمایند که مد
ندهند ورا را ترقیق کنند ودر حرکت میم المغضوب غنه نیارند
کشاده وروان کویند رخوه وسکون غین را ملاحظه نمایند
که مشتبه بقاف نشود وبر ضاد المغضوب تشدید نیارد
وضاد را خالص کرداند چنانکه زا یا ذال یا ظا نشود یا مشتبه
باینها زیرا که لحن است واعراب بای المغضوب را نرم وضعیف تر
کویند وحرکت عین علیهم را کشاده تر کویند تا بعلیهم نشود
وسکون میم را در هر جا که بواو وفا رسد ملاحظه نمایند که متحرک
یا مدغم یا مخفی نشود از برای انکه این حروف شفوی اند واکثر

میم را

میم را نزد اینها یا متحرك یا مدغم سازند وواو ولا الضالین را نیك
ادا نمایند ودر مخرج ضاد واستطالت وی سعی نمایند که تا مشتبه
بغیر خود چنانکه مذکور شد وبلام مفخم نشود ودر تشدید لام الضالین
اندك مبالغه کنند ومد را از هوای فراخ دهن کویند ونوعی نمایند
که غنه نیارد واز دماغ اخراج ننمایند واحتراز نمایند از تحریك
حروف سواکن وتسکین متحرك واختلاس اینها وسعی نمایند از ادای
صفات حروف تا مشتبه بیکدیکر نشوند ودر حین قراءت اکر
بدو وقف اکتفا نمایند بهتر خواهد بود زیرا که وصل بسمله بحام
خمسه مستحب است چنانکه در فصل بسمله بوضوح رسید وبعد
از وصل بسمله بحمد در الدین وقف نمایند وهمچنین در نستعین
وبعد از ان ابتدا باهدنا الصراط نموده ختم نمایند واکر نتوانند
در آخر هر آیه وقف جایز است ومابین فاتحه والبقره من قوله تع
ولا الضالین الی قوله الم شانزده وجه است وهرکاه در لا ریب
وقف نمایند چهل وهشت وجه سوره الم واختلاف روات
اتخذتم هر جا واقع شود شعبه بادغام ذال وحفص باظهار

حکمه

میخواند چنانکه در باب ادغام گذشت و هزوا هر جا واقع شود
شعبه بهمزه میخواند و حفص بواو و هر دو روایت بضم زاست
و همچنین است حکم در کفوا اتخذتم عما تعملون شعبه بغیبت
یا و حفص بتا خوانده بخطاب لجبرئیل دو موضع درین سوره
و یکی در تحریم شعبه بفتح جیم و را و سکون یا و کسر همزه بغیر اشباع
یعنی جبرءل بر وزن جحمرش خوانده و این لغة تمیم و قیس است
و حفص بکسر جیم و را و سکون یا و یا خوانده بر وزن قطمیر و
شملیل و این لغة اهل حجاز است و میکال شعبه بهمزهٔ مکسوره

میکائیل

مشبعه بر وزن فیعالیل و حفص بغیر همزه بر وزن فیعال
خوانده عهدی الظالمین شعبه بفتح یا و حفص بسکون یا خوانده
بیتی شعبه بسکون یا و حفص بفتح یاء خوانده ام تقولون شعبه
بغیبت میخواند و بر ماقبل وقف میکند و حفص بخطاب و وصل
ماقبل میخواند رؤف هر جا واقع شود شعبه بغیر اشباع بر وزن
فعل و حفص باشباع بر وزن فعول خوانده خطوات هر جا
واقع شود شعبه بسکون طا و حفص بضم طا خوانده لیس

البر شعبه برفع و حفص بنصب میخواند من موص شعبه بفتح واو
و تشدید صاد و حفص بسکون واو و تخفیف صاد میخواند و
لتکملوا شعبه بفتح کاف و تشدید میم و حفص بسکون کاف و
تخفیف میم خوانده الغیوب و البیوت و عیون و جیوبهن و
شیوخا برای شعبه بکسر اوایل و حفص بضم اوایل هر جا واقع
شود حکم رؤف گذشت و همچنین خطوات مر حکمه یطهرن شعبه
بتشدید طا و ها و حفص بتخفیف هر دو میخواند و هزوا مر حکمه
قدره شعبه بسکون دال در هر دو موضع و حفص بفتح هر دو
خوانده وصیة شعبه برفع و حفص بنصب میخواند یبسط در اینجا

یبصط

و در اعراف بسطة شعبه بصاد و حفص بسین میخواند موافق
شاطبیه اما در نشر از برای حفص خلاف روایت نموده یعنی
هر دو روایت از حفص وارد شده جزءا شعبه بضم زا و حفص
بسکون زا میخواند و فنعما شعبه بکسر نون و اختلاس عین
و حفص بکسر نون و کسر عین خوانده و در تقریب اسکان عین
نیز از برای شعبه وارد شده و نکفر شعبه بنون و ضم را و حفص

بیا و ضم را میخواند فَأْذَنُوا شعبه بقطع همزه و مد ان و کسر ذال و
حفص بوصل همزه و فتح ذال خوانده بین البقرة و آل عمران من قوله
تعالی الکافرین الی الحی القیوم دویست و بیست چهار وجه است
سورهٔ آل عمران الٓمٓ اللّٰه هرگاه بوصل خوانده شود جایز است از برای
همه قرا در یای میم مد و قصر چنانکه در مبحث مد گذشت رِضْوَان
هرجا واقع شود شعبه بضم را و حفص بکسر را میخواند مگر
رضوان دوم در مائده که هر دو بکسر را اتفاق نموده اند وَجْهِیَ
شعبه بسکون یا و حفص بفتح یا قراءت نموده و لفظ مَیِّت و المَیِّت
هرجا واقع شود شعبه بتخفیف یا و حفص بتشدید یا قراءت
نموده رؤف حکمه فی البقرة وَوَضَعَتْ شعبه باسکان عین
و ضم تا بصیغهٔ متکلم و وصل میکند بما بعد که انثی باشد و
حفص بفتح عین و اسکان تا میخواند بصیغهٔ تانیث و در انثی
وقف مطلق میکند و ذکریا شعبه بمد و همزه میخواند در جمیع
قران و کفلها ذکریا را بنصب زیرا که مفعول دوم میداند و حفص
بقصر و بی همزه میخواند بیوتکم حکمه فی البقرة فَیُوَفِّیهِمْ شعبه بنون

وحفص

وحفص بغیبت میخواند و هر دو یُؤَدِّهِ شعبه بسکون ها و حفص
بکسر ها و صله میخواند اتخذتم حکمه فی البقرة تبغون و ترجعون
شعبه هر دو را بخطاب و حفص بغیبت میخواند حِجُّ البیت شعبه
بفتح حا و حفص بکسر حا میخواند و ما تفعلوا و تکفروه شعبه
بخطاب و حفص بغیبت قَرْح در هر دو موضع شعبه بضم قاف
و حفص بفتح قاف میخواند هر دو نُؤْتِهِ در اینجا و در سورهٔ
شوری مثل یؤده مر الان فی بیوتکم مر حکمه یجمعون شعبه بخطاب
و حفص بغیبت میخواند هر دو رضوان و القرح حکمهم مر الآن
لتبیننه و لا تکتمونه شعبه هر دو را بغیبت و حفص بخطاب
میخواند بین آل عمران و النساء من قوله تعالی تفلحون الی نساء
ستة عشر وجها سورهٔ نساء سیصلون شعبه بضم یا و حفص
بفتح یا خوانده یوصی اول شعبه بفتح صاد و حفص بکسر صاد
خوانده و در ثانی هر دو در فتح موافق اند البیوت حکمه فی البقرة
مبینة و مبینات هرجا واقع شود شعبه بفتح یا و حفص
بکسر قراءت نموده احل لکم شعبه بفتح همزه و حا بصیغهٔ معلوم

میخواند و در علیکم وصل میکند و حفص بضم همزه و کسر جا بصیغهٔ
مجهول میخواند و در علیکم جا بر میداند و وقف بر اُحْصِنَّ شعبه
بفتح همزه و صاد میخواند و حفص بضم همزه و کسر صاد میخواند نِعِمَّا
کامر فی البقره کَأَنْ لَمْ تَكُنْ شعبه بیا و حفص بتا نُوَلِّهْ وَنُصْلِهْ
کامر بوده فی البقره يَدْخُلُونَ در اینجا و در مریم و موضع اول غافر
شعبه بضم یا و فتح خا و حفص بفتح یا و ضم خا قراءت نموده بصیغهٔ
معلوم و سوف يُؤْتِيهِمْ شعبه بنون و حفص بیا قراءت نموده
بین النساء و المائده من قوله تعالی علیهم الی قوله بالعقود صد و بیست
و هشت وجه است سورهٔ مائده رضوان در حکمه شَنَآنُ هر دو
موضع شعبه بسکون نون و حفص بفتح نون وَأَرْجُلَكُمْ شعبه
بکسر لام و حفص بفتح رضوان درین موضع بلا خلاف يَدِيَ
شعبه بسکون یا و حفص بفتح یا و هزوا در حکمها رِسَالَتَهُ
شعبه بالف و کسر تا بصیغهٔ جمع و حفص بی الف و فتح تا بصیغهٔ
واحد قراءت نموده عَقَّدْتُمُ شعبه بتخفیف قاف و حفص بتشدید
قراءت نموده اسْتَحَقَّ شعبه بضم تا و کسر حا میخواند و در ابتداء

بضم

رسالاته

بضم همزه وصل میخواند و حفص بفتح تا و حا و در ابتدا بکسر همزه
وصل الْأَوْلَيَانِ شعبه بتشدید واو و کسر لام بعد از واو و بفتح
نون بر صیغهٔ جمع الاوّلین خوانده و حفص بصیغهٔ تثنیه
یعنی که باسکان واو و فتح لام و کسر نون خوانده الْغُيُوبِ الْآنَ
وَأُمِّيَ شعبه بسکون یا و حفص بفتح الْغُيُوبِ در حکمه بین المائده
و الانعام قوله تعالی قدیرا ای قوله تعالی و النور مائة و ثمانون
وجه سورهٔ انعام يُصْرَفْ شعبه بفتح یا و کسر را بر صیغهٔ معروف
و حفص بضم یا و فتح را مجهول خوانده فِتْنَتُهُمْ شعبه بنصب
تا و حفص برفع خوانده وَلَا نُكَذِّبَ وَنَكُونَ شعبه برفع با
و نون میخواند و وقف میکند بر ما قبل و حفص بنصب هر دو
میخواند و وصل میکند بر ما قبل أَفَلَا تَعْقِلُونَ اینجا و در اعراف
شعبه بغیبت و حفص بخطاب میخواند وَلِتَسْتَبِينَ شعبه بیا
بر تذکیر و حفص بتا بر تانیث میخواند وَخُفْيَةً در اینجا
و در اعراف شعبه بکسر خا و حفص بضم میخواند رَأَى هر جا باید
شعبه بکسر را و اماله همزه و حفص بفتح هر دو میخواند و اگر

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ شعبه بیا و حفص بتا میخواند این روایتین در شاطبیه نیست اما در طیبه هست

بعد را آلف لام بیاید شعبه بکسر را و اماله همزه وقفا و بکسر را
و فتح الف حالة الوصل و حفص بفتح را و همزه فی الحالین قراءت نموده
را القمر و را الشمس و جهی شعبه بسکون یا و حفص بفتح یا قراءت
نموده زکریا حکمه فی آل عمران لینذر شعبه بغیبت و حفص
بخطاب خوانده بینکم شعبه برفع نون و حفص بنصب میخواند
المیت حکمه مر انها لا یؤمنون از برای شعبه بکسر و فتح همزه هر دو
روایت شده اما چون بکسر خواند در ما قبل وقف نماید و
حفص بفتح همزه و وصل ما قبل قراءت نموده منزل شعبه
بتخفیف و حفص بتشدید خوانده حرم شعبه بضم حا و کسر را
و حفص بفتح حا و را خوانده رسالته در سوره مائده گذشت
حرجا شعبه بکسر را و حفص بفتح را قراءت نموده یصعد شعبه
بفتح یا و تشدید صاد و الف بعد از آن میخواند و حفص بتشدید
صاد و عین میخواند نحشرهم شعبه بنون و حفص بیا یعنی
بغیبت مکانتکم مکانتهم هر جا واقع شود شعبه بالف
بصیغه جمع و حفص بی الف بصیغه مفرد میخواند و ان تکن

رسالاته

شعبه

شعبه بتا بصیغه مؤنث و حفص بیا بصیغه مذکر میخواند خطوات
حکمه فی البقره الذکرین در باب تسهیل گذشت تذکرون هر جا
واقع شود که بصیغه خطاب باشد شعبه بتشدید ذال و حفص
بتخفیف میخواند و بین الانعام و الاعراف من قوله رحیم الی قوله
المص ستة و ثلثون وجها سورة الاعراف تذکرون مر الآن
و لکن لا یعلمون شعبه بغیبت و حفص بخطاب میخواند یغشی
اینجا و در رعد شعبه بتشدید شین و فتح غین و حفص بسکون
غین و تخفیف شین خوانده خفیة حکمه فی الانعام میت مر حکمه
تذکرون مر حکمه بسطة کما یبسط فی البقره بیوت حکمه مر
انکم لتأتون و ان لنا بعد از معی که می آید شعبه بدو همزه
بر استفهام و حفص بهمزه واحد بخبر میخواند و ارسل معی شعبه
بسکون یا و حفص بفتح یا خوانده تلقف اینجا و طه و شعرا شعبه
بتشدید قاف و حفص بتخفیف میخواند آمنتم اینجا و طه و شعرا
کانکم لتأتون مر الآن یعرشون اینجا و در سوره نحل شعبه بضم را
و حفص بکسر را خوانده ابن ام اینجا و طه شعبه بکسر میم و حفص

بصطة

بفتح میم خوانده و معذرةً شعبه برفع تا و حفص بنصب میخواند بئیس
شعبه بفتح یا و بعد از آن بیاء ساکنه و بعد از آن همزهٔ مفتوحه
بر وزن فیعل میخواند بیک روایت و روایت دیگر موافق است
با حفص که آن فتح با و کسر همزه بعد از با و یاء ساکنه بر وزن
فعیل است تعقلون حکمه در انعام یمسّکون شعبه بسکون میم
و تخفیف سین و حفص بفتح میم و تشدید سین قراءت نموده
یلهث ذلک مرّ فی باب الادغام شرکاء شعبه بکسر شین و سکون
را و تنوین کاف بی مد خوانده و حفص بضم شین و فتح را مع مد
و همزهٔ مفتوحه خوانده بی تنوین بین الاعراف و الانفال من قوله
تعالی یسجدون الی قوله الانفال اربع و ستون وجهاً سورة الانفال
رمی شعبه باماله و حفص بفتح موهن کید شعبه بتنوین نون
و فتح دال و حفص بی تنوین نون و کسر دال الکید باضافه میخوانند
ان الله مع المؤمنین شعبه بکسر همزه میخواند و بر ما قبل وقف
میکند و حفص بفتح همزه میخواند و وصل میکند بر ما قبل حیّ
شعبه بدو یا ظاهره که اول مکسور و ثانی مفتوح که حیی باشد

و حفص

و حفص بیاء موحده مفتوحه مشدده میخواند و لا یحسبن شعبه
بخطاب و حفص بغیبت میخواند للسلم ایضا و در قتال شعبه بکسر
سین و حفص بفتح سین خوانده و اخذتم مرّ بین الانفال و التوبه
من قوله تعالی علیم الی قوله الی المشرکین اربع و عشرون وجهاً رضوان
مرّ فی آل عمران عشیرتکم شعبه با الف بعد از را بصیغهٔ جمع و
حفص بی الف بوحدت یضل شعبه بفتح یا و کسر ضاد و حفص
بضم یا و فتح ضاد رضوان الغیوب معی ابداً و معی عدواً حکم مجموع
گذشت ان صلوتک شعبه بجمع بکسر تا و حفص بتوحید و فتح
تا خوانده مرجون شعبه بکسر جیم و همزهٔ مضمومه و سکون
واو و حفص بفتح جیم و سکون واو بی همزه خوانده رضوان گذشت
جرف شعبه بسکون را و حفص بضم را هار شعبه باماله و
حفص بفتح میخواند تقطّع شعبه بضم تا و حفص بفتح تا یزیغ
شعبه بتانیث و حفص بتذکیر میخوانند هر دو رؤف حکمهما
مرّ بین التوبه و یونس من قوله تعالی العظیم الی قوله الحکیم اربع
و ثمانون وجهاً فی روایتین و در فواتح سورات مماله و جوهاتی

که مذکور خواهد شد از فتح و اماله جهت روات تفاوت نمیکنند
سورهٔ یونس الرٰ همه جا شعبه باماله را و حفص بفتح میخوانند تذکرون
در انعام گذشت نُفَصِّلُ شعبه بنون و حفص بیا خوانده اَدْرٰیکُمْ
وَاَدْرٰیکَ هر جا بیاید شعبه باماله میخوانند موافق قول شاطبی
اما در نشر غیر این لفظ که درین سوره است دو روایت است
اماله و غیر اماله و حفص بفتح میخوانند مَتَاعَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا شعبه
برفع عین میخوانند و وقف میکنند بر ماقبل و حفص بفتح عین
و بوصل میخوانند و الْمَیْتَ حکم آن گذشت لَا یَهِدِّیْ شعبه بکسر
یا اول و کسر ها و تشدید دال و حفص بفتح یا و کسر ها و تشدید
دال خوانده یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَاَنْ لَمْ حکمه فی الانعام دو کلمهٔ آلْئٰنَ و یک
کلمهٔ آللّٰهُ کامر الذّٰکَرَیْنِ فی الانعام اَجْرِیَ شعبه بسکون
و حفص بفتح یا بُیُوتًا و بُیُوتَکُمْ مر فی البقرة یَجْعَلُ الرِّجْسَ شعبه
بنون و حفص بیا نُنْجِ شعبه بفتح نون ثانی و تشدید جیم و حفص
بسکون نون ثانی و تخفیف جیم بین یونس و هود من قوله تعالی
الحاکمین الی قوله خبیرًا اربع و ستون وجها حکم اماله و تذکرون

گذشت فَعُمِّیَتْ شعبه بفتح عین و تخفیف میم و حفص بضم عین و
تشدید میم خوانده اَجْرِیَ در دو موضع حکم آن در یونس گذشت و
اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ مر کلا اینجا و در سورهٔ مؤمنین شعبه بی تنوین
و حفص بتنوین مَجْرٖیهَا شعبه بضم میم و فتح را و حفص بفتح میم
و اماله را میخوانند و در همهٔ قرآن غیر این کلمه اماله ندارد اِرْکَبْ
مَعَنَا ادغام با در میم هر دو روایت برای عاصم ثابتست اِنْ اَجْرِیَ
شعبه بسکون و حفص بفتح خوانده اِنَّ ثَمُوْدَا اینجا و در فرقان
و عنکبوت و و النجم شعبه بتنوین و حفص بی تنوین میخوانند را
گذشت یَعْقُوْبَ قَالَتْ شعبه برفع با و وقف ماقبل و حفص
بنصب با و وصل ماقبل میخوانند اَصَلٰوتُکَ شعبه باثبات واو بر جمع
و حفص بحذف واو بر توحید و اتخذتموه مر کذلک مَکَانَتِکُمْ
سُعِدُوْا شعبه بفتح سین و حفص بضم وَاِنَّ کُلًّا شعبه باسکان
نون و تخفیف وی و حفص بتشدید نون میخوانند مکانتکم
مر حکمه یُرْجَعُ شعبه بفتح یا و کسر جیم و حفص برفع یا و فتح جیم
میخوانند تَعْمَلُوْنَ در اینجا و در آخر سورهٔ نمل شعبه بغیبت و حفص

بخطاب میخواند بین هود علیه السلام و یوسف علیه السلام من قوله تعالی
یعملون الی المبین مائة واثنی عشر وجها الکو مرّ حکمه یا بنی اینجا و
درسه موضع لقمان ودر والصافات شعبه بکسر یا وحفص
بفتح یا میخواند ولا تأمنا حکمه مرّ فی الادغام ان رأی فلما رأی حکمها
فی الانعام رأی شعبه بسکون همزه وحفص بفتح همزه لفتیانه
شعبه بتاء مکسوره بعد از یای الف و نون لفتیته خوانده
وحفص بالف بعد از یا و نون مکسوره خوانده حافظا شعبه
بکسر حاء وسکون فای الف حفظا خوانده وحفص بالف بعد
از حا و کسر فا نوحی الیهم اینجا و در نحل و اول سوره انبیا و نوحی
الیه دوم سوره انبیا درین چهار موضع شعبه بیا وفتح حا و
حفص بنون وکسر حا میخواند بین یوسف ع و رعد من قوله تعالی
یؤمنون الی قوله الکتاب اربع وستون وجها سورة الرعد
یغشی حکمه فی الاعراف وزرع ونخیل وصنوان وغیر صنوان
شعبه هر چهار کلمه را بجر وحفص برفع میخواند أفاتخذتم مرّ حکمه
هل تستوی شعبه بیا بر تذکیر وحفص بتا بر تأنیث مما توقدون

ابوبکر

ابوبکر بخطاب وحفص بغیبت اتخذتم مرّ حکمه بین الرعد وابراهیم
من قوله تعالی الکتاب الی الحمید اربع وثمانون وجها سوره ابراهیم
علیه السلام الکو حکمه مرّ لی شعبه بسکون یا وحفص بفتح بین ابراهیم
والحجر من قوله تعالی الباب الی المبین اربع وثمانون وجها الکو حکم اما
گذشت ما ننزل الملائکة شعبه بتاء مضمومه وفتح نون وزا
ورفع ملائکه میخواند وحفص بدو نون نون اول مضموم وثانی
مفتوح وکسر زا ونصب ملائکه میخواند جزء شعبه بضم زا وحفص
بسکون زا عیون گذشت قدرنا اینجا ودر نمل شعبه بتخفیف وحفص
بتشدید دال بیوت مرّ حکمه بین الحجر والنحل من قوله تعالی الیقین الی
یستعجلوه مایتان وستة عشر وجها سورة النحل الرؤف مرّ حکمه ننبت
شعبه بنون وحفص بیا میخواند النجوم مسخرات در هر دو اسم شعبه بنصب
میخواند و بر ما قبل وصل میکند وحفص برفع قراءت و بر ما قبل وقف
میکند یذکرون ونوحی الیهم حکمهما فی الانعام وفی یوسف لرؤف
مرّ حکمه نسقیکم شعبه بفتح نون وحفص برفع نون بیوت حکمه فی
البقره یعرشون حکمه در اعراف یجحدون شعبه بخطاب وحفص بغیبت

میخواند بُیُوتِکُم وبُیُوتًا والَّذِینَ اَشرَکُوا تَذَکَّرُونَ حکمهم مرّ بین النحل
واسرائیل من قوله تعالی محسنون الی البصیر مائة وعشرون وجها سوره
اسرائیل یَئُوسًا شعبه بیا ونصب همزه برصیغه جمع میخواند اُفٍّ اینجا
ودر انبیا واحقاف شعبه بکسر فا بی تنوین میخواند وحفص بکسر فا
باتنوین میخواند قسطاس اینجا ودر سوره شعرا شعبه بضمّ قاف و
حفص بکسر قاف کما یَقُولُونَ شعبه بخطاب وحفص بغیبت میخوانند
یسبّح شعبه بتذکیر وحفص بتانیث میخواند رجلک شعبه بسکون جیم
وحفص بکسر جیم اعمی در دو موضع شعبه بامالة وحفص بفتح میخواند
خِلافَکَ شعبه بفتح خا وسکون لام بی الف خَلفَکَ میخواند وحفص
بکسر خا وفتح لام والف بعد از آن میخواند ونَا شعبه بامالة وحفص
بفتح میخواند بین بنی اسرائیل والکهف من قوله تعالی تکبیرا الی عوجا
ستة اوجه سورة الکهف عِوَجًا شعبه به تنوین وحفص سکته
لطیفه بر الف عوجا میکند در وصل چنانکه در فصل تسهیل همزتین
مذکور شد من لَدُنهُ شعبه بسکون دال واشمام آن بضم وکسر نون
وکسر ها باصله آن بیا میخواند وحفص بضمّ دال وسکون نون وضمّ

های

یَئُوسًا

های صله میخواند بِوَرِقِکُم شعبه بسکون را وحفص بکسر را میخوانند
لکنّا در رسم الخط قرانی بالف مکتوبست وعاصم در وقف باثبات
الف خوانده ودر وصل بحذف الف ور احکمه مرّ وهزوًا فی البقرة
لِمَهلِکِهِم اینجا ولِمَهلَکَ اهله در سوره نمل شعبه بفتح میم ولام
میخواند وحفص بفتح میم وکسر لام بعد از ها میخواند اَنسانِیهُ شعبه
بکسر ها وحفص بضمّ ها میخواند مَعِی در سه موضع حکمهم مرّ فی
اعراف نُکُرًا درین سوره ودر سوره طلاق شعبه بضم کاف
وحفص بسکون کاف خوانده لَدُنّی شعبه بتخفیف نون میخواند
ودر ضم دال از برای شعبه دو روایتست صاحب شاطبی با بعضی
در دال اشمام بضم نقل نموده اند بعد از اسکان وبسیاری از قرا
باختلاس ضم دال روایت کرده اند واین هر دو روایت از شعبه
بثبوت پیوسته وحفص بضم دال وتشدید نون میخوانند لتّخذت
گذشت حَمِئَةٍ شعبه بالف وفتح یا بی همزه میخواند وحفص بی الف
وباهمزه میخواند جزاءً الحُسنی شعبه برفع وبی تنوین وحفص
بنصب وتنوین خوانده وکسره از برای التقای ساکنین سُدَّین شعبه

بضم سین وحفص بفتح سین وهمچنین سُدًّا در اینجا و در دو موضع یس
ردمًا آتونی شعبه بکسر تنوین ووصل الف ایتونی وهمزهٔ ساکنه و
ابتداء ایتونی بکسر الف ویای ساکنه وحفص همزهٔ مقطوعه میخوانند
وقال آتونی ایضًا حفص همزهٔ قطع میخواند وشعبه را دو روایتست
بهمزهٔ وصل وهمزهٔ قطع هر دو روایت صحیح است وصاحب شاطبیه برین
رفته وباید دانست که انکه بهمزهٔ قطع خواهد خواند در وصل آن
همزه را بدلیج ساقط نخواهد نمود و در وقف ابتدا بهمزهٔ مفتوحه
خواهد نمود وانکه همزه را همزهٔ وصل میداند ابتدا بهمزهٔ مکسوره
وهمزهٔ ثانیه ساکنه را ابدال بیا خواهد نمود الصَّدَفَیْنِ شعبه
بضم صاد وسکون دال وحفص بفتح صاد ودال هزوًا ر حکمه بین
الکهف والمریم من قوله تعالی احدًا الی کهیعص اثنی عشر وجهًا سورهٔ
مریم وشعبه باماله ها ویا وحفص بفتح هما وذکریا در آل عمران گذشت
عِتیًّا وجِثیًّا وصِلیًّا شعبه در هر سه لفظ بضم اوایل وحفص بکسر
اوایل مِتّ شعبه بضم میم وحفص بکسر میم نِسیًّا شعبه بکسر نون
وحفص بفتح مَن تحتها شعبه بفتح میم ونصب تا وحفص بکسر میم

وجرّ تا تساقط شعبه بفتح تا وتشدید سین وفتح قاف میخواند
این روایت شاطبیه است امّا در نشر روایت دیگر از برای شعبه
آورده است وآن تا را بیا وفتح یا وتشدید سین وفتح قاف
بر صیغهٔ تذکیر خوانده وحفص بضم تا وکسر قاف وتخفیف سین
خوانده مِتّ گذشت یدخلون حکمه فی النساء یتفطرن در اینجا
ودر عسق شعبه بنون وکسر طا مخففه وحفص بتا وفتح طا مشدّده
میخوانند بین مریم وطه من قوله تعالی رکزًا الی طه ستة اوجه
سورهٔ طه شعبه باماله حرفین وحفص بفتح حرفین رآ گذشت
ولی فیها شعبه بسکون یا وحفص بفتح سُوًی شعبه باماله
وحفص به تنوین خواند فیسحتکم شعبه بفتح یا وحا وحفص
بضم یا وکسر حا میخواند قالوا ان شعبه بتشدید نون وحفص
بتخفیف میخواند تلقف در اعراف گذشت وهمچنین آمنتم در اعراف
حُمِّلنا اوزارًا شعبه بفتح حا ومیم مخففه وحفص بضم حا وکسر
میم مشدّده یا ابن امّ در اعراف گذشت وانک لا شعبه بکسر همزه
میخواند ووصل نمیکند بر ما قبل وحفص بفتح همزه میخواند ووصل

برما قبل میکند ترضیٰ شعبه بضم تا وحفص بفتح تا میخواند یأتهم
شعبه بیا بر تذکیر وحفص بتا بر تانیث میخواند بین طه والانبیاء
من قوله تعالی ومن اهتدی الی معرضون ثمان عشر وجها سورة
الانبیاء قال شعبه بی الف بصیغهٔ امر وحفص بالف بصیغهٔ
ماضی ومن معی مر حکمه یوحی الیهم ونوحی الیه حکمهما فی یوسف
مت وراك وهزوا مر حکمهم واف فی الامر لیحصنکم شعبه بنون
وحفص بتا میخواند ننجی المؤمنین شعبه بنون واحد وتشدید
جیم وحفص بدو نون که ثانی او ساکن باشد با تخفیف زکریا
مر حکمه وحرام شعبه بکسر حاء وسکون را بی الف وحفص
بفتح حا و را و الف بعد از آن میخواند للکتب شعبه بکسر کاف و
فتح تا بالف بر صیغهٔ مفرد وحفص بضم کاف و تا بی الف بر صیغهٔ
جمع قال رب شعبه بغیر الف بصیغهٔ امر وحفص بالف بصیغهٔ
ماضی میخواند بین الانبیاء والحج من قوله تعالی تصفون الی
عظیم مائة واثنی عشر وجها سورة الحج لؤلؤ ولؤلؤا هر جا باشد
شعبه همزهٔ اولی را ابدال بواو میکند وحفص باثبات همزهٔ اولی و

اسکان

61

اسکان آن میخواند سواء شعبه برفع همزه وحفص بنصب همزه میخواند
بنیی کاجری کما مر فی یونس لیوفوا شعبه بفتح واو و تشدید فاو
حفص باسکان واو و تخفیف فا میخواند تعالی تلون شعبه بکسر تا
بصیغهٔ معروف وحفص بفتح تا بصیغهٔ مجهول میخواند اخذتهم
واخذتها حکمه فی البقرة یدعون ایضا ولقمان شعبه بخطاب و
حفص بغیبت لؤلؤ حکمه مر بین الحج والمؤمنون من قوله النصیر
الی قوله المؤمنین مائة وثمانیة اوجه سورة المؤمنون عظاما
فکسونا العظام شعبه بفتح عین وسکون ظا عظما والعظم من
غیر الف بر صیغهٔ توحید وحفص بکسر عین وفتح ظا والف بعد
از آن بر صیغهٔ جمع نسقیکم حکمه مر فی النحل من کل فرق مر فی هود
منزلا شعبه بفتح میم وکسر زا وحفص بضم میم وفتح زا میتم ومتنا
حکمه مر فی المریم تذکرون فی الانعام عالم الغیب شعبه برفع میم و وقف
ما قبل وحفص بوصل ما قبل و جر میم میخواند فاتخذتموهم مر حکمه
بین المؤمنون والنور من قوله تعالی الراحمین الی تذکرون ثمانه و
اربعون وجها سورة النور تذکرون حکمه مر اربع شهادات

اول شعبه بنصب عین وحفص برفع والخامسة دوم شعبه وقف
میکند برماقبل وبرفع میخواند وحفص بوصل ماقبل وبنصب
میخواند رؤف وخطوات دو موضع وسه موضع بیوت ویک
موضع تذکرون حکم اینها کذشت جیوبهن دربقرة کذشت غیر
شعبه بنصب را وحفص بجر را مبینات ومبینات حکمهما فی النساء
دری شعبه بضم دال وتشدید را ومد وهمزه میخواند وحفص بضم
دال وتشدید را بغیر مد بیا میخواند توقد شعبه بتاء مضموم
واسکان واو وتخفیف قاف ورفع دال برصیغة تانیث وحفص
بیاء مضموم واسکان واو وتخفیف قاف ورفع دال بصیغة مذکر
میخواند بیوت کذشت یسبح شعبه بفتح باء برصیغة مجهول وبوقف و
آصال میخواند وحفص بکسر باء بصیغة معروف وبوصل آصال
میخواند مبینات حکمه مر فی النساء ویتقه شعبه بکسر قاف و
سکون ها وحفص بسکون قاف وکسرها میخواند کما استخلف
شعبه بضم تا وکسر لام وابتداء همزه مضمومه میخواند وحفص
بفتح تا ولام وابتدا بکسر همزه میخواند ولیبدلنهم شعبه بتخفیف

دال وحفص بتشدید دال میخواند ثلث عورات شعبه بنصب ثاء
ثلثه ووصل برمابعد میخواند وحفص وقف برماقبل وبرفع
ثلث میخواند بیوتکم وانچه بعد ازین بیاید حکم چنان استکه دربقره
کذشت بین النور والفرقان من قوله تعالی علیم الی نذیرا ستة و
ثلثون وجها سورة الفرقان ویجعل لك شعبه برفع لام ووقف
برماقبل میخواند وحفص وصل برماقبل وبجزم لام میخواند فما تستطیعون
شعبه بغیبت وبوقف ماقبل میخواند وحفص بخطاب ووصل
ماقبل میخواند اتخذت وثمود حکمه فی هود هزوا مر یضاعف و
یخلد شعبه برفع فا ودال ووقف برماقبل میخواند وحفص بجزم
هردو میخواند ووصل میکند برماقبل فیهی مهانا شعبه بقصر ها و
حفص کسرها فیه راصله بیا میکند ذریاتنا شعبه بغیر الف ذریتنا
بصیغة افراد وحفص بالف برصیغة جمع میخواند یلقون شعبه
بفتح یا واسکان لام وتخفیف قاف میخواند وحفص بضم یا وفتح لام
وتشدید قاف میخواند بین الفرقان والشعرا من قوله تعالی لزاما
الی قوله طسم ستة اوجه سورة الشعرا طسم شعبه باماله وحفص

نکفر عنکم شعبه بنون حفص بیا

بفتح خوانده اتخذتم من حكمه تلقف وامنتم حكمهما فی اعراف عيون
در سه موضع من فی الحجر معی در دو موضع حكمهما فی الاعراف بيوتا
حكمه فی البقرة اجری در پنج موضع حكمهم فی يونس القسطاس
حكمه فی اسرا كسفا اينجا و در سبا شعبه بسكون سين وحفص
بفتح ميخواند نزل به الروح الامين شعبه بتشديد زا و نصب
الروح والامين وحفص بتخفيف زا و رفع الروح والامين ميخوانند
بين الشعرا والنمل من قوله تعالی ينقلبون الی مبين اربع وستون
وجها سورة النمل حكم طا در طه و را و ها در انعام كذشت تخفون
وتعلنون در هر دو شعبه بغيبت ميخواند وحفص بخطاب
فما اتانی شعبه اتان بدون يا در وقف و وصل ميخواند وحفص
در حال وصل باثبات يا و فتح ان و در حال وقف دو روايتست
راه ويؤتيهم هر دو كذشت مهلك حكمه فی الكهف قدرنا حكمه
فی الحجر قليلا ما تذكرون در انعام اتوه شعبه بمد همزه وضم تا
وحفص بقصر همزه و فتح تا ميخواند عما تعملون شعبه بغيبت
وحفص بخطاب ميخواند بين النمل والقصص قوله تعالی تعملون

الی

الطسم ستة عشر وجها سورة القصص اماله طا و را كذشت
وهمچنين را ها من الرهب شعبه بضم را و اسكان ها وحفص
بفتح را و اسكان ها ميخواند معی كذشت لخسف شعبه بضم خا
وكسر سين وحفص بفتح هر دو ميخواند بين القصص والعنكبوت
من قوله تعالی يرجعون الی قوله الم ستة عشر وجها سورة العنكبوت
اولم يروا كيف شعبه بخطاب وحفص بغيبت ميخواند و در نشر
روايت از برای شعبه آورده است كه آن غيبت است اتخذتم
من حكمه مودة بينكم شعبه بنصب مودة به تنوين و بنصب
بينكم وحفص بنصب مودة بی تنوين وجر بينكم ميخواند باضافه
انكم لتاتون الفاحشة در اعراف كذشت انا منجوك شعبه
بتخفيف جيم وحفص بتشديد جيم ميخواند ثمودا در هود و
البيوت در بقره كذشت عليه ايات من ربه شعبه ايت بصيغه
توحيد وحفص بالف بصيغه جمع ميخواند ترجعون شعبه
بغيبت وحفص بخطاب ميخواند بين العنكبوت والروم من قوله
تعالی محسنين الی الم ستة عشر وجها سورة الروم ترجعون

شعبه بغیبت وحفص بخطاب میخوانند المیت گذشت لِلْعَالِمِینَ شعبه
بفتح لام وحفص بکسر لام آثارِ شعبه بقصر همزه وحذف الف
بعد از ثا بصیغهٔ توحید اَثَرِ میخوانند وحفص بمد همزه والف بعد
از ثا بصیغهٔ جمع میخوانند ضُعْفٍ وَمِنْ بَعْدِ ضُعْفٍ وَضُعْفًا شعبه
در هر سه بفتح ضاد میخوانند وحفص را دو روایت است بفتح وضم
ضاد بین روم ولقمان من قوله تعالی یوقنون الی قوله الم ستة
عشر وجها سوره لقمان وَیَتَّخِذَهَا شعبه برفع ذال وحفص بفتح
میخوانند هزوا گذشت در بقره یا بُنَیَّ سه موضع در سوره یوسف
علیه السلام مذکور شد علیکم نِعَمَهُ شعبه باسکان عین وتا منونه
منصوبه بصیغهٔ توحید وتانیث میخوانند وحفص بفتح عین وها
مضمومه بصیغهٔ جمع وتذکیر میخوانند اِنَّمَا یَدْعُونَ حکمه فی الحج
بین لقمان علیه السلام والسجده عن قوله تعالی خبیرا الی الم ستة و
ثلثون وجها سورة السجده لا خلاف بینهما بین السجده والاحزاب
من قوله تعالی منتظرون الی قوله والمنافقین ثمان واربعون وجها
سورة الاحزاب الظُّنُونَا هُنَالِكَ وَالرَّسُولَا وَقَالُوا السَّبِیلَا

ربنا

ربنا شعبه در حالین بالف خواند در هر سه لفظ وحفص در حال
وقف بالف در هر سه لفظ ودر حال وصل بی الف لَا مُقَامَ شعبه
بفتح میم وحفص بضم میم میخوانند هر بیوت که درین سوره است
حکمش در بقره گذشت رَاَ الْمُؤْمِنُونَ در انعام مُبَیِّنَةٍ در نساء
شعبه بجاء با همزه مضمومه وحفص بسکون یا میخوانند بین
الاحزاب وسبا من قوله تعالی رحیما الی قوله فی الاخرة ستة اوجه
سورة سبا رِجْزٍ اَلِیمٌ در اینجا ودر جاثیه شعبه بجر میم وحفص
برفع میم کِسَفًا حکمه فی الشعراء والرِّیحَ شعبه برفع حا وحفص
بنصب مَسْکَنِهِمْ شعبه بالف مَسَاکِنِهِمْ بکسر کاف برجمع وحفص
بفتح کاف بی الف بر صیغهٔ توحید میخوانند وهل یُجَازِی اِلَّا الْکَفُورَ
شعبه بیا وفتح زا ورفع را وحفص بنون با کسر زا ونصب را یَحْشُرُهُمْ
ثُمَّ یَقُولُ شعبه هر دو را بنون وحفص بیا میخوانند الْغُیُوبِ وَاَجْرِی
حکمهما مر التَّنَاوُشُ شعبه بمد الف وواو را بهمزه میخوانند و
حفص بواو محض بعد از الف میخوانند بین سبا وفاطر من قوله تعالی
مریب الی الرباع ثلث وستون وجها سورة فاطر فَرَآهُ در انعام

گذشت الی بلد میت در آل عمران ثم اتخذت در بقره لؤلؤ دریح بینة
شعبه بالف بر جمع و حفص بی الف بر مفرد میخواند بین فاطر و یس
من قوله تعالی بصیر الی یس ستة اوجه سورة یس شعبه باماله
یا و ادغام نون سین در واو والقران و حفص بفتح یا و اظهار
نون سین نزد واو میخواند تنزیل شعبه برفع لام خوانده بر ما قبل
وقف نموده مطلقا و حفص بفتح خوانده وصل نموده و سدا در
هر دو شعبه بضم و حفص بنصب خوانده فعززنا شعبه بتخفیف
و حفص بتشدید زا و حکم عیون گذشت وما عملته شعبه
بغیر ها عملت میخواند و وقف میکند بر ما قبل و حفص بها میخوانند
و وصل میکند بر ما قبل مرقدنا در وصل و سکت سابق مذکور
شد در کهف اما وقف بهتر است زیرا که وقف عفو است حکم
مکانتهم در انعام بین یس والصافات من قوله تعالی ترجعون
الی قوله صفا ستة عشر وجها سورة الصافات الکواکب شعبه
بنصب و حفص بخفض آن لا یسمعون شعبه بتخفیف سین و میم و
حفص بتشدید هر دو مثل در مریم فراه در انعام یا بنی در هود

الله ربکم ورب شعبه برفع هر سه میخواند و وقف میکند بر ما قبل
و حفص بنصب هر سه میخواند و وصل میکند بر ما قبل تذکرون
حکمه مر و بین الصافات وص من قوله تعالی العالمین الی قوله
ذی الذکر ستة عشر وجها سورة ص ولی نعجة کما جری
مر فی یونس غساقا ایضا و در النباء شعبه بتخفیف و حفص بتشدید
سین میخواند ما کان لی که ولی نعجة مر الآن بین ص والزمر قوله
تعالی عین الی الحکیم اربع وثمانون وجها سورة الزمر علی مکانتکم
در انعام بمفازتهم شعبه بالف بصیغة جمع حفص بغیر الف بر مفرد
میخواند بین الزمر والمؤمن من قوله تعالی العالمین الی حم ستة عشر
وجها سورة المؤمن حم شعبه همه جا باماله و حفص بفتح میخوانند
فاخذتهم فی البقرة یظهر شعبه بفتح یا و ها و رفع الفساد میخوانند
و حفص بضم یا و کسر ها و نصب الفساد میخواند فاطلع شعبه برفع
عین و حفص بنصب عین یدخلون حکمه مر فی النساء الساعة
ادخلوا شعبه بوصل همزه و ضم خا و ابتدا بضم همزه میخواند و حفص
بقطع همزه میخواند مفتوحه در وقف و وصل و کسر خا سیدخلون

مر فی النساء شیوخ کالبیوت مر فی البقره بین المؤمن وفصلت من قوله تعالی
الکافرون الی حم ستة عشر وجها سورة فصلت حکم اماله کذشت
ارنا شعبه بسکون را وحفص بکسر را میخوانند ءاعجمی شعبه بتحقیق
همزه ثانیه وحفص بتسهیل میخوانند من ثمرات شعبه بغیر الف بر صیغه
توحید وحفص بالف بصیغهٔ جمع بین الفصلت والشوری من
قوله تعالی محیط الی حم ستة وثلثون وجها سورة الشوری حکم اماله
کذشت یتفطرن حکمه فی المریم نوتیه منها در آل عمران ما تفعلون
شعبه بغیبت خوانده ووقف نموده مطلقا وحفص بخطاب خوانده
ووصل نموده بین الشوری والزخرف من قوله تعالی الامور الی حم
ستة وثلثون وجها سورة الزخرف حکم اماله کذشت وهمچنین جزوا
در بقره ینشؤا شعبه بفتح یا وسکون نون وتخفیف شین وحفص
بضم یا وفتح نون وتشدید شین میخوانند قال شعبه بلفظ امر وحفص
بجر میخوانند لبیوتهم هردو کذشت اذا جاءنا شعبه بالف بعد از همزه
جاءانا بصیغهٔ تثنیه میخوانند وحفص بغیر الف بعد از همزه بر توحید
خوانده اسورة شعبه بفتح سین وبعد از ان الف که اساورة باشد

وحفص

ینفطرن

وحفص باسکان وبغیر الف یا عبادی شعبه بعد از دال یای مفتوحه
میخوانند وحفص بغیر یا تشتهیه شعبه بی ضمیر وحفص بزیادتی ضمیر
میخوانند بین الزخرف والدخان من قوله تعالی تعلمون الی حم ستة عشر
وجها سورة الدخان حکم اماله کذشت وعیون کذلک یغلی شعبه
بتا بر تانیث وحفص بیا بر تذکیر میخوانند حکم عیون کذشت بین
الدخان والجاثیه من قوله تعالی مرتقبون الی قوله حم ستة عشر
وجها سورة الجاثیه حکم اماله کذشت یؤمنون شعبه بخطاب
وحفص بغیبت میخوانند وهزوا در بقره کذشت من رجز الیم در سبا
کذشت سواء محیاهم شعبه برفع میخوانند ووقف میکند بر ما قبل
وحفص بنصب میخوانند ووصل میکند بر ما قبل اتخذتم وهزوا هردو
در بقره کذشت بین الجاثیه والاحقاف من قوله تعالی الحکیم الی حم
ستة وثلثون وجها سورة الاحقاف حم حکم اماله کذشت نتقبل
واحسن ونتجاوز شعبه در هردو کلمه بیاء مضمومه ورفع احسن
میخوانند وحفص در هردو کلمه بنون مفتوحه ونصب احسن میخوانند
اف حکمه فی اسرا بین الاحقاف والقتال من قوله تعالی الفاسقون الی

قوله تعالی اعمالهم ستة عشر وجهًا وقتلوا شعبه بفتح قاف وتا والف

بعد از قاف وحفص بضم قاف وکسر تا بغیر الف قراءت نموده اسرارهم

شعبه بفتح همزه وحفص بکسر همزه خوانده رضوان حکمه فی ال عمران

ولنبلونکم حتی نعلم ونبلو شعبه در هر سه لفظ بیا وحفص بنون میخوانند

الی السلم در انفال مذکور شد بین القتال والفتح من قوله تعالی امثالکم

الی مبینا ستة اوجه سورة الفتح علیهُ الله شعبه بکسرها و

حفص بضم خوانده رضوان گذشت بین الفتح والحجرات من قوله تم

عظیمًا الی فاتقوا الله ثمانیة عشر اوجه ولا خلاف بینهما بین

الحجرات وق من قوله تعالی تعملون الی المجید اربع واربعون وجهًا

مِتنا مر حکمه یوم نقول شعبه بیا وحفص بنون میخوانند بین ق

ووالذاریات من قوله تعالی وعید الی ذروا احدی وعشرون و

جهًا عیون مر حکمه مثل ما انکم شعبه برفع لام وحفص بنصب میخوانند

تذکرون گذشت بین الذاریات والطور من قوله تعالی یوعدون

الی والطور ثمان واربعون وجهًا لؤلؤ گذشت در حج المسیطرون

شعبه بصاد وحفص را دو روایت است بصاد وبسین بین الطور

والنجم

والنجم من قوله تعالی النجوم الی هوا بیست ویک وجه است رااوراه گذشت

در انعام بین النجم والقمر من قوله تعالی واعبدوا الی والقمر دوازده وجه است

عیون گذشت در الحجر بین القمر والرحمن من قوله تعالی مقتدر الی الرحمن

چهل ودو وجه است لؤلؤ گذشت المنشات شعبه بکسر شین خوانده

وبفتح روایت نموده اند وحفص بفتح شین خوانده بین الرحمن و

الواقعه من قوله تعالی والاکرام الی قوله الواقعه بیست ویک

وجه است اللؤلؤ گذشت عربا شعبه بسکون را وحفص بضم را

متنا گذشت تذکرون کذلک انا لمغرمون شعبه بدو همزه

وحفص بهمزهٔ واحده میخوانند بین الواقعه والحدید من قوله تعالی

العظیم الی الارض چهل ودو وجه است رؤف گذشت وما نزل

شعبه بتشدید زا وحفص بتخفیف میخوانند ان المصدقین والمصدقات

شعبه هر دو جا بتخفیف صاد وحفص بتشدید میخوانند ودو موضع

رضوان گذشت بین الحدید والمجادله من قوله تعالی العظیم الی

قوله الی الله شصت وسه وجه است انشزوا فانشزوا شعبه را

دو روایت است بضم وکسر شین وابتدا بضم وکسر همزه هر دو خوانده

وحفص بضم وحالت ابتداء بضم همزه میخوانند بین المجادله والحشر من قوله تعالی
المفلحون الی فی الارض سی و دو وجه است بیوت گذشت و همچنین در رضوان
و رؤف بین الحشر والممتحنه من قوله تعالی الحکیم الی الحق سی و شش وجه است
لا خلاف بینهما فی الممتحنه و بین الممتحنه والصف من قوله تعالی القبور
الی فی الارض چهار و دو وجه است بعدی شعبه بفتح یا بعدی
میخواند و حفص باسکان یا در وقف و بحذف یا در وصل متم نوره
شعبه به تنوین متم و نصب نوره میخواند و حفص بی تنوین و جر
میخوانند بین الصف والجمعه من قوله تعالی طاهر بن الحکیم شصت و
چهار وجه است و در جمعه خلاف ندارند و بین الجمعه والمنافقین
من قوله تعالی الرازقین الی رسول الله چهل و هشت وجه است تعملون
آخر سوره شعبه بغیبت و حفص بخطاب میخوانند بین المنافقین
والتغابن من قوله تعالی تعملون الی فی الارض شانزده وجه است
و در تغابن خلاف ندارند بین التغابن والطلاق من قوله تعالی
الحکیم الی العدة سی و شش وجه است بیوتهن و مبینة در نساء
گذشت بالغ شعبه به تنوین و نصب امره میخوانند و حفص بی تنوین

وارد

وارد بجر میخوانند نکرا در کهف گذشت و مبینات در اعراف بین الطلاق
والتحریم من قوله تعالی علما الی ازواجك شش وجه است جبریل در بقره
نصوحا شعبه بضم نون و حفص بفتح نون کتبه شعبه بکسر کاف
و فتح تا و الف بعد از آن بصیغه توحید و حفص بضم کاف و ضم
تا بغیر الف بصیغه جمع میخوانند بین التحریم والملك من قوله تعالی
القانتین الی الملك چهل و هشت وجه است معی در اعراف گذشت
بین الملك والقلم من قوله تعالی معین الی یسطرون شصت و سه
وجه است ن والقلم شعبه ن را در واو والقلم ادغام میکند و
حفص باظهار میخواند ان کان ذا مال شعبه بدو همزه میخواند
و بر ما قبل وقف میکند و حفص بهمزه واحده و بر وصل ما قبل
میخوانند بین القلم والحاقه من قوله تعالی للعالمین الی الحاقه شانزده
وجه است ادریك در یونس و تذکرون در انعام گذشت بین الحاقه
والمعارج من قوله تعالی العظیم الی واقع اثنان و اربعون وجها
نزاعة شعبه برفع میخواند و وقف میکند بر ما قبل و حفص
بنصب و وصل میکند بما قبل بشهاداتهم شعبه بعد از دال الف

میخوانند بر صیغهٔ توحید و حفص بالف بعد از ذال بصیغهٔ جمع نُصُبٍ
شعبه بفتح نون و اسکان صاد و حفص بضم نون و صاد میخوانند
بین المعارج و نوح علیهم السلم من قوله تعالی یوعدون الی الیهم صدو
دوازده وجه است یَنْتَهِی در بقره کذشت بین نوح و الجن من قوله تعا
تبارًا الی عجبًا شش وجه است وَاَنَّهُ تَعَالٰی و آنچه بعد از آن است
تا آنجا که وَاَنَّا مُسْلِمُوْنَ دوازده همزه است شعبه بکسر همزه و وقف
ما قبل و حفص بفتح همزه و وصل ما قبل میخوانند وَاَنَّهُ لَمَّا شعبه
بکسر و حفص بفتح میخوانند بین الجن و المزمل من قوله تعالی عددًا
الی المزمل ثمانیة عشر وجها رَبُّ الْمَشْرِقِ شعبه بجر میخوانند و وصل
میکنند بر ما قبل و حفص برفع و وقف ما قبل میخوانند بین المزمل
و المدثر من قوله تعالی رحیم الی المدثر سی و شش وجه است وَالرُّجْزَ
شعبه بکسر را و حفص بضم میخوانند وَمَا اَدْرٰیكَ کذشت اِذْ اَدْبَرَ
شعبه اذا الف بعد از ذال و فتح دال دَبَرَ میخوانند بی همزه بر وزن
فَعَلَ حفص اِذْ باسکان ذال و حذف الف بعد از آن و اَدْبَرَ
بهمزهٔ مفتوحه بر وزن اَفْعَلَ خوانده بین المدثر و القیمة من قوله

تعالی للمغفرة الی القیمة شش وجه است مَنْ رَاقٍ من حکم سُدًى شعبه
باماله و حفص بفتح خوانده یُمْنٰی شعبه بتا و حفص بیا خوانده
بین القیمة و الانسان من قوله تعالی الموتی الی مذکورًا شش و
جه است سَلٰسِلَا شعبه در حال وصل به تنوین و وقف بالف
و حفص بی تنوین وصل و در وقف باالف و بی الف هر دو میخواند
و الف در رسم مصحف اهل کوفه ساقط است قَوَارِیْرَا قَوَارِیْرَا
شعبه در هر دو وصل به تنوین و وقف بالف و حفص بغیر تنوین
در هر دو در وصل و در وقف اول بالف و ثانی بغیر الف خوانده
و در رسم قواریرا اول بالف است و ثانی بغیر الف لؤلؤ در حج کذشت
خُضْرٌ شعبه بجر و حفص برفع خوانده هر دو منونًا بین الانسان
و المرسلات من قوله تعالی الیمًا الی عرفا شش وجه است نُذُرًا شعبه
بضم ذال و حفص بسکون اَدْرٰیكَ کذشت جِمٰالَةٌ شعبه بالف بعد از
لام بجمع و حفص بی الف بوحده خوانده عُیُوْنٍ کذشت بین المرسلات
و عم من قوله تعالی یؤمنون الی یتسآءلون چهل و هشت وجه است
غسّاقًا در ص کذشت بین عم و النازعات من قوله تعالی ترابًا الی

غرقا شش وجه است نخرة شعبه بالف بعد از نون ناخرة و حفص
بی الف میخواند بین النازعات و عبس من قوله تعالی او ضحیها الی
تولی شش وجه است درین سوره خلاف ندارند بین عبس و
کورت من قوله تعالی الفجرة الی کورت یازده وجه است سعرت
شعبه بتخفیف عین و حفص بتشدید خوانده را گذشت بین
کورت و الانفطار من قوله تعالی العالمین الی انفطرت شانزده و
جه است دو موضع ادریك گذشت بین الانفطار و المطففین
من قوله تعالی لله الی قوله تعالی للمطففین چهل و هشت وجه است
وما ادریك گذشت بل ران شعبه لام را در را ادغام میکند و
حفص سکت میکند بر لام چنانکه در کهف گذشت و بفتح را میخوانند
وما ادریك گذشت فكهین شعبه بالف بعد از فا و حفص
بغیر الف خوانده بین المطففین و الانشقاق من قوله تعالی یفعلون
الی انشقت شانزده وجه است درین سوره خلاف ندارند
بین الانشقاق و البروج من قوله تعالی ممنون الی قوله البروج
هشتاد و چهار وجه است این سوره نیز خلاف ندارند بین البروج

والطارق قوله تعالی محفوظ الی قوله الطارق چهل و دو وجه است
وما ادریك گذشت بین الطارق و الاعلی من قوله تعالی رویدا الی
قوله الاعلی شش وجه است درین سوره نیز خلاف ندارند بین
الاعلی و الغاشیه من قوله تعالی موسی الی الغاشیة شش وجه است
تصلی شعبه بضم تا خوانده و حفص بفتح بین الغاشیه و الفجر من
قوله تعالی حسابهم الی الفجر شش وجه است و خلافی ندارند بین
الفجر و البلد من قوله تعالی جنتی الی البلد دوازده وجه است وما
ادریك گذشت موصدة شعبه بواو محض و حفص بهمزه میخوانند
بین البلد و الشمس من قوله تعالی موصدة الی و ضحیها شش وجه است
و خلافی ندارند بین الشمس و اللیل من قوله تعالی عقبها الی
یغشی شش وجه است و خلاف ندارند و بین اللیل و الضحی من قوله
تعالی یرضی الی سجی شش وجه است و ایضا خلاف ندارند بین الضحی
و الم نشرح من قوله تعالی فحدث الی صدرك شش وجه است و ایضا
خلاف درین سوره نیست بین الم نشرح و و التین من قوله تعالی
فارغب الی الزیتون بیست و چهار وجه است و خلاف نیست بین

التّين والعلق من قوله تعالى الحاكمين الى خلق شانزده وجه است

زاه كذشت بين العلق والقدر من قوله تعالى اقترب الى القدر شش

وجه است وما ادريك كذشت بين القدر والبيّنة من قوله تعالى

الفجر الى البيّنة شش وجه است بين البيّنة والزّلزلة من قوله تعالى

ربّه الى زلزالها شش وجه است بين الزلزلة و والعاديات من

قوله تعالى يره الى ضبحا يازده وجه است بين العاديات والقارعة

من قوله تعالى لخبير الى القارعة سى وشش وجه است وما ادريك

كذشت بين القارعة والتّكاثر من قوله تعالى حامية الى التّكاثر

شش وجه است بين التّكاثر والعصر من قوله تعالى النّعيم الى والعصر

بيست ويك وجه است بين العصر والهمزة من قوله تعالى بالصّبر الى

لمزة شش وجه است وما ادريك كذشت مؤصدة در بلد كذشت

عمد شعبه بضم عين وميم وحفص بفتح عين وميم خوانده بين الهمزة

والفيل من قوله تعالى ممدّه الى الفيل بيست وچهار وجه است بين الفيل

والقريش من قوله تعالى ماكول الى قريش هشتاد وچهار وجه است

بين القريش والدّين من قوله تعالى من خوف بالدّين هشتاد وچهار

وجه

وجه است بين الدّين والكوثر من قوله تعالى الماعون الى الكوثر شانزده

وجه است بين الكوثر والجحد من قوله تعالى ابتر الى الكافرون ثمانية

عشر وجها ولى كاجرى فى يونس بين الكافرون والنّصر من قوله تعالى

ولى دين الى الفتح شصت وسه وجه است بين النّصر وتبّت من قوله

تعالى توابا الى وتبّت شش وجه است بين تبّت والاخلاص من قوله

تعالى من مسد الى احد سى وسه وجه است كفوًا احد هزوًا مرّ فى

البقرة بين الاخلاص والفلق من قوله تعالى احد الى الفلق بيست و

چهار وجه است بين الفلق والنّاس من قوله تعالى حسد الى قوله

النّاس بيست وچهار وجه است بين النّاس والفاتحه يسمّى

حال المرتحل من قوله تعالى النّاس الى العالمين پنجاه ويك وجه است

خاتمه در كفتن تكبير وعمل حال مرتحل ودعاء افتتاح واختتام

وتسبيح سجدات مشتمل بر دو فائده فايدهٔ اول در تكبير بدانكه تكبير

بقراءت ابن كثير بروايت بزى بخلاف وبخلاف عنه قبل از سورهٔ

والضّحى تا آخر قرآنست وسبب آنكه چون وحى از حضرت رسول

الثقلين وفخر العالمين صلى الله عليه وآله منقطع شد مشركين و

منافقین میگفتند که ودع و قلا محمد ربه یعنی واکذاشت خدای محمد
محمد را و دیکر وحی نخواهد آمد و لهذا سورهٔ والضحی نازل شد حضرت
جل و علی برای خشنودی حضرت خاتم الانبیا فرمود که ما ودعك
ربك و ما قلی آنرور و بعد از استماع این خبر مسرور و اثر که کذب و
دروغ منافقان برایشان ظاهر شد از روی شعف هزار دستان
بیان و ما ینطق عن الهوا را بترنم تکبیر نغمه سرا کردانید و فرمود
که الله اکبر و بعد از آن امر فرمود امت را بکفتن آن از والضحی
تا آخر قران و این در سند شاطبی مذکور و درین خلافی نیست
لیکن خلاف است درمیان علما قراءت که تکبیر در اول والضحی
باید کفت یا آخر والضحی که اول الم نشرح باشد بعضی بمذهب اول ذاهب
شده اند مثل صاحب تیسیر و صاحب نهایه و ابو محمد مکی و غیرهم
و بعضی ذاهب بمذهب دوم شده اند مثل صاحب تجرید و صاحب
جامع و حافظ ابو علی و غیرهم که اول الم نشرح باشد هر دو مذهب
صحیح و فایده بر آن مترتب زیرا انکه ابتدا تکبیر در اول والضحی
میکند چون در اول الناس تکبیر کفت دیکر نمیکوید و انکه ابتداء

باول الم نشرح میکند در آخر الناس نیز تکبیر میکوید و صیغهٔ وی
بخلاف الله اکبر است و بعضی از آنجناب لا اله الا الله والله اکبر
نقل نموده اند و در بعضی روایت لا اله الا الله والله اکبر ولله
الحمد نیز کفته اند و انچه فقیر از شیخ محمد کاظمی حفظه الله و جمعی
از استادان این عصر شنیده وجه آخرین است و تقدیم تکبیر
بر تهلیل یا تحمید بر تهلیل و تکبیر جایز نیست زیرا که بترتیب
روایت شده و مجمع علیه است و بین السورتین در حالت تکبیر
هشت وجه متصور و ازین وجوه یکی ممنوع و آن وصل آخر سوره
به تکبیر و وصل تکبیر به بسمله و قطع بسمله بر اول سوره و وجوه
دیکر جایز و معمول به قراءت فایدهٔ دوم در عمل حال مرتحل و
دعوات و تسبیح سجدات بدانکه افضل و اهم و اکمل و اولی در اختتام
کلام ملك علام عمل حال مرتحل است بنا بر انکه بصحت پیوسته
که چون حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلوات الله و
سلامه علیه و آله اجمعین خطاب بحضرت عالی جناب ولایت مآب
امام المتقین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نموده فرموده که افضل

الاعمال الحال المرتحل حاضران مجلس و محفل بهشت آیین گفتند ما
الحال المرتحل یعنی کدام عمل است که از دیگر اعمال افضل و مسمّی
بعمل حال مرتحل است افضل و اکمل ملک و انسان در جواب ایشان
فرمود الخاتم المفتتح یعنی حال مرتحل آنکس است که چون قران را ختم
کند افتتاح ختم دیگر نماید و عمل مذکور مشهور که جمهور نقل
نموده اند آنست که در وقت اختتام چون سورة النّاس را باخر
رساند افتتاح نموده سورة حمد و البقرة را تا المفلحون بخواند و
بعد از آن اقدام بدعای اختتام نماید و از اعلام و اخبار اخیار
اختیار دعائیست که از خاتم الانبیا یا سیّد الاوصیا یا احدی
از ائمّهٔ هدی منقول باشد خواه اختتام و خواه افتتاح و
دعاء افتتاح که منقول باشد بسیار است از آنجمله روایتست
که چون حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السّلام در وقتی که کلام
حمید مجید ربّانی را بر میداشت و ارادهٔ تلاوت میکرد باین
دعا قیام و اقدام مینمود اَللّٰهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّ هٰذا کِتابُکَ
اَلْمُنْزَلُ مِنْ عِنْدِکَ عَلیٰ رَسُولِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ کَلامُکَ النّاطِقُ

عَلیٰ لِسانِ نَبِیِّکَ جَعَلْتَهُ هادِیاً مِنْکَ اِلیٰ خَلْقِکَ وَحَبْلاً مُتَّصِلاً
فیما بَیْنَکَ وَبَیْنَ عِبادِکَ اَللّٰهُمَّ فَاجْعَلْ نَظَری فیهِ عِبادَةً وَقِرائَتی
فیهِ فِکْراً وَفِکْری فیهِ اِعْتِباراً اِنَّکَ اَنْتَ الرَّؤُفُ الرَّحیمُ در حین
سجده تلاوت بگوید اَللّٰهُمَّ لَکَ سَجَدْتُ وَلَکَ آمَنْتُ وَلَکَ اَسْلَمْتُ وَ
عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَرِقّاً لا مُسْتَنْکِفاً وَلا
مُسْتَکْبِراً سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرُّوحِ غُفْرانَکَ
رَبَّنا وَاِلَیْکَ الْمَصیرُ دعاء ختم قران منقول از سیّد المرسلین و ائمّهٔ
معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین صَدَقَ اللّٰهُ
الْعَظیمُ وَبَلَّغَ رَسُولُهُ الْکَریمُ وَهٰذا تَنْزیلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ رَبَّنا
آمَنّا بِما اَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلیٰ جَمیعِ الْمَلائِکَةِ وَالْمُرْسَلینَ وَارْحَمْ عِبادَکَ
الْمُؤْمِنینَ مِنْ اَهْلِ السَّماواتِ وَالْاَرَضینَ وَاخْتِمْ لَنا فِی الْقُرْآنِ بِخَیْرٍ
وَافْتَحْ لَنا بِخَیْرٍ وَبارِکْ لَنا فِی الْقُرْآنِ الْعَظیمِ وَانْفَعْنا بِالْآیاتِ
وَالذِّکْرِ الْحَکیمِ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ بِفَضْلِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنا بِالْقُرْآنِ وَاجْعَلْهُ لَنا اِماماً

ونوراً وهدىً ورحمة اللهم ذكّرنا منه ما نسينا وعلّمنا منه
ما جهلنا وارزقنا تلاوته آناء الليل وأطراف النهار واجعله
حجة لنا ولا تجعله حجة علينا اللهم اشرح بالقرآن صدري
واستعمل بالقرآن بدني ونوّر بالقرآن بصري وأطلق بالقرآن
لساني وأعنّي عليه ما أبقيتني فإنه لا حول ولا قوة إلا بك
اللهم أنت أنزلته شفاءً لأوليائك وشقاءً على أعدائك
وعمىً على أهل معصيتك ونوراً لأهل طاعتك اللهم اجعله
لنا حصناً من عذابك وحرزاً من غضبك وحاجزاً من معصيتك
وعصمة من سخطك ودليلاً على طاعتك اللهم قد قرأت ما قضيته
من كتابك الذي أنزلته على نبيك الصادق فلك الحمد ربنا اللهم
اجعلني ممن يحلّ حلاله ويحرّم حرامه ويؤمن بمحكمه ومتشابهه
واجعله أنساً في قبري وأنساً في حشري واجعلني ممن ترقّيه
بكل آية قرأها درجة في أعلى عليين اللهم اغفر لنا ولآبائنا
ولأمهاتنا ولإخواننا ولأخواتنا ولأصدقائنا ولأساتذتنا
ولمشايخنا ولمعلّمينا ولمن استمعنا ولمن قرأ معنا ولمن حضرنا

ولذوي

ولذوي الحقوق علينا آتنا ربنا ولكل مؤمن ومؤمنة في الدنيا
حسنة وقنا بجلالك ووجهك وكمال عفوك وعذاب الفقر وعذاب
القبر وعذاب المظالم وعذاب النار وتوفّنا مع الأبرار واحشرنا
في حزب محمد سيد الأخيار صلواتك وسلامه عليه وآله
أجمعين

تمت این جدیس در روز چهارشنبه
تمت این قدیس در روز چهارشنبه
تمام شد کمترین خلق‌الله ملا ادریس
خدا بیامرزد بحق محمد و آله الکرام



نوشته شد

